

تاریخ زبان و ادبیات ایران

در عصر سامانیان و غزنویان



نوشته: پروفسور عباس مهرین (شوستری)

تاریخ زبان ادبیات ایران

در عصر سامانیان و غزنویان

نوشته

عباس مهرین

مرکز فروش : انتشارات مانی

چهار راه ۲۸ مرداد

از این کتاب ۵۰۰ نسخه در آذرماه ۱۳۵۲ بسرمایه مؤلف در چاپخانه آفتاب
بچاب رسیده

فهرست نامها و عنوانین

شماره صفحه

پیش گفتار	۹
خانواده سامانیان	۱۱
خانواده بویه	۱۴
دودمان غزنه	۱۶
شاهان خانواده غزنه	۱۷
امراي زياري	۱۹
ابوشکور بلخى	۲۰
ابوشعيب صالح ابن محمد هرائى	۲۲
ابوعبيد مهيد بن موسى فرالاوی	۲۲
خبازى نيساپورى	۲۳
ابوالعباس فضل ابن عباس رهينجانى	۲۳
رابعه قردارى بنت كعب	۲۴
ابوعبيده الله جعفر بن محمد متحاض به رو دكى	۳۵
ابوعبيده الله محمد جنيدى	۳۳
ابوطاهر طيب بن محمد خسروانى	۳۳
ابو منصور محمد بن احمد دقيقى توسي يابالخى	۳۴
ابو منصور عمارة بن محمد مروزى	۳۷
ابوذراعه معمرى گرگانى	۳۹
ابوعبيده الرحمن احمد نسائي	۳۹
شيخ امام عبدالله بن مسلم ابن قتيبة دينوري مروزى	۴۰

شیخ حسین منصور ییضاوی فارسی	٤٠
ابوزید احمد بن سهل بلخی	٤١
ابوبکر شبلی خراسانی	٤٢
ابوبکر محمد شاهویه فارسی	٤٢
ابوجعفر محمد بن جریر شبستری	٤٢
ابوبکر محمد بن زکریا رازی	٤٣
ابوعلی محمد بلعمی	٤٤
محمد بن یعقوب کلینی رازی	٤٥
محمد بن علی بن حسن بن بابویه معروف به صدوق	٤٦
قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز گرجانی	٤٦
ابواسحاق استخری فارسی	٤٦
حسین ابن احمد بن فارسی بن زکریا الرازی	٣٦
ابوبکر محمد بن یحیی	٤٧
ابواسحاق ابراهیم بن احمد مروزی	٤٧
ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی	٤٧
ابو منصور عبدالمالک بن محمد بن اسماعیل نیشاپوری	٤٧
ثعلبی	
ابوالقاسم نوح بن منصور (یامنصور بن نوح)	٤٨
یعقوب بن اسحاق نیشاپوری اسفراینی	٤٨
ابوالمثل بخارائی	٤٩
اورمزدی	٤٩
مشفقی بلخی	٥٠
ابوموید بلخی	٥٠
لبیی خراسانی	٥٢
ابو عبد الرحمن حسن معروفی بلخی	٥٣

یوسف عروضی	۵۴
شاکر بخاری	۵۴
حکیم غمناک	۵۵
استار ابو طاهر خاتونی	۵۶
ابوالحسن علی بن الیاسی اغاجی بخارائی	۵۶
غواص	۵۷
احمد بن جعفر بن یحیی بر مکی	۵۷
جلاب بخاری	۵۷
خچسته سرخسی	۵۸
خفاف	۵۸
قریع الدهر	۵۹
سرودی	۵۹
علی قرطه اندکانی	۵۹
خطیری - قطیری	۶۰
کیا حسن قزوینی	۶۰
زرین کتاب	۶۱
طیبان مرغزی	۶۱
قصار امی	۶۱
استاد الشعرا مoid الدین نسفی	۶۲
ابوالعلای شوشتاری	۶۲
صفار مرغزی	۶۲
عرنامی	۶۲
بوشعیب	۶۳
ابو محمد یوسف بن حسن سیرافی	۶۳
حکیم محمد بن علی ترمذی	۶۳

ابوعلی احمدبن محمدبن قاسم المنصور رودباری	۶۸
ابولحسن علی بن احمد قوسنجی خراسانی	۶۴
بندار بن حسین شیرازی	۶۵
ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی	۶۵
ابو عبدالله احمدبن عطار رودباری	۶۵
شیخ ابوالحسن خرقانی	۶۵
ابولحسن کیاگیوشاربن لسان گیلانی	۶۷
عباس بن علی	۶۷
علی بن جعفر شروانی	۶۷
ابونصر مراج توosi	۶۸
ابونصر محمدبن محمد ترخان فارابی	۶۸
بشار مرغزی	۷۰
محمد صالح هروی	۷۱
مجdal الدین اسحاق کسائی مروزی	۷۱
مجdal الدین ابن آدم سنائی بلخی غزنوی	۷۴
ابوعلی حسین ابن عبدالله سینا	۷۸
ابوریحان محمدبن احمد البیرونی	۹۰
ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی	۹۳
عبدالعزیز بن منصور مروزی غزنوی	۹۶
ابوالحسن علی ابن جلوغ فرغی سیستانی	۹۷
ابوالقاسم حسن بن علی (یا اسحاق) فردوسی طوسی	۱۰۰
ابوالنجم فرزند کوس دامغانی	۱۳۰
ابوالنصر احمد ابن منصور توosi	۱۳۴
ابوالحسن علی پور احمد پور منصور اسدی توosi	۱۳۶
امیر مسعود فرزند سلمان اصفهانی یا احمدانی	۱۴۱

نظامالدین ابوالمعالی نصراللهبن محمدبن عبدالمجید	۱۴۶
ابوبکر حسین یزدان یار ارمومی	۱۴۷
احمدبن حسن میمندی	۱۴۸
نظامالدین علی ابن محمد ابوالفتح بستی	۱۴۸
ابوالحسن ابن محمد منجیلک ترمذی	۱۴۹
معزی - از شعرای عصر غزنوی	۱۵۰
احمدبن احمد امین بخاربلخی	۱۵۱
ابوالفصل احمدبن حسن همدانی	۱۵۲
کمالالدین بندار رازی	۱۵۳
محمدبن نعمان معروف به شیخ مفید	۱۵۴
احمدبن علی النجاشی	۱۵۴
محمدبن حسن توosi	۱۵۴
حسن ابن احمدبن خالویه همدانی خوزستانی	۱۵۵
ابوقاسم عبدالرحمون بن محمد مروزی شافعی	۱۵۵
محمدبن عثمان العتبی کاتب	۱۵۵
شیخ ابوالحسن خرقانی	۱۵۷
ابوعلی محمدبن حسن نیشاپوری	۱۵۸
شیخ ابوذر یز کانی	۱۵۸
ابوزید غفاری رازی	۱۵۸
ابوالمظفر ابراهیم	۱۶۰
حکیم ابوحنیف اسکافی مروزی	۱۶۰
محمدبن محمود بلخی معروف به بدیع	۱۶۱
رفاعی (رفیعی) نیشاپوری	۱۶۱
ابوعلی حسن بن احمد	۱۶۲
شاهپور پدر اردشیر	۱۶۲

تذکر	پایان نامه	هدف نگارنده	۱۸۲
شیخ ابواسحاق ابراهیم بن شهریار کاذرونی			۱۷۵
عمادالدین عمامی شهرباری			۱۷۶
ابوبکر بن علی خسروی سرخسی			۱۷۷
حلاصه این نامه			۱۷۷
آبیان نامه			۱۷۸
حلاصه این نامه			۱۷۹
فخرالملک محمدبن علی بن خلف			۱۷۰
ابوسعید احمد بن محمد سمرقندی (نشوری)			۱۷۱
استاد ابومحمد منصور بن علی منطقی رازی			۱۷۰
ابوالقاسم حسین بن علی			۱۷۰
طیان بعیی کرمانی			۱۷۱
فرمان سلطان محمود			۱۶۸
ابوالقاسم اسماعیل بن عباد طالقانی			۱۶۶
ابوالفرج رونی			۱۶۳
ابوبکر محمدبن عباس خوارزمی			۱۶۶
ابوالحسن ماهیار پدر مرزویه			۱۶۳

پیش گفتار

این نامه جلد پنجم از تاریخ ادبیات ایران است و از زمانی حکایت می‌کند که ملت ایران از امارات‌های بومی و فتوحات سردارانی مانند یعقوب لیث و سلطان محمود حیات تازه یافته و زبان فارسی از گوشة ارزوا و گمنامی درآمده تخم فرنگی آمیخته به آموزش اسلام و سنن ایران کاشته شده که در زمین خراسان به زودی نهال سبز و خرم گشت و در عصر سلجوچی درختی بارور شد. قهرمان این عصر فرخنده فردوسی است که اشعار جانبخش شاهنامه او به اختصار در این نامه و نسبتاً به تفصیل در نامه‌های پیشین از نگارنده در تاریخ سیاسی و ادبی عصر هخامنشی و اشکانی و ساسانی به طبع رسیده‌اند.

عصری هست پر از نشاط و امید. شعرای بزرگ و ادبای زبر دست و عرفای پارسا و حکماء بزرگ ظهور کردند و رهنمای جامعه شدند. اشعار و قصاید در این دوره با شکوه دلچسب و تشبیهات واستعارات گوناگون و دلپذیر و آغاز غزل‌گوئی و ظهور بزرگترین نامه رزمی است متأسفاً؛ افکار شعراء تابع معنی قافية شعر است و چاپلوسی به حد مبالغه رسیده مقصود از ستایش یافتن بخشش است و گوینده‌در بند نیست که چه تأثیر بدی بر اخلاق و وجودان او خواهد داشت.

عباس مهریین

بسم الله و به نستهین

چنانچه در جلد چهارم این نامه اشاره شد ، مرزهای شهنشاهی هر گاه بیش از تحمیل دولت مرکزی گسترش پیدا می کردند تسلط مرکز بر استانهای دور سیست شده ، به حکم طبیعت به مرور ایام از مرکز جدا می شدند - شهنشاهی عباسی هر گاه تأسیس گشت ، صد سال نگذشته بود که آثار ضعف پدید شد و در گوشو کنار ، گاهی در شمال مشرق و زمانی در شمال غرب سرکشانی بلند می شدند . مؤسس خانواده خراسانی طاهری با وجود اینکه از نژاد ایرانی بود ، دم از عربیت میزد . سرسلسله آن از جا ب خلیفه المأمون حاکم خراسان شد و نیمه مستقل گشت بعد مردی روی گر و بی سواد از سیستان و کرمان بلند شد و بر جنوب و مشرق ایران تسلط یافت . پس از آن دور فرین استان خلافت ، بنام سعد بلند شد و خانواده سامانی را تأسیس کرد ، و بر عکس طاهری و صفاری ، ادعای بزرگ نژادی امود . و یکصد و بیست و هشت سال قمری یا صد و بیست و پنج سال شمسی ، یعنی از ۲۶۱ و تا ۳۸۹ ه یا ۸۷۴ تا ۹۹۰ م سامانیان شاهی نمودند . سامان (یا اوکه از

فرزاد سام است) زرتشتی و از بزرگان بلخ بود کمکی از اسد بن عبدالله، حاکم خراسان یافت و به سپاسگزاری آن، دین اسلام پذیرفت و به مناسبت نام محسن خود نام پسرش را اسد گذاشت، و اسد چهار فرزند پسر داشت :-

(۱) نوح (۲) احمد (۳) الیاس (۴) یحیی، و همه مورد توجه و عنایت خلیفه شدند. نوح بر سمرقند حکومت میکرد و احمد، از جانب خلیفه حاکم فرغانه شد. الیاس در هرات بود و یحیی در چاج و اشرف سننه و نصر پسر احمد مؤسس خانواده سامانیان شد که به ترتیب زیر شاهی کردند :

(۱) نصر بن احمد	از ۲۶۱ تا ۲۷۹
(۲) اسماعیل بن احمد	۲۹۵ تا ۲۷۹
(۳) احمد بن اسماعیل	۳۰۱ ششماه
(۴) نصر بن احمد	۳۳۱ تا ۳۰۱
(۵) نوح بن نصر	۳۴۳ تا ۳۳۱
(۶) عبدالملک بن نوح	۳۵۰ تا ۳۴۳
(۷) منصور بن نوح	۳۶۵ تا ۳۵۰
(۸) نوح دوم بن منصور	۳۸۷ تا ۳۶۵
(۹) منصور دوم بن نوح دوم	۳۸۹ تا ۳۸۷
(۱۰) عبدالملک دومین نوح	۳۸۹ ماه سلطنت کرد

خانواده سامانی، استانهای سغد و خوارزم و گرگان و خراسان و بهره‌شمالی افغانستان کنونی فرمانرو بودند و پایی تخت آنها بخارا یا بلخ بود. سرسلسله‌این خانواده خود را از نژاد بهرام چوبین و بهرام ششم، معروفی میکرد و بهرام که بکسال برایران شاهی کرد، گفته شده که از خانواده اشکانیان بود. در زمان تأسیس امارتهاي بزرگ، امارتهاي کوچک نيز در كوهستان و مردو توپ و خوارزم و تبرستان و ديگر جاها دور از مرکز خلافت پدييد و ناپديد ميشدند. اينها جاه طلباني بودند که چندی

کرو فر نموده ، یا مغلوب و زندانی میشدند یا شکست خورده از میان میرفتد
از جمله :

خانواده سیمجرد و احمد سهل ، ابو منصور محمد پور عبدالرازق نویسی
و چغایان در فرغانه و غیره برخی از آینها که مورد توجه و عنایت خلیفه میشدند
القاب بزرگ می یافتدند ، چون ابوبکر محمد بن طفح که نیاکان او از اشراف فرغانه
بودند و آنان را خلیفه المعتض بالله به بغداد آورد و کم کم در دربار قدرت و نفوذ
یافته اند ، و خلیفه الراضی به ابوبکر محمد طفح لقب آخشید داد که معنی آن شاه
میشود و بر حجاج و شام و مصر حاکم نمود . برخی از چنین اشراف زادگان ایران
ماهند احمد سهل خود را از نژاد شاهان معرفی می کردند . حیدر پور کاووس ، ملقب
به آفسین در زمان المعتض می زیست . خلیفه او را بن دسته ای از سپاه فرماده
نمود و به سر کوبی بابک که سرکش شده بود فرستاد . بابک در ۲۰۱ ه ظهور کرد ،
و خواست دین و دین را در خود توانم کند ، پیروان بسیار در آذربادگان و شمال
ایران یافت ، و در زمان المأمون ، چند بار سپاه خلیفه را بشکست ولی در زمان
المعتض از آفسین شکست خورد ، و در دز استوار در کردستان پناهندگشت . و
در ۲۲۲ ه ، پس از آنکه آفسین او را به جان امان داد تسلیم شد . آفسین پیمان
داشکست واورا کشت و سر او را خدمت خلیفه فرستاد . بابک بیست سال حکومت
نمود . به این ترتیب ، از اوایل خلافت بنی عباس بلکه از اوآخر خلافت بنی امیه ،
در گوش و کنار ایران یکی بلند می شد ، و به سبب نداشتن استعداد کافی و قوی
بودن دولت مرکزی سرکوب می شد ، تا اینکه مرکز ضعیف گشت ، و ضمناً بجای
جهان طلبان ناتوان ، سرداران بلند حوصله پدید گشتد و امارت ها تأسیس شدند .
از جمله خانواده سامانی بود که از ۸۷۴ تا ۹۹۹ م شاهی نمود ..

اسماعیل پسر نصر که فریب به بیست سال فرمانروائی کرد ، عمر و بن
لیث را شکست داد ، و او را گرفتار کرده و نزد خلیفه فرستاد ، و خراسان و

کرمان و طبرستان را بگرفت ، و رسماً بفرمان خلیفه ، استانهای نامبرده ضمیمه متصرفات او شدند . پسر او احمد ، زمان کمی شاهی نمود ، و بدست چاکرانش کشته شد (۹۱۴م) و برادرش بنام نصر جانشین او گشت . او کودکی هشت ساله بود و قریب به سی سال سلطنت کرد . رودکی معاصر و از شعرای دربار او بود . پس از نصر نوح نا ۹۵۴ فرمانروا بود . بعد عبدالملک هفت سال و شش ماه بر تخت نشست و در بازی چوگان ، از اسب افتاد و در گذشت (۹۶۱م) و منصور جای او به سلطنت رسید ، و رکن الدوله بویه را مجبور کرد که سالانه یکصد و پنجاه (هزار؟) دینار باج پردازد و دخترش را به همسری به او بدهد . منصور در ۹۷۶ رحلت کرد . وزیر او ابوعلی ابن محمد تاریخ تبری را از عربی به فارسی ترجمه کرد نوح دوم با سبکتگین معاصر بود و در ۹۹۷ رحلت کرد . منصور دوم جانشین او را درباریان از بینائی محروم کردند و برادرش عبدالملک دوم را بر تخت نشاندند . در آنوقت او کودک چهار ساله بود و به قتل او خاندان سامانی منقرض گشت .

شاهان سامانی ، هر بی دانشمندان و شعراء و هر بی علوم بودند . بنا بر عروضی سمرقندی ، شعرای زیر ، معاصر این خاندان بودند :

ابوالمثل ، ابواسحق ، ابوالعباس ، ابوالحسن خبازی ، جویباری ، ابوالحسن پیشاپوری ، شهید بلخی ، کسائی ، ایوالمؤید ، قرارالاوی ، رودکی ، رابعه قرداری (قصداری) معمر گرگانی ، ابوذر ، نصر بن محمد ، ابوالمظفر عماره مروزی ، و طخاری مرادی . با این همه شعراء ، که نام برخی دیگر در اینجا ذکر نشده‌اند در زمان سامانیان ، زبان فارسی ، بمفهوم حقیقی حیات تازه یافت ، ولی متأسفانه سامان نتوانست یک سلطنت وسیع تأسیس کند و پادشاهی اولاً العزم میان آنها پدید گشت که امارت را به شهنشاهی مبدل سازد و سامان را جانشین واقعی . سلسله ساسان کند . نفوذ اسلام و مقام خلافت هنوز به اندازه‌ای قوی بود ، که با وجود ضعف دربار خلافت . کسی جرأت نداشت که رسم‌آمنحرف شود ، و ادعای استقلال کند ، سرکشان و

جاه طلبان مرحله اول اشخاصی چون بابک و آفسین و سیمجرد بودند که نتوانستند،
دارنده امارت و خانواده بشوند و در مرحله دوم امارت و خانواده تشکیل شد،
ولی به شهنشاهی نرسید و در مرحله سوم سلجوقیان مانند ساسایان شهنشاهی تأسیس
کردند و به همین مناسبت، نوزاد زبان فارسی، مرحله به مرحله به سن رشد
رسید و در عصر سلجوقیان جوانی دانو و بینا گشت.
از دیگر، امارتهای معاصر سامانیان.

امارت خانواده بویه - ۵۳۰ تا ۵۶۴

شاهان این خانواده از ۹۴۵ تا ۱۰۵۵ م در مغرب ایران شاهی امودند. ابو شجاع
بویه، بزرگ این خانواده خود را از نژاد ساسایان معرفی میکرد، و سه فرزند
داشت یکی بنام احمد و دیگر بنام علی و سومی بنام حسن؛ احمد از هفاقتی که
میان ترکان و دربار خلیفه بود استفاده کرد و نگهبانان ترک دربار را از میان
برداشت. خلیفه وقت المستکفی بالله ناچار شد که او را به پذیرد و ناجی خود اعلام
کند و لقب عmadالدوله بدهد. حسن برادر دیگر لقب رکنالدوله یافت، و سومی
معزالدوله شد، و در بغداد بماند و نام او در خطبه پس از نام خلیفه ذکر میشد
و بن سکه نیز نقش میگشت. گفته اند که او آشکارا برای حضرت امام حسین ع
عزاداری مینمود و عاشورا (محرم) را روز عزا قرار داد. چندی نگذشت که خلیفه
المستکفی را معزول و نایبنا نمود (۹۴۶) و بجای او فضل ابن المقتدر را به لقب
«المطیع لامر الله» بر تخت خلافت نشاند، حکومت خود را از بغداد تا کرمان
و سعут داد، رکنالدوله در اصفهان حکومت مینمود و عmadالدوله در کرج بود.
پسر رکنالدوله، به لقب عضدادوله، مقتدرترین پادشاه این خانواده بود فارس و
جنوب ایران به استقلال سلطنت نمود. او دختر خلیفه الطالع بالبدرا ازدواج نمود و دختر
خود را به خلیفه به همسری داد. دربار او مرکز دانشمندان و شعراء و ادباء بود

و شاعر بزرگی مانند المتنبی و فیلسوفی چون مسکویه زینت دربار او و بدنده. واو بود که سد امیر بر رود خز و مزار حضرت علی ابن ابی طالب (ع) را در نجف بنا نمود و بیمارستانها و مساجد و بسیاری از ساختمان به سود عموم مردم ساخت. بیمارستان او بیست و چهار پزشک فابل داشت. میتوان گفت که او پیشو و شاه عباس صفوی بود.

دائزه المعارف اخوان الصفا در عصر بویه نوشته شد. و دانشمندان بزرگ یعنی فارابی، مسعودی و ابوالفرج مؤلف کتاب آغانی و تنوخي و دینوری و ابوعلی فارسی در عصر بویه به احترام وی آسودگی میزیستند. گرچه، پای تخت عضد - الدوله شیراز شد ولی مرکز فعالیت خانواده در بغداد بود و به سبب نزدیکی به بغداد مرکز خلافت، شاه و وزراء و ادباء و علماء بیشتر به زبان عربی توجه می-دادند. سرانجام به سبب اختلاف خانوادگی نتوانستند مقابل دو قوه بزرگ که هر دو ترک نژاد بودند، ایستادگی کنند. یکی از آن دو محمود سبکتکین و دومی طغرل سلجوقی بود و اپسین حکمران این خانواده، به نام ملک الرحیم، بدست سلجوقیها گرفتار شد و خانواده منقرض گشت.

دو دهان غزنه

این خانواده زمان دویست و بیست و چهار سال بر خراسان و افغانستان کنونی و پنجاب و سند شاهی نمود و برخلاف خانواده بویه و صفاری و سامانی که ایرانی نژاد بودند، ترک بود، مورخین متصلق نسب آنرا به یزدگرد سوم، شاه ساسانی پیوست میکنند که حقیقت ندارد.

اپشگین غلام ترک نخستین فرمانده این خانواده، در زمان شاهی منصور اول سامانی، بر خراسان حکومت مینمود. با منصور نساخت و خراسان را ترک کرد، بسوی جنوب مشرق رفت و یک سلطنت تأسیس کرد که غزنه پایی تخت آن شد. پس از رحلات او سبکتگین بر آنجا حاکم شد و چون او در گذشت میان پسرانش به نام محمود و اسماعیل اختلاف واقع شده، محمود چیره گشت و از ۹۹۹ تا ۱۰۳۰ با کمال اقتدار بر افغانستان کنونی و خراسان تا اصفهان و ری در مغرب و در مشرق بر پنجاب و سند، سلطنت کرد. تاخت ر تاز او بر پنجاب و سند او را نروتمند نمود. در عصر او غزنه شهر مهمی گشت و دانشمندان به امید انعام و اکرام و به تشویق پادشاه به دربارش روی آوردند. از جمله شعرای دربار، عنصری و منوچهری و عسجدی و فرخی، فردوسی و از نویسندهای زبردست عتبی و الیرونی بودند.

پس از محمود، پسر دلیر او نزدیک به هرات از ترکان سلجوق شکست خورد و خراسان را از دست داد. در ۱۱۵۲ م شاه غزنوی، متصفاتیکه در افغانستان داشت به دشمن سپرد و به ایالت پنجاب قانع گشت و پایی تخت او شهر لاهورشد. در آنجا جانشینان وی تا ۱۱۸۷ م سلطنت نمودند، در زمان دویست و اند سال شاهی این خاکواره، آنچه از نفعه نظر انتشار زبان و ادبیات فارسی اهمیت دارد این است که زبان فارسی تا اقصا حدود پنجاب گفته و فهمیده میشد. در آن زمان بود که شعراء و ادباء و عرفاء ایران و مؤرخین در پنجاب پدید شدند و برای انتشار زبان فارسی به داخله هند، راه باز شد، و عده‌ای از دانشمندان ایران، در سایه فتوح غزنه، در پنجاب و سند اقامت کردند و هم چنان در آن عصر برخی سوی مغرب شناختند و در جزیره‌های عرب، به ویژه شهرهای مقدس مدینه و مکه مقیم شدند و بعضی در دمشق و مصر ماندند و به این ترتیب عربهای مهاجر در ایران ایرانی و ایرانیهای ساکن عربستان و شام و مصر و شمال افریقا به مرور ایام عرب شدند که اکنون نه در ایرانی عرب نژاد اثری از عربیت و نه در ایرانی ساکن شام و مصر و عربستان اثری از ایرانی بودن هست و نلک الایام نداشته‌اند این الناس. ایرانیانیکه در خدمت یزدگرد سوم و فرزندانش به تخارستان و ترکستان چین (سن‌کیانگ) هجرت کردند اکنون ختنی و چینی و ترک هستند.

شاهان خانواده غزنه

- | | |
|-----------------------------------|---------|
| ۱ - سبکتگین، بنده و داماد البتکین | ۳۶۲/۳۸۷ |
| ۲ - محمود پور سبکتگین | ۳۸۷/۴۲۱ |
| ۳ - محمد پور محمود | ۴۲۱/۴۲۱ |
| ۴ - مسعود پور محمود | ۴۲۱/۴۳۲ |

۴۳۲/۴۴۱	۵ - مودود پور مسعود
۴۴۱ -	۶ - مسعود دوم پور مودود
۴۴۱/۴۴۴	۷ - عبدالرشید پور محمود
۴۴۴/۴۵۱	۸ - فرخ زاد پور مسعود دوم
۴۵۱/۴۸۱	۹ - ابراهیم
۴۷۱/۵۰۸	۱۰ - مسعود سوم پور ابراهیم
۵۰۸/۵۰۹	۱۱ - شیرزاد پور مسعود سوم
۵۰۹/۵۱۲	۱۲ - ارسلان پور مسعود سوم
۵۱۲/۵۵۲	۱۳ - بهرام شاه پور مسعود سوم
۵۵۲/۵۶۹	۱۴ - خسرو شاه پور بهرام شاه
۵۶۹/۵۸۲	۱۵ - خسروملک پور خسرو شاه

امرای زیاری

مرد آویز (مرداویج) پور زیار گیلکی زردشتی بود که دین اسلام پذیرفت. مرکز این خانواده گرگان بود و در زمان اقتدار بر گیلان و طبرستان قاری و اصفهان حاکم بودند و سر انجام بدست سلجوقیان بر افتادند.

۱ - مرد آویز پور زیار گیلانی ۳۲۳/۳۲۳ ه.

۲ - وشمگیر (وشمن گیر) پور زیار ۳۲۳/۳۵۶ (یا وشم گیر)

۳ - بیستون پور وشمگیر ۳۵۶/۳۶۶

۴ - قابوس (کاؤس) پور وشمگیر ۳۶۶/۴۰۳

۵ - منوچهر پور قابوس ۴۰۳/۴۲۴

۶ - نوشیروان پور منوچهر ۴۲۱/۴۴۱

۷ - کیکاووس پور اسکندر پور قابوس ۴۴۱/۴۶۲

۸ - گیلانشاه پور کیکاووس ۶۲/۴۲۰

در این زمان یعنی از ۲۰۰ و تا ۳۳۰ یعنی یکصد و هفتاد سال یا تاسنه ۵۸۳ یا سیصد و بیست و دو سال که دولت غزنی در لاهور منقرض شد و این عصر مهم تاریخ ادبیات ایران است.

در این عصر در قصیده گوئی و مثنوی رزم و بزم، شعراء و عرفاء بر جسته ظهور کردند، که مختصر شرح حالشان ذکر میشود.

ابو شکور بلخی ۵۹۴۷

شاعر دربار نوح ابن نصر سامانی . از متقدمین شعرای این عصر است .
کتب زیاد تصنیف و تألیف کرد که متأسفانه از نام شان هم آگاه نیستیم مگر آفرین
فامه که اشعار آنرا برخی از تذکره قویسان ذکر کرده اند .
اشعار زیر از او هستند :

بنا ! روزگاری برآید بر این
کنم پیش هر کس ترا آفرین
ستدو داد مکن ، هر گز جز ، دستا دست

کز ، به پسادست ، خلاف آیدو صحبت ببرد

یعنی دادوستند نقد بکن ، که از پسادست (نسیه) خلاف پیش می‌آید .
تو سیمین بری ، من چو زرین ایاغ
شب و روز نیمار مهمان بدوسن
که دشمن درخت است ، تلخ از نهاد
بر این داستان کس نگفت از فیال
فیال به زبان پهلوی فراتم بمعنی نخستین یا آغاز .

درختی که تلخش بود گوهر ا
اگر چرب و شیرین دهی مر و را
همان میوه‌ی تلخ آرد پدید

و به استقبال ابیات بالا فردوسی میفرماید :

درختیکه تلخ است وی را سرشت
گرش در نشانی به باغ بهشت
به بینخ انگبین دیزی و شهد ناب
ور از جوی خلدش به هنگام آب
سر انجام گوهر به کار آورد بار آورد
همان میوهی ناخ « سعدی میفرماید : قریبت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است .

و دیگر از اشعار ابوشکور :

آن به که نیابه را نگهداری
کزدار تن خویش کنی فربه
نیابه به مفهوم سپر ، غلاف ، نوبت ، زمان .
توانی بر آن کار بستن فریب
که نادان همه راست بیندوریب
درستایش میفرماید :

بیار از آنچه به کردار دیده بود نخست

دوان روشن ، بسته به قهر روز زبان
از آنچه فطره او گه فروچکد به دهن

صر بر گوید چشم من است و مرده دوان

در حکمت :

تا بدانجا رسید دانش من
که بدانم همی که نادان
در ستایش خرد :
کسی کو به دانش برد روزگار
نه او باز مائد نه آموزگار
جهان را به دانش توان یافتن
به دانش رشتن و بافتمن
ضرد را ایرانیان از زمان بسیار باستان ستدند . و سرچشمه واصل خرد ،
و هومن با خرد ایزدی است ، که در گانا او را فرزند معنوی و تعین دوم اهور -
هزدا فرموده .

ابو شعیب صالح بن محمد هراتی

در اداخر زمان رودکی می‌زیست . به دانش و فضل معروف بود . اشعار زیر

را به او نسبت داده‌اند که در زیبائی کودک ترسائی سرده :

دوزخی کیشی ، بهشتی روی و قد
آهو چشمی ، حلقه زلفی ، لاله خد
لب چنان ! کز خامه نفاش چین
بر زده ، بر مشک ، ار شنگرف مد
فرک را بی شک به زهگ آید حسد
بسته از تاری بر ابریشم عقد
بینی او تارکی ، ابریشمین
از فروسو گنج و از بر سو بهشت

ابو عبد‌الله بن موسی فرالاوی

معاصر شهید بلخی و رودکی . در باره او و شهید ، رودکی گفته :
شاعر شهید ، و شهره فرالاوی وین دیگران به جمله راوی

اشعار او :

هوشم ز ذوق لطف سخن‌های جان فروش
از حجرة دلم سوی تابوک^۱ گوش شد

چون موود سبز بود به سر موی من همه
دودا که بر نشست بر آن مورد شب نم

تیغ چون ترکی آشفته که تیر اندازد
برق تیز است مرا ووا مگرو رخش^۲ کمان

میغ چون فرگس آشفته که تیر انداز است
برق تیغ است مگر او را سر ویسه^۳ کمان

۱ - تابوک = بالاخانه - مهتابی ۲ - رخش برق - قورقرح ۳ - برق

از معاصرین او ابوالمؤید بلخی و عمار مروزی و رودکی و کسانی و دقیقی
وبنت کعب قزداری بود . از اشعار اوست :

می بینی آن دو زلف که بادش همی برد
گونی که عاشقی امت که هیچش قرار نیست
یا نه که دست حاجب و سالار اشکر است
کامروز بار نیست کز دور مینماید

ابوالعباس فضل ابن عباس رهینه‌جانی

رهینه‌جن نام شهری در جنوب رودخانه سند (سمرقند) فضل از معاصرین
رودکی است . از اشعار او :

ای خواجه معتبر حور سیرت مفسر
خواجه‌دوشش ستاند دو یك دهد بخوردی
بالحرب یار تو بود از مرو تا نشاپور
سوگند خورد که در ره بوالکفده^۱ او نخوردی
او میخورد به شادی و کام دل دشمن نزار گشته و فرخسته^۲
زینع^۳ بافان را با وشی^۴ رنگ‌سازان بهند
طبیل زن را بنشاند بر رود نواو^۵
مرثیه بر مرگ شاه نصر بن احمد و تبریک بر جلوس نوح بن نصر
پادشاهی گذشت خوب نژاد

۱ - بوالکفده - رشوه ۲ - فرخسته بر زمین کشیده ۳ - زینع - حصیر -
فرش ۴ - وشی - رنگ ساز ، نقاش ، ذیما .

زین نشسته جهانیان دل شاد
 کانچه از ماگرفت ایزد ، داد
 باز شمعی به جای آن بنهاد

زان گذشته زمانیان غمگین
 بنگر اکنون بچشم عقل و بکو
 گرچه اغی زپیش ما برداشت

رابعه قزداری بنت کعب (قصد ااری)

قزدار را برخی مقصود کرده‌اند که شهری در بلوچستان کنوئی بود. رابعه
 به دو زبان فارسی و عربی شعر گفته . بانوئی بود زیبا و برادری داشت به قام کعب و
 او غلامی داشت بکتابش نام ، حارث گمان برد که خواهرش عاشق آن غلام شده و
 بنا بر حکم عرب سر غیرت آمده به جرم عشق او را کشت . خدا میداند این حکایت
 تا چه اندازه درست است .

گفته‌اند کعب در زمان ابو مسلم خراسانی به خراسان هجرت کرد که تخمیناً
 باید در سالهای ۱۳۵ تا ۱۴۸ باشد و تذکره نویس‌ها را بعدرا معاصر رودکی دانسته‌اند
 ولی رودکی مدتی پس از ابو مسلم میزیست و اگر رابعه معاصر او بود کعب بجای
 پدر باید پدر بزرگ او باشد ، اشعار رابعه نشان میدهند که او بر زبان فارسی کاملاً
 تسلط داشت ، عربی او نیز فصیح است . اشعار زیر را به او نسبت داده‌اند :

نعیم بی تو نخواهم جحیم بی تو رواست
 که بیتو شکر زهراست و با توزه رعل
 به روی نیکو تکیه مکن که تا یک چند
 به سنبل اندر نهان کنند هخ زهل
 هر آینه ذه دروغ است آنچه گفت حکیم
 قمن تکبر یوماً فبعد عز ذل
 ناح لی نایح من الاطیار حاج سقمی و حاج لی تذکاری

تو حه میگردد و میگرید است بزاری
فی الدجی اللیل والنجوم دراری
تو چه نالی که با سعادت یاری
پس بباید ساخت با هر ناپستد
زه ر باید خورد و پندارید قند

دوش بر شاخکی درخت یکی مرغ
قلت للطیر لم تنوح و تبکی
من جدا یم زیار خویش و ننالم
عاشقی خواهی که تا پایان بری
زشت باید دید و انگارید خوب

دعوت من بر تو آن شد کایزد عاشق کند

بریکی سنگین دلی نامه ربان چون خویشن

نابدانی درد عشق و داغ هجر و غم کشی (خوری)

چون به هجراندر به پیچی پس بدآنی قدر من

در منظرة طبیعت گفته:

چمن رنگ ارنگ مانی گرفت
جهان بوی مشک از چه معنی گرفت
که گل رنگ رخسار لیلی گرفت
سرشکی که در لاله مأوى گرفت
که بد بخت شد او که دنیا گرفت
نشان سر تاج کسری گرفت
بنفسه مگر دین ترس مانگرفت

زبس گل که در باغ مأوى گرفت
صبا نافه مشک تبت نداشت
مگر چشم مجنون به ابراندر است
به می ماند اندر عقیقین قدح
قدح گیریک چند و دنیا مگیر
سر نرگس تازه از زرو سیم
چو رهبان شد اندر لباس کبود

ابوعبدالله جعفر بن محمد متخلف به رو دکی

بزرگترین شاعر این دوره که نویسنده انگلستان او را چساوس (Chaucer) ایران لقب داده اند در دهی بنام رو دک که به سمر قند زدیک است تخمیناً در ۱۳۷۶ء یا ۱۳۸۰ء ولادت یافت و گفته شده که در کودکی نایینا شد و احتمال دارد که نایینا نی در سن کهولت شده حافظه بسیار قوی داشت و قرآن مجید را از بر کرده بود

و مانند دیگر شعرای آنصر از علم موسيقی آگاه و اشعارش را به آهنگ برساز و چنگ یا بربط میخواند، و سبب کمالانش مورد توجه و عنایت پادشاه سامانی (نصر) گشت. به گذشت روزها چندان ثروت مند شد که حین مسافرت دویست تن چاکر او را خدمت مینمودند و چهار صد شتر باروبنه او را حمل میکردند. نه تنها او موردم رحمت پادشاه، بلکه درباریان و آشنايان او را احترام میگذاشتند او محظوظ عموم هم میهنان وهم کاران شده بود. شعرای معاصر او را استاد سخن میدانستند. و ادباء اشعار او را زینت نوشته خود مینمودند، و لغات نویسان در فرهنگ لغات معنی لغاتیکه او در اشعار خود گفته شاهد می آورند. چنانچه از متقدمین اسدی توسي در کتاب لغات فرس و از متأخرین نویسنده فرهنگ انجمن آرای ناصری و برهان قاطع آورده اند.

نصر پادشاه سامانی بخششی به اندازه هفت هزار پوند انگلستان برای ترجمه منظوم کتاب تنترا با بیدپای (ویداپتی) هند به او مرحمت کرد. این کتاب را که بنام کلیله و دمنه معروف شده، چند تن دیگر نیز ترجمه کرده اند. اصلاً بزبان سنسکرت، بنام کرتکا – دمنکا (Kritaka-Damanaka) نوشته شده بود که در عصر سامانیان به پهلوی ترجمه شد، و در ایران مرغوب و مطلوب گشت، ترجمه منظوم رود کی، از میان رفت، مگر شائزده بیت آن که در فرهنگ لغات فرس اسدی ذکر شده اند. گفته اند که رود کی اشعار بسیار گفته، چنانچه

رشیدی سمرقندی نیز میگوید:

شعر او را بر شمردم سیزده دهصد هزار هم فرو نترآید چونانکه باید بشمری یعنی نامبرده سرسری شمردو از روی قیاس فکر میکند که یک میلیون و سیصد هزار، و اگر به دقت شمرده شوند بیش از آن هستند. شعر بالا را، چنین نیز میشود خواند شعر او را بر شمردم، سیزده ره یک هزار و دراین صورت نیز سیزده هزار بیت میشوند یا بگوئیم سیزده ره ده هزار که یکصد و سی هزار میشود بهر صورت شعر زیاد گفته، ولی متأسفانه اکنون دیوان مختصری از او در دست هست که

آنهم آمیخته به اشعار قطران تبریزی است.

اشعار رودکی مشتمل بر قصیده و قطعه و غزل و مثنوی است و در این چهار رشته مهم شاعری، در زمان خود، بی نظیر بود، واژ این حقیقت میتوان تصور کرد که شاعری عصر رودکی مراحل ابتدائی را در نور دیده و رو به کامل شدن بود مگر غزل که گمان میرود تازه از تشبیب قصیده جدا شده و مستقل از زمینه هنر نمائی شاعرانه شده و رودکی از متقدمین غزل سرایان بود. معشوق غزل او محسن خیالی نیست، بلکه به سبک شعرای عرب، وجودیست که شاعر میدید، اگر در همه غزلها یش چنین نباشد، یقیناً در بعضی از غزلها یش هست و دیگر اینکه پسر ساده نیست، بلکه دوشیزه زیباست.

میفرماید:

زلف ترا جیم که کرد؟ آنکه او
حال ترانقطه آن جیم کرد
وان دهن تنگ تو گوئی کسی
دانگکی نار به دونیم کرد

اشعار رودکی، ساده و طبیعی و روان هستند. تشبیهات واضح و برعکس
قطران یا خاقانی پیچیده و مصنوعی نیست. اما الفاظی می باییم که فارسی هستند
ولی اکنون از استعمال بر افتاده اند، و این خصوصیت یک گواه آگاهی از چگونگی
زبان آن عصر است. گذشته بر رودکی، بیست و هفت شاعر دیگر در دربار
سامانی، مورد توجه پادشاه بودند و همه آنها رودکی را به استادی می پذیرفتند
و شاعران و ادبائیکه خارج از حدود شاهی سامانیان یا بعد از بر افتادن
آنها ظهور کردند اور استوده اند. از جمله عنصری گفته:

غزل رودکی و ارنیکو بود
غزلهای من رودکی وار نیست
اگرچه بکوشم به باریک وهم
هدین پرده اندر مرا یار نیست
و کسانی گوید: -

رودکی استاد شاعران جهان بود
صدیک ازاوتوئی کسانی، برگست(هرگز)

رود کی مانند دیگر شعراء از باده توصیف میکنند : -
بیار آن می که پنداری روان یاقوت ناب استی
و یا چون برکشیده تبغ پیش آفتاب استی
به پاکی ، گوئی اندر جام مانند گلاب استی
به خوشی ، گوئی ، اندر دیده بی خواب خواب استی
اگر می نیستی یکسر همه دلها خراب استی
اگر در کالبد جان را ندیدستی شراب استی
ونیز امثال و نکات فلسفه اخلاق و افکار عارفانه ، در اشعار خود گنجانیده.

میفرماید : -

درست و راست کناد این مثل خدای ، ورا
اگر « به بست یکی در ، هزار در بگشاد »
عم به چنبر گذار خواهد بود
این رسن را اگر چه هست دراز
جمله صید این جهانیم ای پسر !
ما چو صعوه مرگ بر سان زغن^۱
هرگلی پژمرده گردد زونه دیر
مرگ بفسارد همه در زیر غن^۲
به نامه ، اوستا اشاره کرده : -

هم چو معماست فخر و همت او شرح
همچو اوستاست ، فضل و سیرت او ، زند
علم ابر و تندر بود کوس او
کمان آوینده^۳ شود ژاله تیر

۱ - رغن : باز - مرغ گوشت ربا .

۲ - غن سنگ که بر روی پنیر نهند تا آب آن خارج شود .

۳ - آوینده : قوس قزح - کمات رستم .

ز تو خالی نگار خانه جم
 فرش دیبا کشیده بسرچکم^۴
 در پیش خود آن نامه چو بلکامه ° نهم
 پروین ز سرشك دیده برجامه نهم
 چون به بانک آید از هوا بختو^۵
 می خور و بازگ چنگ ورود شنو
 آب گرچه کمترک نیرو کند
 بند روغ^۶ آرسنه باشد بفکند
 روز دیگر شاه بزم آراست خوب
 تختها بنهد و برگسترد چوب^۷
 نه پاریز باید ترا نه ستون
 نه دیوار خشت و نه آهن درا
 چه خوش گفت آن مرد با آن خدیش^۸
 از فراوانی که خشکamar^۹ کرد
 زان نهانی مرد را بیدار کرد
 برگرد گل سبزه کشیده خط سبزی
 تا خلق جهان را بفکند به خلالوش^{۱۰}

۴ پچکم : خانه تابستان

۵ بلکامه : بوالهوس .

۶ بختو : عرنده - برق - تندر .

۷ روغ : بندیکه در پیش آب به چوب و گل بندند .

۸ چوب : حصیر - فرش

آهن درا : چویکه برای استحکام بر دیوار شکسته زند .

۹ خدیش : کدبانو

۱۰ خشکamar اندازه و صول همه طلب

۱۱ خلالوش : غلغله - مشغله

آخرانند آسمانشان جایگاه

هفت تا بنده روان در دو و داه^{۱۲}

ای شاه نبی سیرت ایمان به تو محکم

ای میر علی حکمت عالم به تو ورغال^{۱۳}

تاکی فضول گوئی و آری حدیث غاب^{۱۴}

شد به گرمابه درون استادغوشت^{۱۵}

بود فربی و کلان بسیار گوشت

تالباس عمر اعدایش نگردد بافته

تارتار و پود پوده : فلات^{۱۶} آن فوات^{۱۷}

آن کرنج^{۱۸} و شکرش برداشت پاک

و اندران دستار آن زن بست خاک

پس فلرز نگش بدست اندر نهاد

مردگشاد آن فلرزش^{۱۹} خاک دید

گرفت آب کاشه^{۲۰} و سرمای سخت

چو زرین ورق گشت بر گک درخت

۱۲ دو و داه : دو و ده

۱۳ ورغال : ایمن - آسوده

۱۴ غاب : بیهوده

۱۵ عوشت : برهنه

۱۶ فلات : بیابان - دشت

۱۷ فوات : فوت - گذشت

۱۸ کرنج : برنج - خرما ?

۱۹ قلرز : قلرزش - افرادیکه خوردنی در آن گذارند

۲۰ کاشه : بین

من برس آن آمدم به خدمت نو
 تا برس آید رطب زکانازم^{۱۱}
 با مدادان پیشم آمد آن نگارین ار کدوخ^{۲۲}
 بادورخ از باده لعل و بادوچشم از سحر شوخ
 معذور کن ای شیخ که گستاخی کردم
 زیرا که عزیزم من و مجروح و خسته^{۲۳}
 در اخلاق : -

زمانه پندی آزاده وارداد مرا
 به روز نیک کسان هیچ غم مخور زنها
 شکایت از پیری و ناتوانی : -
 مرا بسود و فروریخت هرچه دندان بود
 نبود دندان لابل چراغ تابان بود
 همان که درمان باشد بجای درد شود
 و باز درد همان کز نخست درمان بود
 دلم خزانه پر گنج بود و گنج سخن
 نشان تامه‌ی ما مهر و شعر عنوان بود
 هیشه شاد و ندانستم که غم چه بود
 دلم نشاط و فرح از فراخ میدان بود
 ای از گل سرخ رنگ به رو بوده و بو
 رنگ از پی رخ رو بوده بو از پی مو
 گلگون گردد چه روی شوئی همه جو
 مشکین گردد چه مو فشانی همه کو (کوی)

۲۱ کاناز : بین خوش خرما پانگور

۲۲ کدوخ : گرمابه

۲۳ خسته - بینوا

گل بهاری ! بت تماری !
نبیند داری چرا نیاری ؟
بطرف گلشن چرا نیاری
کنون زمانه دگر گشت و من دیگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و آنها بود

دیگر از اشعار معروف او :-

بُوی جوی مولیان آید همی
بُوی جوی مولیان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی
زیر پایم پرنیان آید همی
خنگک مارانا میان آید همی
خنگک مارانا میان آید همی
شاه سویت میمان آید همی
شاه سویت میمان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
ماه سوی آسمان آید همی
که جهان نیست جز فسانه و باد
که جهان نیست جز فسانه و باد
شادزی باسیاه چشمان شاد
شادزی باسیاه چشمان شاد
وز گذشته نکرد باید باد
وز گذشته نکرد باید باد

نیک بخت آن کسی که داد و بخورد
شو ربخت آنکه اونخورد و نداد

نه نهنگی است ، هجران ، و دریاست عشق
به دریا بود جاودانه نهنگ

نه چون خسروانی نه چون تو تیا
بت وبرهمن دید شکوی و گنگ
برای تفصیل از شعر وزندگی رودکی رجوع شود به :-

- ۱ - تذکره آقای رضازاده شفق
- ۲ - تاریخ ادبیات ایران از دکتر براؤن
- ۳ - شعر العجم از شبی نعمانی
- ۴ - زندگی رودکی از سعید نقیسی
- ۵ - مجمع الفصحاء از هدایت
- ۶ - لب لباب از عوفی

رودگی در سنه ۳۳۰ و یا چندی بعد در سن تخمیناً میان شصت و هفتاد از جهان درگذشت.

ابو عبدالله محمد جنیدی

شاعر معروف که ثعلبی از او ذکر کرده مداح صاحب ابن عباد وزیر عضدالدولآل بویه بود و به فارسی و عربی شعر میگفت. از اوست:

بربانگ خروس و ناله زیر	مشگبیر صبح از سرگیر
آن به که خورد جام تشویر	خورشید که بر زند سراز کوه
وز جامه به جام روز شبگیر	از جام به جامه در شبانگاه
شیره است غذای کودک خرد	شیر است غذای کودک خرد

ابوطاهر طیب بن محمد خسروانی (طبیب)

شاعری بود که از گفته فردوسی شعر زیر را گرفته:

جوانی من از کودکی یاددارم دریغاً جوانی دریغاً جوانی

اشعار دیگر ازاو (که در لغات فرس ذکر شده‌اند):

چو گلین از برآتش نهاد و عکس افکند

به شاخ او پر دراج شد ابستا (اوستا) خوان

بخل همیشه چنان ترا به از آن روی

کاپ چنان از سفال نو بترا بد

چه مایه زاهد و پرهیزگار صومعکی

که نسک قرآن شد به عشقش وا یارده

دو فرکن است روان از دو دیده بر دور نخم

زخم ز رفتمن قرکند جملگی فرکند

انگشت بر رویش مانند ملوک است

پولاد بر گردن او همچون لاذ است

سفر خوش است کسی را که با مراد بود
اگر سراسر کوه و پژ آیدش درپیش

ابو منصور محمد بن احمد دقیقی توسي یابلخی

از درباریان نوح بن منصور سامانی در سنه ۹۹۵ م درگذشت . شاعر
معروف که فردوسی هزار بیت از شاهنامه اورا ضمیمه شاهنامه خود کرده .
دیوانی از او در دست نیست ؛ ولی اشعار پراکنده اورا ، تذکره نویسان
دکر کرده اند که تخمينا صد بیت میشوند گفته شده که بدست غلام ترک کشته شد .
مؤلف مجمع الفصحاء ، شاد روان آقای هدایت ، درباره‌ی او چنین نوشت : -
در اوآخر دولت سامانی ظهور کرد ، از امرای چغانیان یعنی ابوالمظفر
چغانی او را نواخسته و تربیت کرد . دقیقی نیز آن طایفه را مدحت میسرورد :
از اشعار او : -

بر افکنداي صنم ابر بهشتی زمين راخلعت اودى بهشتی
زمين برسان خون آلو دده دیما هوا برسان نیل اندوده دشتنی
چنان گردد جهان هز مان که گونی
پلنگ آهو نگیرد جز به کشتنی
بئی باید کنون خورشید چهره
مهی کو دارد از خورشید پشتنی
بئی رخسار او هم رنگ یاقوت
مشی بر گونه جامه کنشتنی
جهان طاووس گونه گشت و دیدار
بعجائی نرمی و جائی درشتی
به آن ماند که گوئی از می و مشک
مثال دوست بر صحران نوشتنی

ز گل بوی گلاب آید بدانسان
 که پنداری گل اند گل سرشنی
 دقیقی چار خصلت بر گزیده است
 به گیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یاقوت رنگ و ناله‌ی چنگ
 می خوش رنگ و کیش زرد هشتی
 چرا زیر کانند بس تنگ روزی
 حافظ گوید اسب تازی همه مجروح به زیر پالان .
 چرا عمر طاووس و در آج کوتاه
 چرا مار و کرکس زید درد رازی
 صدو اند ساله یکی مرد غرچه
 چرا شصت و سه زیست آن مرد تازی -
 (یعنی پیغمبر ختمی مرتبت .)

اگر نه همه کار تو باز گونه است
 چرا آنکه ناسکس نز او را بذاری

رباعی : -
 گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد
 آری دهد ، ولیک به عمر دگر دهد
 من عمر خویشتن به صبوری گذاشتم
 عمر دیگر بباید تا صبر بر دهد
 من اینجا دیر ماندم ، خوار گشتم
 عزیز از ماندن دائم شود خوار
 چو آب اندر شمر بسیار ماند
 شود طعمش بد از آرام بسیار

شمر : رود کوچک - جوی - استخر .
 دل برد و چون بدانست کم کرد ناشکیبا
 بگریخت تا چنینم دیوانه کرد و شیدا (آشته)
 تا ویل کرد موبد از مذهب نغوشان
 کوزرد هشت گفت است استایه پیش دارا

نغوشان یا نگوشان - مقصود نا مسلمان چون یهود و مسیحی و زرده شتی و
 احتمال دارد این کلمه در اصل مگوشان به عربی مجوس باشد گاهی به مفهوم
 بت نیز برخی استعمال کرده اند با از دین برگشته و لمهد . اینکه دقیقی استا در
 حضور دارا گفته ، معلوم است که اوستا در حضور داران گفته ، تصور شاعرانه
 هست . دقیقی مانند شعراء معاصر او ، الفاظی استعمال کرده ، که اکنون متروک
 شده اند ، مثلا : -

چنان اندیشد او از دشمن خویش . چوباز تیز چنگال از کراکا . کراکانام
 ۲ مرغی است به رنگ سیاه و سفید ودم دراز) کمان مبر که مرا بیتو جای هاک بود
 یعنی جای آرام بود .

مکن ای روی نکو ، زشتی ، با عاشق خویش . کزنکور و یان زشتی نبود
 فرزانا . یعنی سراوارز - فرزانه سناهیکه نو روز گرد آورید - همه نیست گردش
 زناگه شحام (یعنی سرمای سخت ناگاه) .

زحل باتیر وزهره بر گرزمان . (گرزمان شکل دیگر از گرونمان بمفهوم

(بهشت مکان نغمه)

چو مصطفی ، بردادار بر روشنان را - (برامت) چنانچه چشم پدید آورد
 کمانه ز سنگ دل تو از کفت تو کان رز پدید آرد . (کمانه - کاریز) .

یکی پرنیانی یکی زعفرانی	از و چیز کردن دم مملکت را
دگر آهن آب داده یمانی	یکی از تمام ملک بر نوشته
یکی تیغ هندی دگر زر کانی	دو چیز است کورا بنداندر آرد

کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
 چه بالا تن تهم و نسبت کیانی
 خرد باید انجا وجود و شجاعت
 فلک کی دهد مملکت رایگانی

ابو منصور عماره بن محمد مروزی

مانند روکی و دقیقی در اشعار او نیز الفاظ متروک به نظر میرسند . از جمله : -
 معذور است ، اربا تو نسازد زنت ای غر۱
 زان گنده دهان تو و آن بینی فرغند۲
 ای مسلمانان زینهار ز کافر بجه گان
 که بدر وشت۳ بتان چگلی گشته دلم
 باد برآمد به شاخ سیب شگفتة
 بر سر می خواره بر گش گل بختالید۴
 آهو بر جفت را بغالد بر خوید
 عاشق معشوق را به باغ بغالید۵
 کسیکه غال شد اندر حسودی تو ملکک
 خرای خانه وی همپای رخته دادش غال۶
 خیز مکاسی بیار بیار قدر را
 کانت مکاس گفت ازین سرا بکالید
 مکاس : باج ، مکاس کردن ، شرط بستن ، کالیدن ، گریختن .

- ۱ - فریبنده
- ۲ - هرگند
- ۳ - زیبائی
- ۴ - بیراکند
- ۵ - بغلتید
- ۶ - غار روی گوسفندان

چرا که خواجه بخیل و زنش جوان مرداست
زنی چگونه زنی سیم ساعد و لنه (فربه)
به ابر رحمت ماند همیشه کف امیر
چگونه ابر بر کجا تو تکش باران است

(جمع به تغذینه - گنج)

ها ماه سمر قند کن آئین سیر جی
رامشگر خوب آور بان غمه چون قند (خرمی)
اندر غزل خویش مه凡 خواهم کشتن
تا بر دولت، بو سه دهم، چو نش بخوانی
در سناش کسائی گفتہ :

زیبا بود از مرد بنابرد به کسائی
چون انکه جهان جمله به استاد سمر قند
در مرثیه اسماعیل فرزند نوح بن نصر سامانی :
از خون او چو روی زمین لعل فام شد
روی وفا سیه شد و چشم امید ررد
تیغش بخواست خورد همی خون مرگ را
مرگ از نهیب خویش مران شاهرا بخورد

پند :

غره مشوبدانکه جهانست عزیز کرد
ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار
مار است این جهان و جهان جوی مار گیر
وز مار گیر مار بر آرد شبی دمار
ابو علی محمد بن احمد بلخی

شاعر عصر سامانی و مولف شاهنامه که البيرونی ازان در آثار الباقيه

اشاره کرده است :

ابو وذراء معمری گرگانی

در او اخیر یا پس از رحلت رودکی میزیست . میگویند بکی از امراء
خراسان از او پرسید که او شعر نیکوتر گوید ، یارودکی ؟
پاسخ داد :

اگر به دولت با رودکی نمیمانم
عجب مکن ، سخن از رودکی نه کم دانم
اگر به کوری چشم او بیافت گیتی را
زبهر گیتی من کور بود نتوانم
هزار یکڑ آن کویافت از عطاء ملوك
بهمن دهی سخن آید هزار چندانم

دیگر گوید :

هرانکسی که نباشد زاخترش اقبال
بود همه هنراو به خلق نا مقبول
شجاعتش همه دیوانگی فصاحت حشو
مسخاگزاف و کریمی فسادو فضل فضول

ابو عبد الرحمن احمدنسائی

از مردم نسا در خراسان ، او بکی از چهار محمدثین بزرگ اسلام
است ، که احادیث نبوی را جمع کرد و انتشار داد و کتاب او بنام المجبی
یا سنن صفری یکی از شش کتاب معتبر سنت است . در شهر نسا ولادت یافت
(۸۳۰ م) و در ۹۱۵ م رحلت کرد .

شیخ امام عبد الله بن مسلم ابن قتیبہ دنیوری مروزی

مؤلف عيون الاخبار و چند کتاب دیگر در ۲۷۶ هـ رحلت کرد. خانواده او از مرو بودند و او برای چندی در شهر دینور قضاوت میکرد و سرانجام در بغداد، اقامت گزید. دیگر از آثار او :

كتاب المعاريف - كتاب الشعر والشعراء - ادب الكاتب - كتاب الشراب والشربه ، كتاب السريه بين العرب والعجم ، كتاب مشكل القرآن ، كتاب المعانى للشعر الكفر ، اختلاف تأویل الأحادیث .

بنابر نوشته فلوگل (Fluge) او مؤلف بیست جلد کتاب است.

از جمله : ابوحنیفه احمد بن داود دینوری

اخبار الطوال و در این کتاب از اخبار و افسانه‌های ایران چنانکه مطلوب ایرانیان بود نوشته. در ۳۱۰ هـ رحلت کرد. (رجوع شود به فهرست القديم و تاريخ عرب از جورجی زيدان)

شیخ حسین منصور بیضاوی فارسی معروف به حلاج

دردهی بنام تورنژدیک به شهر بیضاء ولادت یافت، پدر بزرگ او زردشتی بود. الندیم در فهرست نام ۴۶ از تألیفات او داده است، بنابر نوشته القديم در جای ولادت او اختلاف بسیار است. برخی از نیشابور و بعضی از مرو یا طالقان و روی گفته‌اند و هم چنین در اخلاق و علم و کمال او نیز اختلاف است. برخی او را عارف کامل و صوفی پاک کردار دانسته‌اند و بعضی مرد خیال و شعبده باز گفته‌اند: ظاهرآ شخصی مجدوب و ار خود رفته بود. گاهی خود را انا الحق و مریدانش را بنام یکی از انبیاء مانند نوح و موسی خطاب میکرد. بنابر این مسکویه و کتاب ریعون حیدری کننائی نام شخصی مرشد او بود. علمای عصر بر او فتوای کفر دادند، اگر چه او انتقادهای آنها را پاسخ داد و رد کرد. ولی نتوانست آنرا از فتوی باز دارد احتمال دارد که محاکمه او جنبه سیاسی

و تعصّب ملائی و کینه شخصی نیز داشته باشد . به روایت ابن خلکان در ۳۰۹
کشته شد .

مانند دیگر عرفای آن عصر سفرهای طولانی نمود ، در ممالک ترکستان
و خراسان سیاحت کرد ، چنید و سفیان توری را ملاقات نمود ، بر سخنان و
رفتار او ابن جوزی شرحی نوشت و هر گاه اورا کشتند ، با او سه تن از شاگردانش
نیز به قتل رسیدند ، اشعار زیر بعربي از او هستند :

انا من اهـوي و من اهـوي انا

نحن روحـان جعلـنا بـذـنا

فـاـذا اـبـصـرـ قـنـى اـبـصـرـتـه

فـاـذا اـبـصـرـتـه اـبـصـرـتـنا

و نـيـز گـفـته :

انـهـافـ فـيـ الـيـمـ مـكـنـوـنـاـ فـاقـالـ لـهـ

أـيـاكـ ! أـيـاكـ ! أـنـ تـبـتـلـ بـالـمـاءـ

و فـكـرـ اـيـنـ بـيـتـ رـاـ يـكـيـ بـهـ فـارـسـيـ چـنـينـ گـفـتهـ :

درـ مـيـانـ قـعـرـ درـيـاـ تـخـتـهـ بـنـدـمـ كـرـدـهـايـ

باـزـمـىـ گـوـئـىـ كـهـ تـرـدـامـنـ مشـوـهـشـيـارـ باـشـ

و دـوـسـتـ نـگـارـنـدـهـ ، شـادـرـوـانـ آـقـايـ مـرـتضـيـ فـرـهـنـگـ چـنـينـ فـرـمـودـهـ :

بـرـبـسـتـ دـسـتـ وـيـامـراـ

اـفـكـنـدـ درـ درـيـاـ مـرـاـ

وـانـگـهـ چـنـينـ گـفـتاـ مـرـاـ

زـنـهـارـتـنـ رـاـ تـرـمـكـنـ

تفـصـيلـ رـجـوعـ شـوـدـ بـهـ ابنـ خـلـکـانـ - فـهـرـسـتـ الـقـدـيمـ وـ تـذـکـرـهـ عـرـفاءـ .

ابـوـ زـيـدـ اـحـمـدـ بـنـ سـهـلـ بـلـخـيـ

درـ بـلـخـ دـيـدـهـ بـهـ جـهـانـ بـرـگـشـودـ وـ درـ عـرـاقـ نـشـوـ وـ نـماـ يـافتـ وـ درـ خـدـمـتـ

يعـقوـبـ كـنـدـيـ فـيـلـسـوـفـ عـرـبـ ، حـكـمـتـ آـمـوـخـتـ وـ بـهـ بـلـخـ باـزـ گـشـتـ وـ خـدـمـتـ

بزرگان آنجابود. گذشته بر فلسفه، علوم متداول آنحضرتیز فراگرفت، و چنان مینماید که از زبان رومی و یونانی آگاه بود، و بر سبک نوشه‌ها به آن زبانها انتقاد مینمود. چندین تالیف و تصنیف وارد که مفقود شده‌اند. یکی از کتابهای او بنام «کتاب البدء والتاريخ» او را پروفسور هورت (Huvart) به زبان فرانسه ترجمه کرد و با اصل در سنه ۱۹۱۰ به طبع رساند و دیگر کتابی در زمین-شناسی بنام صور الاقالیم است (رجوع شود به معجم الادباء جلد اول صفحه ۱۴۱ والفهرست القديم و کشف الظنون).

ابوبکر شبی خراسانی

صوفی و فقیه معروف، مرید جنید و با منصور حلاج همدرس بود. در بغداد در سنه ۹۴۶ به سن هشتاد و هفت سالگی در گذشت.

ابو زید محمد بن احمد مروزی کاشانی

فقیه مذهب شافعی - نزد اسحاق مروزی تحصیل کرد و در سنه ۳۷۱ هـ در گذشت.

ابوبکر محمد شاهویه فارسی

فقیه مذهب شافعی - زمان درازی در نیشابور بود، از آنجا به بخارا رفت و بعد به فارس سفر کرد و به قضاوت مأمور شد، و پس از چندی مکرر به - نیشابور رهسپار شده و باقی مانده از عمرش در آنجا گذراند و در سنه ۳۶۲ رحلت کرد.

ابوجعفر محمد بن جریر شتبه‌ستی

در سال ۸۳۰ م و به روایتی در سال ۸۳۸ م ولادت یافت و به سن هشتاد و پنج یا نود و سه رحلت کرد. او مولف تاریخ معروف تبری است که تقریباً

همه مورخین متاخرین چه در مشرق و چه در مغرب از آن استفاده کرده‌اند. این کتاب بسیار سودمند و مهم بزبان عربی نوشته شده (برای تفصیل رجوع شود به معجم الادباء و تاریخ عرب از جورجی زیدان و فهرست القديم). بنا بر فهرست او نویسنده بسیاری از کتب دیگر بود. در اول سال ۸۲۴ هجری (۳۱۰ م) در سن هشتاد و هفت رحلت کرد.

ابوبکر محمد بن زکریا رازی

فیلسوف و پژوهشک معروف به رازی (Rhazes) در اروپا، معاصر شیخ بوعلی سینا، از وطنش در آمد و به بغداد رفت و سرپزشک بیمارستان آنجاشد، و پس از چندی به ری بازگشت و به تصنیف و تالیف مشغول شد و در رشته‌های پزشکی و فلسفه، کتابهای مهم نگاشت، و برای چندین بیماری که دیگر از پزشکان نتوانستند معالجه بکنند، داروهای آزمود و معالجه کرد. آزمایش او گاهی بر میمون می‌شد، اون‌حستین پزشکی هست که میان بیماری آبله و سرخک امتیاز داد، و سرفه سیاه را تشخیص نمود، و بیماری چشم (آب مروارید) را عمل کرد.

از تصنیف او برجای که در اروپا مورد استفاده گشت، کتاب المنصور است که به شاه منصور پسر اسماعیل بن نوح اهدا نمود و نام او را بر کتاب گذاشت.

کتاب الحاوی نیز برجای است، و تاکنون اوراق خطی آن در موزه بریتانیا و اکسфорد محفوظ هستند. او میان حیوانات و نباتات و فلزات طبقه‌بندی نمود. در فلسفه بر عکس حکماء معاصر اودر ایران، که از ارسسطو پیروی می‌کردند، به افلاطون مایل بود بر نظریه او به زمان و مکان و خورسندي، برخی از دانشمندان انتقاد کرده‌اند. زمان را او بر دو نوع میدانست یکی - جهانی و ظاهری و دیگر روانی و خورسندي را به مفهوم بازگشت

حالت طبیعی و عادی می‌پندشت .
دیگر از تالیفات و تصانیف او :
(۱) کتاب الجدیری والحاصله .
(۲) « الفصول فی الطب .
(۳) د الکافی
(۴) « الطب الملوکی
(۵) « مرء الساعه
(۶) کتاب فی السبب فی قتل و غيره و غيره (رجوع شود به فهرست -
القديم ، صفحه ۲۵۷ و ابن خلکان جلد دوم وطبقات الادباء و اخبار الحکماء
از ابن القطفی .
رازی در سال ۲۴۰ ولادت یافت و نخجنا در سنه ۳۲۰ ه در ری از
جهان درگذشت .

ابو علی محمد بلعمی

پدر او وزیر شاه اسماعیل و پسرش احمد و خود او وزیر عبدالملک ابن
نوح و منصور بود :
تاریخ عربی که بزبان عربی بود به فارسی ترجمه نمود و معروف شد .
ترجمه او ضمناً ، اختصار تاریخ عربی تبری است و یکی از باستانی‌ترین نشر
هست که بدست ما رسیده ، آغاز می‌شود از آفرینش گیتی تا سنه ۳۰۰ ه به پایان
می‌رسد .

سبک عبارت او روان و تاکنون پسندیده است ، و نویسنده‌گان کنونی
می‌توانند از آن استفاده کنند و این کتاب با چندنوشه دیگر و اشعار رودکی ،
اساس دستور زبان آنحضر را نشان میدهند .

نمونه از نثر کتاب بلعمی :

« پس جهان بافریدون درست شد . کاوه بر مال و خزینه که حاصل گرده بود ، تمام بر وی سپرد و لشکر برداشت ، و گرد جهان برآمد ، و همه جهان را از مخالف و از ظالم پاک کرد . هر کجا حرب کردی ، آن علم پیش داشتی ، فیروزی یافته . مدت بیست سال کاوه گرد جهان می گشت . پس آفریدون اصفهان و آن ناحیت را تمام به کاوه داد ، و او به اصفهان شد ، و ده سال بر ولایت بماند ، پس بمرد . واو را فرزندان بمانندند . آفریدون همه خواسته او را به فرزندانش داد ، مگر ، آن علم که به فال مبارک بود ؛ عزیزش می داشت » .

« این تاریخ نامه بزرگ است ، گرد آورده‌ی ابی جعفر محمد بن جریر بن یزید الطبری رحمة الله ، که ملک خراسان ، ابو صالح منصور بن نوح فرمانداد ، دستور خویش ابو علی محمد ابن محمد بلعمی را که این تاریخ نامه را که از آن پسر جریر است ، به پارسی گردان ، هرچه نیکوتر ، چنانچه اندر وی نقصانی نیافرستند .

چون اندر وی نگاه گردم ، بدیدم ، اندر وی علمهای بسیار ، و حجتها و آیتهای قرآن و شعرهای نیکو و اندر وی فایده‌ها دیدم بسیار ، پس رنج بردم ، و جهد و ستم برخویشتن نهادم ، و این را پارسی گردانیدم ، به نیروی عزوجل .

محمد بن یعقوب کلینی رازی

در سنه ۳۲۹ ه رحلت کرد ، لقب اوئله الاسلام است ، و تصنیف او بنام کافی یکی از چهار کتاب احادیث است که در مذهب شیعه ، مسئنند شمرده میشود این کتاب را مصنف در زمان بیست سال در سی باب به پایان رساند و البته بسیار زحمت کشید ، که چنین نامه مفصل نوشته شود . کلینی چند کتاب دیگر نیز نوشته است .

محمد بن علی بن حسن بن بابویه معروف به صدوق

در سال ۳۸۱ ه از جهان در گذشت . او نویسنده‌ی کتاب معروف بنام «من لا يحضره الفقيه» هست و گذشته بر آن کتاب ، چندین کتب دیگر هست ، که شماره آنها به ۱۷۲ جلد میرسد ، و او یکی از متقدمین مفسران قرآن است . اوبار کن الدوله دیلمی معاصر بود ، و یکی از محلثین بزرگ شیعی و از فقهاء آن مذهب است (رجوع شود به قصص العلماء) .

قاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز گورگانی

فقیه مذهب شافعی و از شعرای معروف در زبان عربی است . شیخ ابواسحاق شیرازی در طبقات الفقهاء از او ذکر کرده ، و مینویسد که قاضی ابوالحسن در زبان عربی دیوان اشعار دارد - ثعلبی نیز در کتاب بتیمة الدهراز او ذکر کرده . در سال ۳۶۴ ه به سن هفتاد و شش در نیشاپور در گذشت .

ابو اسحاق استخاری فارسی

نویسنده‌ی کتاب الاقالیم که در قرن دهم می‌لادی یا ۳۴۰ ه به پایان رسانید . این کتاب به زبان آلمانی و ایتالیائی ترجمه شده است . نیز کتابی بنام الممالک والمسالک نوشته و آنرا ابن هرقل مفصل کرد و تصحیح نمود . ابواسحاق در بسیاری از ممالک اسلام سفر کرد .

حسین بن احمد بن فارس بن ذکریا الرازی

معروف به ابن فارس ، در چندین رشته علم به ویژه ، زبان شناسی استاد بود . کتب زیر از نوشته او هستند :

- ۱) کتاب المجمل فی اللغة در ۱۳۰۰ صفحه .

- ۱) «الثلاثة (فرهنگ)
- ۲) «ذم الخطاء في الشعر
- ۳) «نقد الشعر
- ۴) «الصحابي
- ۵) «الاتباع والمزاوجه
- ۶) «معنى الفاظ - (چون سیف ، الیف ، لاعنه و غیره) .

ابوبکر محمد بن یحییی الصولی

در سنه ۳۳۵ ه از جهان درگذشت . از بزرگ زادگان زردهشی بود که اسلام پذیرفت . او نویسنده کتابی است بنام « الاوراق فی اخبار آل عباس و اشعارهم » .

ابو اسحاق ابراهیم بن احمد مروزی

فقیه مذهب شافعی و مؤلف و مصنف چندین کتاب از جمله کتابی بنام « شرح مختصر المزنی ». در سنه ۳۴۰ ه رحلت کرد .

ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی

در سال ۲۹۵ به جهان دیده گشود و عمر طولانی یافت .
بیت زیر از اوست :

هر کسی در کار خویش و هر دلی دیار خویش
صیر فی بهتر شناسد ، قیمت دینار خویش

ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل نیشابوری ثعلبی
نویسنده کتاب معروف بنام « یتیمة الدهر » و دیگر « فقه اللغة و خاص -

الخاص الاعجاز ولا يجاز». نثر النظم و حل العقد و تتمة يتيمة الدهر بنام تتمه
الدهر در شرح احوال شعرای عربی گوی ایرانی.

ابو القاسم نوح بن منصور (یا منصور بن نوح)

از شعرای عصر سامانی. از سخنان اوست:

نگار من ای کرد گوهه پسر
که زین است و حسن از قدم تا بسر
ز عنبر زره دارد او بسر سمن
ز سنبل گره دارد او بسر قمر
چو برداشت جوزا کمر گه نگر
به جست و به بست از فلاخن کمر
به رخ برزد آن زلف عنبر فروش
به نی برزد انگشت وقت سحر
همو گفت دور نی که تو نوکری
غم خدمت شاه خوردی مخور

یعقوب بن اسحق نیشابوری اسفراینی

حافظ قرآن و محدث و سیاح بزرگ به شام و مصر و بصره و کوفه و
دیگر شهرها و جاهای در عربستان سفر نمود و احادیث جمع کرد و در سنه ۲۹۲هـ
با ۳۱۰ رحلت کرد و در اصفهان مدفون شد.

ابوالمثل بخارائی

شاعر اوایل عصر سامانی . اشعار زیر از اوست :

چو خواجه گردد آگه ز کارنامه ما
بـه شهریار رساند سبک چـکامـه ما

ز تـاـكـ خـوـشـهـ فـرـوـهـشـتـهـ وـ زـبـادـ نـوـانـ
چـوـ زـنـگـيـانـىـ بـرـ باـزـ پـيـجـ باـزـيـگـرـ

نقلـ ماـ خـوـشـهـ انـگـورـ بـودـ سـاغـرـ سـفـعـ
بلـبـلـ وـ صـلـصـلـ رـاـمـشـگـرـ بـرـ دـسـتـ عـصـرـ

سفـعـ ،ـ خـربـزـهـ نـارـسـيـدـهـ يـاـ كـدوـئـيـكـهـ مـيـانـشـ تـهـسـيـ كـتـنـدـ وـ سـاغـرـ آـبـ يـاـ

شرـابـ سـازـنـدـ :

سـروـسـتـ وـ كـوهـ سـيـمـينـ جـزـ يـكـ مـيـانـشـ سـوـزنـ
حسـنـ اـسـتـ ،ـ جـانـ عـاشـقـ وـ زـغـمـزـگـانـشـ بلـكـنـ

(منجنيق)

ابـوالـمـثـلـ باـ روـدـكـيـ مـعاـصـرـ بـودـ وـ اـشـعـارـشـ نـيـزـ بـهـ سـبـكـ روـدـكـيـ اـسـتـ .

اور موذی

در اوایل عصر سامانی میزیست . در تذکره مجمع الفصحاء از او اشاره

شـدـهـ وـ نـيـزـ درـ لـغـاتـ قـرـسـ .

از سخنان اوست :

نيـشـ كـهـ زـدـ كـرـدـمـ زـلـفتـ بـهـ دـلـ منـ

زـهـرـشـ بـهـ سـيـهـ سـنـبـلـ خـطـ تـوـدـ وـ يـافـتـ

چند دهی و عله دروغ همی چند
 چند فروشی به خیره بـا من سرو^۱
 حسودانست را داده بهـرام^۲ نحس
 ترا بهـره کـرده سعادت زاوـش^۳
 چنان توبینی تاول^۴ نکـرده کـار هـگـرز
 به چوب رام شود یوغ را نهدـگـردن
 هـگـرز = هـرـگـز = تـاـول

مشفقی بلخی

نام او را ، اسدی توسمی در لغات قوس ذکر کـرده و این بـیت را شـاهـد
 آورده :
 زدرویش حـذر کـردم زـمانـش بشـکـسـتم
 بشـکـسـتم مـرا دـست و بـروـن کـرد زـجزـی
 جـزـی = روـاق

ابوالموید بلخی

بـنا بر نـوـشـته عـوفـی ، دـوـتن بـنـام اـبـوـالـمـوـيـد بـوـدـنـد يـکـی روـقـی تـخـلـاصـمـیـکـرـد
 و دـیـگـر کـه در اـینـجـا ذـکـر مـیـشـود باـرـودـکـی مـعاـصـرـ بـود .
 بـنا بر مـقـالـه اـیـکـه در مـجـلـه کـاوـه مـوـرـخ ۱۳۳۹ هـ صـفـحـه ۱۵ چـاـپـ شـدـه ،
 اـبـوـالـمـوـيـد ، نـوـيـسـنـدـه شـاهـنـامـه اـیـ هـستـ کـه اـز آـن در كـتـبـ زـیرـ اـشارـهـ شـدـه :

-
- (۱) المسانـه - قـصـه
 - (۲) بهـرام : ستـارـه مـرـیـخ
 - (۳) زـاوـش ، زـیـوـش : ستـارـه مشـتـرـی ، اـصلـاـلـفـظـ یـونـانـیـ است
 - (۴) گـوـسـالـه : بـچـه گـاوـ

- ۱) ترجمه فارسی تاریخ تبری.
 - ۲) قابوس نامه از عنصر المعالی.
 - ۳) مجلل التواریخ.
 - ۴) تاریخ تبرستان از ابن اسفندیار.
 - ۵) تاریخ سیستان.
- از تمام کتب نامبرده ، چنان بدست می آید بلخی شاعر معروف عهد سامانیان و نخستین نظم کفنه قصه یوسف (به فارسی) و نویسنده تاریخ و داستانهای شاهان ایران به نثر . شاهنامه او پیش از ۳۵۲ تالیف شده و البته شاهنامه هائی وجود داشتند که مأخذ شاهنامه او شدند (رجوع شود به مجله کاوه مورخ ۱۵ ماه جوزی سنه ۱۳۳۹)

مولف تاریخ سیستان از او چنین ذکر کرده :

« ابوالموید ، اندر کتاب گشتاسب گوید که کیخسر و به آذربادگان رفت و رستم دستان با وی بود ، و آن تاریکی و پتیاره دیوان به فر ایزد تعالی بدید که آذرگشسب پیداگشت ، و روشنایی بر کوش اسب او بود پس کیخسر از آنجا بازگشت ، ولشکر به ترکستان کشید ، بطلب خون سیاوش پدرخویش رستم و دیگر پهلوانان ایران با او بودند ». افراسیاب گریز گرفت ، و بسوی چین شد ، واژ آنجا به هندوستان آمد و از آنجا به سیستان و گفت یه زنهر رستم آمد ، برخی از پهلوانان که ابوالموید ذکر کرده ، در شاهنامه فردوسی ذکر نشده اند را گریکی بادو از آنها ذکر شده اند ، به اختصار اشاره شده .

داستان سرایی و شنیدن آن ، بهویژه از شاهان و بزرگان همواره میان ملل باستانی مطلوب بوده ، از جمله داستان زیر ، برادر گشتاسب است ، که به گفته نویسنده گان یونان معشوق او داتس (Hudates) بود و داستان او چندان در ایران عصر هخامنشی مرغوب بود ، که بر دیوارخانه ها و گرمابه ها ، نقش کرده بودند . و داستانها که برخی تاریخی و نیمه تاریخی بودند ، در عصر شاهان

ساسانی، بصورت کتاب تاریخ در آمدند و در زمان خلافت بنی عباس به عربی ترجمه شدند و یقناً در زمان فردوسی، نسخه های زیاد از آنها وجود داشت و برای فردوسی یا ابوالموید یا غیر از آنها، به آسانی بدست می آمدند.

از داستانهایی که در عصر اسلام بسیار مرغوب شد، داستان یوسف و زلیخاست، که در قرآن و تورات از آن ذکر شده. در تورات بصورت تاریخ و در قرآن به صورت داستان عرفانی و اخلاقی است.

لبیبی خراسانی

از شعرای عصر سامانی است، مداح یوسف پسر سبکتگین بود. مناسفانه در اشعار او سخنان رکیک دیده می شوند.

اعمار زیر از او می باشند:

گرد گرداب مگردان ای ناموخت شنا

که شوی غرقه چوناگاهی ناغوش^۱ خوری
فرود آبد ز پشتش پسون ملعون

شده کالفته^۲ چون خرس خشینه^۳

ای غوك و چنگلوك^۴ چو پژمرده بر گک کوك^۵

خواهیکه چون چکوك^۶ به پری سوی هوا

به جز عمود گران نیست روز و شب خورشش

شگفت نیست ازا او گرشکمش کاواك^۷ است

۱- غوطه

۲- آشفته

۳- پرخشونت

۴- مثل لنگ

۵- کاهو

۶- نام پرنده‌ای است

۷- میان تهی

ای همچو مک^۸ پلید و چنو دیده‌ها برون
مانند آن کسیکه کند چشم خویش کژ
می‌بارد از دهانت خدو ایدون (آب‌دهن)
گـوئی که بر کشائید خوگـان^۹ را

ابوعبدالرحمـن حسن معروفـی بلخـی

شاعر عصر سامانی است. دیوانش پیدانمی شود اشعار زیر ازو، از لختات
فرس نقل می‌شوند:
دوست با قامت چون سرو یمن بربگـشت
تازه کشتم چو گـل و نازه شد آن مهر قدیم
باده بر ساعدهش از سایکـنی^{۱۰} سایه فکـند
گـوئی از لـاله بشـیر اـستی بر مـاهـی سـیـم
گـشت بر کـشـته سـیـه جـعـد تو عـین اـنـدر عـین
گـشت پـر تـاب سـیـه زـلـف تو جـیـم اـنـدر جـیـم
من شـست بـه درـیـا فـکـنـدـم
ماـهـی بـرـمـید و بـرـد شـستـم^{۱۱}
همـچـو اـسـفـدـه^{۱۲} در مـیـان تـنـور^{۱۳}

۸- وزغ

۹- شقاع

۱۰- پـالـه بـزـرـگ

۱۱- آـهـنـی کـه با آـنـ ماـهـی گـیرـند

۱۲- هـیـزم نـیـم سـوـختـه

۱۳- نـیـم تـاج .

یوسف عروضی

شاعر عصر سامانی - اشعار زیر از اوست : -

گر پارسا زنی شنود شعر یارسیش

وان دست بیندیش که به انسان نوازنیست

وان زن ز بیمنوایی چندان به نوازد

تا هر کسیش گوید لکن بی نواز نیست

او میر نیکوان جهان است و نیکوئی

تاج است سال و ماه مرا اور او گر^{۱۴} زن هست

آن روی او بسان یک آغوش غوش^{۱۴} خشک

وان مسوی او بسان یک آغوش غوش نه^{۱۵}

معاذ الله که نالم من ز چشم

و گر شمشیر بارد ز آسمانش

به یک پف خف توان کردن مرا اورا

به یک لچ بخج هم کردن تو انش

مقصود به یک پف (حریف را) میتوان خفه کرد و به یک لگد ، میتوان

او را نمود .

شاکر بخاری

از سخنان اوست :

نفرین کنسم روز و فعال زمانه را

کوداد کبر و مرتبت این کو قشانه^{۱۶} را

۱۴ - چوب سخت

۱۵ - نام گیاهی بزنگ سپیده و میاه .

۱۷ - جولاهم

آنرا که مکوی^۲ و کلا به بود شمار
بر بت کجا شناسدو چنگ و چغانه را

به دل ربودن جلدی و شاطری ای مه
به بوسه دادن جان پدر بس اژ کهنه^۳

روی مرا هجر کرد زر دتر از زر
گردون من عشق کرد نرم تر از دخ^۴

مجلس پراشیده همه میوه خراشیده همه
هر روی پاشیده همه بر چا کران کوده بله^۵

به کافی شمرد از خطا تا کجا
به یک یگ دوید از بخارا به و خش^۶

حکیم غمناک

وان زرا ز تو باز خواهد انك تا اکنون زاو
چوغزی^۷ خوردن همی و طایقی^۸ ولیولنگ^۹
وانگهی فرزند گاذر گاذری سازد ز تو
سر بد و کوبید ترا در زید کوبین زرنگ^{۱۰}
باد نکنی چون همی آن روز گار بیشتر
تو تیور کی^{۱۱} بدست ومن یکی بت بت به چنگ

۲ ما کودنچ

۳ کاهش

۴ نام گیاهی

۵ نیم خورده

۶ نام شیرین

۷ ماست که در پارچه گذارند تا آب آن دور شود

۸ کشک

۹ دف

۱۰ بالیده - رودجی حون.

بسان بتکده شد باغ و راغ کانون^{۱۰} گشت
دران ز نور تصاویر اندر آن ارنار

استاد ابوطاهر خاتونی

از او نقل می کنند که در قصر شیرین ، در زمان عضدالدوله دبلمی ،
شعر زیر را کسی بر دیواری نوشته ، خوانندند :
مژبوا ! به گیهان اندشه بزی
جهان را به دیدار تو شه بدی
رجوع شود به تذکره دولت شاه .

ابوالحسن علی بن الیاسی آغاجی بخارائی

یکی از اعیان عصر زمان ، نوح بن منصور سامانی (۳۸۷ - ۳۶۶ ه) میزیست و بزبان فارسی و عربی شعر می سرود .
از اشعار او :
به وصال اnder ایمن بدم از کشت زمان
تا فراق آمد و بگرفتم چون بر حضجا^{۱۱}
بل^{۱۲} تا جگرم خشک شود و آب نمایند
بر روی من آب است کز و دجله توانکرد
نشان^{۱۳} نخچل دارم از دوست بربازو
رواست یاری گر دل بیرد مونس راد

۱۰- آتشدان

۱۱- گرانی

۱۲- هل - دل - دورشو

۱۳- شکنج به ناخن گرفتن

زمانی دست کرده جفت رخسار
 زمانی جفت زانو کرده وارن^{۱۴}
 ز باریکی و سستی هر دو پاییم
 تو گونی پای من پای شکننده^{۱۵}

غواص

از زندگی واستعداد او اطلاعی در دست نیست
 از اشعار او است:
 هشت خوصل سر توبل و روی بر کردار قیر
 ساق چون سوهان و دندان بر مثال دستزه
 فوصل - قوز - توبل - پیش پیشانی - دستزه - تیغ ریش - اره کوچک
 به هندی استره .

احمد بن جعفر بن یحیی برمکی

مورخ و ستاره شناس و ادیب بو دو به دوزبان فارسی شعر می سرود - اشعار
 او را ابو نصر پور مرزبان جمع کرد و تدوین نمود در سنه ۳۲۴ ۲۶ از جهان
 در گذشت . عمر طولانی کرد . رجوع شود به ابن خلکان .
 از سخنان اوست:

ملک^{۱۶} از ناخن همی جدا خواهی کرد
 در دست کنداشی دوست خطای خواهی کرد

جلاب بخاری

از کلام اوست :

۱۴ ارنج - مرفق
 ۱۵ عنکبوت
 ۱۶ سبیدی بن ناخن

اینک رهی به مژگان راه تورفته
چون پند فرومایه سوی چوزه گراید شاهین ستینه^۱ به نذر وان کند آهنگ

خجسته سو خسی

از سخنان او (عصر سامانی) :

شدم نزد آن کزمتش سیز بیش	پسندیده کردم به بکوب اخویش
تات بکوبد فلک به گونه کوبین ^۲	با زگشا ای نگار چشم به عبرت
نا ناده کشی خارزنی گرد بیابان	برگیر کلند و تبر و تیشه و ناده ^۳
ربود از کفش گوشت پرواز کرد	درآید یکی خاذ ^۴ چنگال تیز
چنین دان که گفتم برای گذر ^۵	بران شش ره آید جهان را گذر

خفاف

عصر سامانی . ازا او است :

چه چیز است آنکه باز راست و باز ور

همی سازد به کام سازش کور

به گور اندر شود ناگه پیاده

برون آید سوار ار گور کانور^۶

به دلها اندر آویزد دو زلفش

چو دوزه^۷ اندر آویزد به دامن

- ۱ - نیرومند
- ۲ - غذائی از شیر و گوره
- ۳ - کله ترازو بافتی از گیاه
- ۴ - نوعی از تیشه
- ۵ - باز - غلیواج
- ۶ - احمق
- ۷ - شیفتہ
- ۸ - خار

قریع الدهو

او ایل عصر سامانی میزیست، ازوست :
شعری رنگ ولیکن شعراء رنگ به رنگ
همه چون دیووددان همه چون شنک مشنک^۹
همه چون غول ببابان چون مار صلیب
همه چون زهره به خوی و همه چون کاک^{۱۰} غدنک

سرودی

از شعرای عصر سامانی - ازاوت :
آری ! مرا بدانگت برخیزم وز زلف عنبرینت بیساویزم
داری مرا بدانکه فراز آیم زیر دو زلفانت بخچرم^{۱۱}
درین من که مرامرک وزندگانی نلخ که دل تباہ و تبین است و جان تباہ و تبست
تبست - ویران . خراب - تبین = آشکار ، پدید

علی قرط اندکانی

عصر سامانی - ازاوت :
منظرات به ز مخبرست پدید
که به تن زفتی^{۱۲} او به دل رفتی^{۱۳}

۹ - شنگول و منگول

۱۰ - پله دیدار - بد اندام

۱۱ - به پیچم^{۱۴} فربه

۱۲ - فربه

۱۳ - بخیل

وربه فلجم^{۱۰} کرده بودم استوار
 وز کلید اندر فرو هشته ندنگ^{۱۵}
 دو گیسو چو یفتنج^{۱۶} وز لف چو کژدم
 چون دو کربسه^{۱۷} پر چنینش دوابرو
 قلیه کردم زور آوردمش پیش
 تا بخوردند آن دوماکول^{۱۸} نهنگ

خطیری (قطیری)

عصر ساسانیان - ازا اوست :
 چون شدم نیمه مست کالیده^{۱۹} باطل آن وقت نزد من حق بود

کیا حسن قزوینی

ازا اوست :
 وز جان و روان خویش رنگت کردم
 مارا ز کیان خویش رنگی^{۲۰} نکنی

- ۱۴ - قفل
- ۱۵ - دندانه طلبید
- ۱۶ - مار
- ۱۷ - در فریب
- ۱۸ - پرخور
- ۱۹ - سرامیمه - سرگشته
- ۲۰ - سودی مکبی

زدین کتاب

ای قحبه بنازی به دف و دوك

مسرای چنین چون فرستوک^{۲۱}

خواهش(خواهی؟) به شمارش ده خواهی به کزافه

خواهیش به شاهین زن و خواهی به کرسنگ^{۲۲}

طیان مرغزی

شاعر عصر سامانی - از اوست :

در بسجنبانبد به بانگ^{۲۳} تلاج

آمد این شبدر به مرد خراج

کفشگر کانه و مردی لوش بود ،

بفرمایش تو آب دوغ خرفه

کسی را که بینی با درد سرفه

اندر دهان تو همی آبد عنانک

تو از آزادگی مردم گوالی

بزرگان گنج و سیم گوالند

هر کجا کالمی بود تکلم

هر کجا کودکی بود نو خط

یعنی هر کجا زن بیوه مطلقه گنه کاربود

قصارامی

شاعر عصر سامانی - از اوست :

میر ابواحمد خسرو ایران زمین

آنکه پیش آرد در شادی چوپیش آید کفا^{۲۴}

۲۱ - پرسنو - خطاف

۲۲ - کیان بزرگ

۲۳ - سختی

استاد الشعراه مؤید الدین نسفی

گوینده مثنوی است بنام «پهلوان نامه» از سخنان اوست:
ای پادشاه حسن که در باغ نکوئی
بیاد غم توافسر هر پادشاه بود
ما در هوای تو که در این وقت دست عشق
دامن گرفته پیش سماع و هوا برد
چشم بهار رعنای بیند چو ما اگر
از خسائی پای تاج اجل توییا برد
والا حمید دین که زدر گاهش آسمان
منشور کبریا و مشال رضا برد

ابوالعلای شوشتاری

از اوست:

عقبیقم اندر عثرب^۱ او ز مردم اندر تاک سهیلم اندر خم آفتایم اندر جام

صفار مفرغ‌زی

تو کودک خرد و من چنان سار نجم^۲
جانم بیری همی ندانم رنجم
عرقا می
از سخنان او:
خوشان بیند غارچی با دوستان یکدله
گیتی به آرام اندر وون ، مجلس به بانگ و ولوله

-
- ۱ - عثرب و خوش خرما .
 - ۲ - سارنج - مرغ کوچکی است .

بوشعیب

گوید :

شـاـکـر نـعـمـت نـبـودـم يـسـافـتـي
 تـا زـمانـه زـد مـزا نـاـگـاه كـوـست^۳
 اـی عـاشـق مـهـجـور زـکـام دـل خـود دـور
 مـیـنـال و هـمـی چـاو^۴ کـه مـعـذـورـی مـعـذـور

ابوهحمدیوسفبنحسن سیرافي

استاد در دستور زبان و زبان شناسی و نویسندهی کتب زیر :

۱ - شرح ایات

۲ - اصطلاح منطق (شرح ایات کتاب سیبویه و شرح ایات الغریب)

حکیم محمد بن علی توہمندی

معاصر با احمد خضرویه - شخصی عازف و پارسا و نویسندهی کتاب
 ختم الولایه و کتاب نهج ونوار الاصول وغیره - از سخنان اوست:

۱ - هر که صفات عبودیت خود را نشناخت به صفات ایزدی نا آشناست:

۲ - آنچه در آن گمان زیاد و کم برود ، پس آن از صفات فعل چون

ایجاد است و آنچه از آن واقع نشود ، بیش و کم ، پس آن در صفات ذات
 است ، چون علم و قدرت .

۳ - خوشی دیگران را بر خوشی خویش ترجیح ده .

۴ - یقین یعنی قرار گرفتن دل بر حق و به فرمان او و شکر یعنی پیوستگی

دل به بخشندۀ

۳ - کوس - آسیب .

۴ - معذور - لابه وزاری .

ابوعلی احمد بن محمد بن قاسم المنصور رودباری

در سال ۳۱۱ ه در گذشت ، او میفرماید :

۱ - تنگترین زندان ، زندگی با مردم غیر موافق است (شاعری گفته) روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم)

۲ - زیادتی سخن بر عمل نقص ، و زیادتی عمل بر سخن ، نیکوئی است.

۳ - نشان اعراض حق بر بنده در این است که او را به چیزی مشغول سازد که برای او سودندارد.

۴ - تا از خود در نیائی ، در محبت در نشوی

از اشعار اوست :

و حلق لانظرت الی سوا کا - بعین مودة حتى ارا کا: یعنی سوگند به حق تو
که جز تو نبینم بر کسی به محبت تا تو را بینم .
من لم يكن فانياً عن خطه وعن الهوى والانس والاحباب
یعنی هر که نگشت فانی از شادیهای نفسانی و از هوس و انس و دوستان
(دینوی) (خود را و خدا را نشناسد)

ابوالحسن علی بن احمد قوسنجی خراسانی

فیلسوف و در مابعد الطیبیه استاد ، زندگی را به عبادت و ریاضت گذراند
و در ۳۴۸ ه بر حمایت ایزدی پیوست . از فرموده‌ی اوست :

۱ - تصوف کنونی نامی است بدون حقیقت ، و پیش از آن حقیقتی بود
بدون نام

۲ - خوش طبع کسی است که سبک باشد بر مردم بی آنکه خود را بران
دارد ، و بحسب اخلاق و افعال و شمايل مردم بر سه نوع میشوند ، به این ترتیب :

۱ - اولیاء که باطن شان به از ظاهر است

۲ - علماء (دانشمندان) که ظاهرشان و باطن شان یکسان است

- ۳ - جاہل (منافق) که ظاهرش به از باطن است
- ۴ - یکی منصف نیست ولی انصاف می‌طلبد
- ۵ - در دنیا چیزی زشت تر ازین نیست که دوستی از روی غرض و سبب باشد

بندار بن حسین شیوازی

یکی از شاگردان شبلی، در اراکان میزیست و همانجا در ۳۵۳ هجرت کرد.
از سخنان اوست:

تصوف و فابه عهد است

ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی

عارف، پارسا، تاریخ و احادیث را مطالعه کرد و از ادبیات آگاه شد
شاگرد ابراهیم شیبانی بود در سنّه ۳۷۲ هجرت کرد. از فرموده‌ی اوست:

چون ظاهر شود ترا از تجلیات حق سبحانه، پس خود را به آن در ده
والتفات به بهشت و دوزخ منما، و چون از آن حال باز آمدی، تعظیم کن
به آنجه حق تمجید کرده است، از بهشت و توصیف از دوزخ تحفیر مکن آنرا
چنانکه ملاحده می‌کنند.

کسیکه به بخشش رغبت دارد، گرامی نباشد، و کسیکه رغبت او به دهندي
بخشن است، گرامی و گران بهاست

ابوعبدالله احمد بن عطار درودباری

نویسنده‌ی کتابی بنام آداب الفقر، در سنّه ۳۶۹ در گذشت. از سخنان اوست:

- ۱ - تصرف ترک تکلیف و استعمال نظر و حذف تشرف
- ۲ - بر جای منه برای دیگران چیزیکه برای خود نه پستدی

شیخ ابوالحسن خرقانی

عارف و پارسا در سنّه ۴۲۵ هجرت کرد. از سخنان اوست:

۱ - صوفی به مرقع و سجاده نبود. و صوفی به رسم و عادات نبود. صوفی آن بود که نبود. صوفی روزی بود، که به آشناش حاجت نبود، و شبی که به ماهو ستاره آش حاجت نبود

۲ - مردی را بیدار میتوان گفت که چون حق را یاد کند، از فرق تاقدم، از یاد کرد حق خبر داشته باشد.

۳ - صدق آن باشد، که دل سخن گوید، یعنی آن گوید که در دلش باشد

۴ - اخلاص آنکه هر چه برای حق بکنی، و ریا آنکه برای خلق بکنی.

۵ - اگر سرو دی گوید و آوازه خواند، و از آن حق را خواهد بهتر از آن است، که قرآن خواند، و حق را نخواهد.

۶ - روشنترین دلها آن بود که در آن خلق نبود، و بهترین کار آن بود که در آن اندیشه مخلوق نبود و رواترین نعمت آن بود، که به کوشش تو بود، و بهترین دوستان او بود، که زندگانیش با حق بود.

رباعی زیر را بنام عمر خیام و نیز بنام ابوالحسن روایت کرده‌اند:

اسرار ازل را نه تودانی و نه من	وین حرف معتمانه تو خوانی و نه من
اندر پس پرده گفتگوی من و تو	چون پرده بر افتد نه تو مانی و نه من
ابوالحسن به طریق با یزید بستامی و معاصر ابوسعید ابوالخیر بود. خارج	از ده خرقان مدفون شد - سخنان او را یکی از شاگردانش گرد آورده و در
كتابي بنام نور العلوم، انتشارداده - پرسشها و پاسخها از او ذکر کرده‌اند. از جمله:	

پرسش - صدق چیست؟

پاسخ - آنچه در دل دارد بزبان یکسان بگوید.

پرسش - اخلاص چیست؟

پاسخ - آنچه برای حق کند.

پرسش - جوانمردی چیست؟

پاسخ - سخاوت و شفقت و بی نیازی.

ابوالحسن کیاگمیوشیار بن لبان گیلانی

ستاره شناس و ادیب و فیلسوف، در عصر آل باوند، تخمیناً در سنه ۴۰۸۵ در وہسودان میزیست و به رسم بن شهریار باوندی معاصر بود.
اثار او : - معجم الاصول - زیج جامع - زیج بالغ.

عباس بن علی

پزشک که زردشتی بود و دین اسلام را پذیرفت، و کتابی بنام عمل سلطانی بنوشت، و به خلیفه وقت اهدا نمود، و این کتاب را استفان انتاکیائی در سنه ۱۱۷۶ م. ترجمه نمود.

علی بن جعفر شروانی

با جنید و شبیلی معاصر بود. عمر طولانی نمود. شخصی بود عارف و پارسا (رجوع شود به نفحات الانس) از کلام اوست :

- ۱ - تصوف بیگانه بودن در همت و بیگانه زیستن از خلق تصوف به اوراد نیست بلکه به واردات است.
- ۲ - واپسین چیزی که از سرهای شیطان بیرون رود ، حب ریاست است
- ۳ - هر که عزت را به بیدادی خواهد، ایزد او را به داد به خواری رساند
- ۴ - مردم به محنت در نیایند، مگر اینکه در کاری داخل شوند و آنرا فاسد کنند
- ۵ - هر که تدبیر خویش را دور گذاشت ، به شادی زیست
- ۶ - آفت مردم ، خود مردم میباشد
- ۷ - قدراء شاهان دنیا و آخرت میباشد

۸ - فقیر (ابن‌الوقت) پسر زمان است، یعنی نظر بحال اندازد و به اقتضای وقت کار کند، پس چون نظر وی به زمان آینده افتاد، کار امروز را به فردا گذارد.

ابونصر سراج توسی

معروف به طاووس الفقراء، عارف و پارسا مصنف کتابی بنام لمعه و سر سپرده‌ی ابو محمد مرتعش و سری سقطی. سهل شوشتی را دیده بود. از سخنان اوست:

۱ - اهل دنیا - هنر ایشان در رعایت لفظ است که مقاصد خویش را به عبارت رنگین و فصیح ادا کنند و علوم و اسماء ملوك را بدانند، و اشعار عرب را یاد گیرند، و وسیله ترقی دنیوی سازند.

۲ - اهل دین - آداب آنان در ریاضت نفس، نگهداشتن اعضاء از آنچه شایسته نیست و نیز نگهداشتن حدود شریعت و ترک خواهشات است.

۳ - اصل خصوصیت - طریقه‌ی آنان در تربیت نفس و در پاکی و پاکیزگی از اندیشه و میل به غیر حق سبحانه و تعالی و رعایت راز ها و وفا به پیمان و حفظ اوقات، و کمی توجه به خواطر و مطابق ساختن ظاهر و باطن خود و حسن ادب در موقع طلب و هنگام حضور و مقامات قرب.

ابونصر محمد بن محمد ترخان فارابی

او معلم ثانی نامیده شد. معلم اول ارسطوفی یونانی بود. فارابی یا ائرار دهی است در سعد که در عصر شاهان هخامنشی دور ترین مرز شرقی ایران بود و او یکی از بزرگترین فیلسوف و دانشمند عصر اسلام است. ترخان لقبی است که در آن عصر به بزرگان سعد (اوزبکستان کنونی) میدادند. پدر

فارابی شخصی لشکری و سردار لشکر بود . فارابی از وطن در آمد و به بغداد سفر کرد ، و زبان عربی را در آنجا آموخت ، و منطق را نزد ابوشیرین یونس خواند . پس به حران رفت و شاگرد یوحنا ابن خیلان شد . او چندان علاقه به حکمت داشت که کتاب DEANIMA تصنیف ارسسطو را دویست بار مطالعه نمود و فیزیک وی را چهل بار دید .

پس از آنکه در شام و مصر سیاحت کرد ، در دمشق بماند . سیف الدوله امیر دمشق برای او وظیفه‌ای تعیین نمود که روزانه چهار درهم میشد و فیلسوف به آن قانع بود و عمرش را به ازوای تصنیف کتب سودمند به پایان رساند . نوشته‌های او را تا صد کتاب شمرده‌اند که از آنها نیمی در انتقاد باشرح نوشته‌های فلاسفه پیشین است . هنرمندانه بیشتر نوشته‌های او اکنون وجود ندارد . در عبارت سبک او واضح نیست و شاید به این علت شهرت او دیرتر شد . عقیده دینی او که اسلام بود ، بر افکار حکمت او ترجیح دارد ، عمر طولانی نمود و به سن هشتاد یا هشتاد و چهار سال به رحمت ایزدی پیوست ، ۹۵۰ یا ۹۵۴ م . آثار او :

بر منطق و ما بعد الطبیعه و سیاست است که تصنیف پراهمیت در آن رشته‌ها دارد . در اروپا بنام الفرایبوس (Alpharabius) معروف شده ، یکی از تصنیف‌های بنام کتاب احصاء العلوم بر ریاضیات و ستاره شناسی و شیمی میباشد و دیگر :

مقدمات فی مدخل الفلسفه . الجمع بین رأى الحكيمين - فصول الحكم - والمدينة الفاضله - مقالة فی العقل وغيره - رجوع شود به فهرست النديم و نوشه

GESHEH - DES - ARAB BROCELMANN بنام

فارابی شاعر نبود ، ولی موسیقی دان بود . و سازهای مخصوص را مینواخت و خود او سازی ساخت بنام قانون . ابیات زیر را به اونسبت داده‌اند :
اسرار وجود خام و ناپاخته بماند و انگوهر بس شریف ناسفته بماند

هر کس به دلیل عقل چیزی گفت
ای آنکه شما پیر و جوان دیدارید
طفلی ز شما در بر مامحبوس است

آن نکته که اصل بود ناگفته بماند
از زرقاپوشان این کهن دیوارید
او را به خلاص همتی بگمارید

بشار مرغزی

شاعر عصر غزنویان ، و گوینا استاد منوچهری ، اشعار زیر از او در
توصیف از باده است :

رُز را خدای از قبل شادی آفرید
شادی و خرمی همه از رز شود پدید
از جوهر لطافت محض آفرید رز
انکو جهان و خلق جهان را بیافرید
رُز رُز بود طعام و هم از رز بود شراب
شادی فروخت و خرمی آنکس که رز فروخت

شادی خرید و خرمی آنکس که رز خرد
انگور تاک او نگرد و صف او شنو

وصف تمام گفت زمن باید شنید

آن خوش بین فتساده بر او بر گهای سیز
دیدنش خجسته و هم خوردنش نوبذ

دبدم سیاه روی عروسان سبز مسوی

کز غم دلم بدیدن ایشان نیارمید

گفتنی که شاه زنگ بکی سبز چادری
بر دختران خویش به عمدا بگسترید

آگه نبودم ایج که دهقان مرا ز دور

با آن بزرگوار عروسان همی بدید

آن گردن لطیف عروسان همی گرفت
پیوندشان به تیغ برنده همی برید
زیر لگد به جمله همی کشت شان به زور
چونانکه پوست بر تن ایشان همی درید
اندر میان سنگ نهان کرد خون شان
دهقان ولب زخم بندان همی گزید
تا پنج ماه باد نکرد ایج گونه رو
از روی زیر کی و خرد هم چنان مزید

محمد صالح هروی

تا اوآخر عصر سامانی میزیست.
از سخنان اوست :
لب ارینی گوئی که کسی زیر عقیق
به میان دو گل اندرشکری پنهان کرد
و آن سیدزلف بر آن عارض او گوئی راست
به پر زاغ کسی آتش را باد کند (آتشکی)
جهد بر سیمهن پستانش گوئی که مگر
لشکر زنگ همی عازت بغداد کند

مجد الدین اسحاق کسانی مروزی

با آخرین شاه سامان و سلطان محمود غزنه و دوست و رقیب ناصر خسرو
بود در ۳۴۱ ه ولادت یافت چنانکه خودش گفتہ :

به سیصد و چهل و یک رسید نوبت سال
چهار شنبه سه روز باقی از مه شوال

بیامدم به جهان تاچه گویم و چه کنم
سرود گویم و شادی کنم به نعمت و مال

عمر طرلانی نمود . ناصرخسرو از سلطان محمود نفرت داشت و کسائی
با آن پادشاه دوست بود او رادر قصیده میستود .

از سخنان اوست :

درم خریله آزم ستم رسیده حرص
نشانه حد تائیم شکار ذل سوال

گذاشتم و گذستیم و بودنی همه بود
شدیم و شد سخن افسانه اطفال

آیا کسائی پنجاه بر تو پنجه بگذارد
بکند بال نزا خشم پنجه و چنگال

تو گر بمال و امل بیش ازین نداری میل
حبا شو از اهل و گوش دقت خویش بمال

عماره مروزی او را ستوده میگوید :

زیبا بود ارم و بناد به کسائی
چونانکه جهان جمله به استاد سمرقند

در اشعار او بیشتر پند داند رز دلگات حکمت گفته و گرچه شیعه ولی
از اسماعلیه نبود .

از سخنان اوست :

سرود گوی شد آن مرغک سرود سرای
چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام

همی چه گوید که عاشق شبگیر
 شبگیر دست دلارام بسوی باغ خرام
 آمد نسیم سبل با مشک و با قرنفل
 و آوردنامه و گل باد صباز صهبا
 ابر آمد از بیابان چون طیلسان رهبان
 برق از میانش تابان چون بسدهین چلپا
 سرخ و سیه شفایق هم چند و هم موافق
 چون مومن و منافق پنهان و آشکارا
 جام کبود و باده سرخ و شعاع و زرد
 گوشی شفایق است بنفسه و شبليلد
 آن روشنی که چون به پیاله فروچکد
 گوشی عقب سرخ به لولو فروچکد
 قامت چون سر و زروانش نگر
 آن لب شیرین و زبانش نگر
 کشی^۱ آن چشم سیاهش به بین
 خوشی^۲ آن تنگ دهانش نگر
 از خصاب من و از موی سیه گردن من
 که همی رنج خوری بیش خورورنج مبر
 غرضم زین نه جوانی است بررسم که زمن
 خرد پیر بجویند و نباشد اثر
 جهان جای به نلخی است تهی بهره و پر دخت
 جز این بودم طمع و جز این بودم الخجت

۱ - کشیدگی
۲ خوش - غنجه

سعنه مزن که با دولب من چراچخی^۱
 اندیشه نیک ساز که یاقوت بشکنی
 خراس^۲ و آخر^۳ و خنبه^۴ ببردند
 نبود از جنگ^۵ شان بس چیز پنهان
 یا دل پاک مرا جامه نا پاک رواست
 به مر آنرا که دل و جامه پلید است و پاشت^۶

مجدالدین ابن‌آدم سنائی بلخی‌غزنوی

ادیب و شاعر و عارف و پارسا ، درباره او مولانا بلخی میفرماید :
 عطار روح بود و سنائی دوچشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
 تولد در ۴۷۳ ه ، در زمان بهرام شاه پور مسعود میزیست و شاگرد و سرسپرده
 شیخ ابویوسف یعقوب همدانی بود . در اوآخر عمرش ازدواج کرد و به
 زهد و عبادت گذراند سلطان بهرام شاه خواست خواهر خود را ازدواج
 نماید ، او برای ازدواج حاضر نشد . کتب مهم و سودمند به یادگار گذاشت ،
 از جمله :

- ۱ - دیوان اشعار : گفته اندسی هزار بیت داشت ولی آنچه اکنون در دست
هست تخميناً دوازده هزار بیت میشود .
- ۲ - حدیقة الحقيقة - مثنوی - نام دیگر آن الهی نامه یا فخری نامه -
تخميناً ده هزار بیت در توحید و عرفان در ده باب به پایان میرسد .

- ۳ - کشمکش مخالف
- ۴ - آسیای بزرگ
- ۵ - افور
- ۶ - خم بزرگ
- ۷ - ناپاک

۳ - سیر العباد الى المعاد مشتوى

۴ - عشق نامه

۵ - عقل نامه و غریب نامه

۶ - بهروز و بهرام

۷ - کارنامه بلخ

۸ - طریق التحقیق

۹ - سنائی آباد

۱۰ - تحریمة القلم

در همه نامه هایش ، هدف جستن راه حق و رهنمایی به آن به جویندگان حق است .

نمونه کلام از حدیقه و دیگر تصانیف او :

ای به از خاک و خاک را فراش
ای به هنگام خسوبی و زشتی
آتش از تو چو بسدين خرمن
مسایهی خشکی و قابل نم
پدر عیسی و مركب جم
با غ را هم تو پشت و هم روئی
مکن در جسم و جان متزل که این دون است و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا
تو پنداری که پر با زیست این ایوان چون مینو

تو پنداری که بر هرزه است این میدان چون مینا

در قرآن میفرماید :

ما خلقنا السماء و الارض و ما بينهما باطلا

چو علمت هست خدمت کن چوبی علمان که زشت آید

در انسو شاه عربان و بیرون سوکبک پر زیبا

خاقانی گوید :

نهادن پرستان را گل خندان گلخن دان
درون سرخیت و ناپاکی برون سودر و مرجانش

این وشك من و رنگ رخ من مبارای شوخ
این را به کله برزن و آنرا به کمر بر

در تو حیوانی و روحانی و شیطانی دراست
در شمار هر که باشم آن سوی روز شمار

اندیشه دربیت بالا شباهتی به متناسخ هندوان دارد ، البته به شکل دیگر
سر برآر از گلشن تحقیق تادر کوی دین

کشتگان زنده یا بسی انجمن در انجمان
هر حسی از رنگ و گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید صبر سوز و مرد باید گام زن
دی زدل تنگی زمانی طرف کردم در چمن

یک جهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن
بیطری خوشدل طیور و بی طلب جنبان صبا

بی دهان خندان درخت و بی زبان گویا چمن
قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع

عالی گویا شود یا فاضلی صاحب سخن
سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یعن
ماهها باید که یک مشت پشم از پشت میش

صوفشی را خرقه گردد یا عماری رارسن
هفته ها باید که تا یک پنبدانه ز آب و گل

شاهدی را حلہ گردد یا شهیدی را کفن

ساعت بسیار میباید کشیدن انتظار
 تا که در چوپ صدف باران شود در عدن
 صدق و اخلاص و درستی باید و عمر دراز
 ناقرین حق شود صاحب قرآنی چون قرن
 با دوقبله در ره توحید نتوان رفت راست
 یا رضای دوست باید بسا هوای خویشن
 با برو همچون زنان نیرنگ سازی پیشه کن
 یا بیا همچون سنای گوی در میدان بزن
 المستغاث ای ساربان چون کارمن آمد به جان
 تعجیل کم کن یک زمان در رفتن آن دلستان
 نور دل و شمع بیان ماه کش و سروران
 از من جدا شد ناگهان بر من جهانی چون قفس

سعده میفرماید :

ای ساربان آهسته رو	کارام جانم میرود
واندک که در برداشتمن	با دلستانم میرود
محمل بدار ای ساربان	تندی مکن با کاروان
کز عشق آن سروران	گوئی روانم میرود

دلها همه آب گشت و جانها همه خون
 تا چیست حقیقت از پس پرده برون

صائب گفته :

عالم پر است از تو و خالی است جای تو	بر سین سر بر سر سیاه آمد عشق
بر سیم ملوک ملک ماه آمد عشق	بر کاف کمال کل کلاه آمد عشق
با این همه یک قدم زراه آمد عشق	مر دیکه به راه عشق جان فرساید
باید که بدون یار خود نگراید	

عاشق به ره عشق چنان می باید
 کز دوزخ واژ بهشت یادش ناید
 ای نیست شده ذات تو در پرده‌ی هست
 وی صومعه ویران کن و زnar پرست
 مردانه کنون چو عاشقان می در دست
 گرددور کفر گردد گر در سر هست
 ای من به تو زنده همچو مردم به نفس
 در کار تو کرده دین و دنیا به هوس
 گر مست بینم چوبنگرم با همه کس
 سردی همه از برای من داری و بس
 سنایی تخمیناً در ۵۳۵ و به روایتی ۵۴۵ به رحمت ایزدی پیوست و اگر
 روایت دوم درست باشد هفتاد و دو سال زندگی نمود.

ابوعلی حسین بن عبدالله سینا

سینا یا سیه نا (Saena) به معنی عقاب، نیای بزرگ ابوعلی حسین بود.
 «سیه نامریغا» یا سی مرغ، از نامهای بسیار باستانی و میان آر یا هندو ایران
 مشترک است، سینن دخت یا سیه نادخت در شاهنامه فردوسی نام مادر رودا به
 هست. نام مادر ابوعلی حسین، ستاره، و او در ده افسنه یا خر میشن در استان
 بخارا در سال ۳۷۰ هـ ولادت یافت. پدر او ایرانی، ساکن بلخ بود. به بخارا هجرت
 کرد آنجا برادر کهتر ابوعلی متولد شد. عبدالله، پدر ابن سینا، از جانب دولت
 سامانی: به جمع کردن مالیات مأمور شد. گفته‌اند، در کودکی یعنی در
 ده سالگی، ابوعلی قرآن مجید را از بر کرده و بسیاری از اشعار بزبان عربی
 خوانده بود. مرد سبزی فروش یا بقال که سواد داشت، او را علم حساب
 آموخت و نزد حکیم ابوعبدالله النائلی یک شخصی گمنام، ایسا غوجی و

و منطق و اقليدس و الماجستي خواند تا اينکه پيش رفت شاگرد بيش از معلومات استادش . پس از آن به کثرت مطالعات ، خود استاد خود گشت و منطق و الجبر و الماجسطه را به کمک شرح و تفسير تكميل نمود . در سن هفده سالگی پزشك معروف بود ، و طريق نور در معالجه در آورد . حافظه قوي داشت ، و پير اساس حافظه تو انا ، به رشته هاي حكميه متوجه شد ، به سبب نبودن استاد رهنما ، مشكلات زياد پيش آمدند ، ولی او به همت واستقامه همه موافع را از ميان برداشت ، و به اندازه اى در مطالعه و تحقيق مستغرق گشت ، که بگفته خود او ، شبها در خواب برخى از مسائل مشكل را حل ميکرد . گفته اند که کتابي از ماورائي طبيعت ، از ارسطور اچهل بار خواند ، تاحفظ گشت و بعضی از جمله ها و مطلب را نتوانست درك بكند او پست همت نشد ، و آرام نه - نگرفت : تا اينکه اتفاقاً شرحی از آن از فارابي از کهنه فروشی يه سه درهم خريد و آن کتاب کمک بزرگی شد ، و مسائل حل نشده حل شدند . نخستين مأموريت او در پزشكى ، خدمت نوح پادشاه ساماني بود ، که بيمار شد و بوعلی او را معالجه نمود ، و در پاداش پادشاه به او اجازه داد که از کتابخانه شاهي هر چند که بخواهد استفاده کند خود بوعلی چنین مينويسد :

« به خانه اى اندرون شدم ، که حجره هاي بسيار داشت ، و ودر هر حجره صندوقهای کتاب ير فراز يكديگر نهاده بودند ، دور يك حجره کتب تازى ، و دواوين شعراء و در حجره ديگر کتابهای دين و فقه و هم چنان ، هر حجره اى شامل کتابي در رشته اي بود . من فهرست کتب مولفبن قدیم را خواستار شدم و آن کتب که نياز مند به آن بودم بخواستم - و مجموعه اى از يك چنین کتب در هیچ جاندیدم ».

پس از برآفتدن سامانيان^۱ او به در بار خوارزم شاه رسيد ، و ظيفه‌ي مختصری یافت ، ضمناً سلطان محمود سبکتگين ، آوازه او را شنيد ، به دربار خويش او را خواست ، و خدا ميداند به چه علت ، بوعلی مายيل نبود که نزد او

برود ، و از خشم و ستم او ترس نیز داشت ، بنابر این خوارزم را ترک گفته ، و
مدتی آواره گشته به گرگان رسید ، و در آنجا ، در ستاره شناسی و منطق ،
سخنرانی مینمود و تدریس میکرد ، و در همابخا کتاب معروف او بنام قانون
در طبع نوشت ، و بالاخره از گرگان به ری رفت ، و در آنجا چندی مانده
سی عدد از تصانیف مختصر نوشت ، سپس به قزوین و همدان رفت شمس الدوّله
حاکم آنجا او را به وزارت خود برگزید. و طولی نکشید که سربازها بابلندشدند و
سرکشی نمودند ، او مجبور شد که چندی نهان و متزوی بماند ، تا اینکه شمس
الدوّله بیمار شد و برای معالجه او را خواست . پس از معالجه ، او را به
وزارت برگزید :

چین بود زندگی نابغه عصر که دمی راحت نداشت . ولی ، در عین
سختی و پریشانی و خطر جان ، از تصانیف و تأثیف و تدریس کوتاهی نمیکرد
پس از مرگ شمس الدوّله ، یکبار متزوی شد ، و به نوشتمنامه های تازه مشغول
گشت . در همان ایام ، نامه ای به علاء الدوّله ، حاکم اصفهان نوشت ، و
خدمت خود را پیش نهاد نمود ، ولی جانشین شمس الدوّله ، جای ازوای او
را دریافت و گرفتار وزندانی اش نمود و در ۱۱۲۴ سنه حاکم اصفهان همدان را
بگرفت ، و حکیم آزاد شد ، و به نوشتمنامه های تازه و تدریس مشغول بود
تا اینکه از اقامت در همدان خسته شده ، به اصفهان رفت ، و ده یا دوازده
سال در آنجا ماند ، و همه زمان پزشک مخصوص علاء الدوّله بود . سرانجام در
در همدان در ۱۱۳۷ سنه به سن پنجاه و هفت سال ، نیک نام و مختار از جهان در
گذشت .

از سده دوازدهم تا هفدهم میلادی تصانیف او در پزشکی و فلسفه ، در
ممالک اروپا و مغرب آسیا کتب درسی بودند ، و او نه تنها در فلسفه ، بلکه
در پزشکی نیز استاد و محسوب میشد و اکنون نیز میشود . تصییف معروف او
در پزشکی بنام قانون در پنج جلد یا بهره به پایان میرسد . به این ترتیب :-

بهره اول و دوم - در علم اعضای بدن، و مرض شناسی و علم بهداشت:-
 بهره سیم و چهارم . طریق تشخیص مرض و معالجه
 بهره پنجم. در ساختن داروها .

ناسنۀ ۱۶۵۰ این کتاب در دانشگاه Louvain - MONT - pellier و کتاب درسی بود. ابوعلی در شمی نیز تصنیف دارد. نوشه او بر حیوانات را آقای Michail-scot (ترجمه نمود . دیگر از تصانیف معروف مجل اسکات) او کتاب شفاونجات درباره ماوراء الطبیعه است تصانیف او بیشتر بزبان عربی نوشته شده بود : و شیخ ابوعلی ، مانند دیگر نویسنده کان آن عصر ، بایستی به آن زبان بنویسد. تابیشتر از مردم ، چه در شرق (آسیا و جه دغرب اوروبا و افریقا) بتوانند از آن استفاده بکنند و نوشه اش قدر و قیمه داشته باشد او ضمیماً از فارسی نیز بی اعتمنا نبود . دیگر از نوشه های او بزبان عربی :-

تبیهات (منطق)

حکمت الشرق (بهره بزرگ آن مفقود است) و تعلیقات (یادداشت های ابر مطالب فلسفی) و فیض الهی (وحی ، الهم ، معجزه و سحر و بزبان فارسی :-

- ۱- دانش نا مه علائی (به عیه الدوله کاکویه اهدا کرد)
- ۲- رساله مراجیه به جعفری کویه . مراج نامه
- ۳- صدر و معاد - اصل بشر و رستاخیز
- ۴- رساله نهضه - فلسفه روانی

در منطق برخی اصطلاحات بزبان فارسی دارد . از جمله :-

فارسی	عربی
گردیدن	تصدیق
اندشه	فکر
جدائی	تمیز

کنش	فعل
مالانده	مثل
دانش برین	علم الله
دانش زیرین	علم طبیعی
مايه	ماده
انگارش	ریاضی
گرداش	تغییر
تن	جسم
هستی ده	موحد
گرانی	نقل
چه چیزی	ماهیت
چندی	کمیت
همگی	کل
پاره ای	جزء
سه سو	مثلث
چهار سو	اصلاح
پزشکی	طب
چرا ؟	کم
هستی	ان
جان	نفس
شاخ	فرع

آمیزش	ترکیب
شاپیت	امکان
برنده	قاطع
پیوستگی	اتصال
گستینگی	انفصل
کجایی	آبن AIN
کی	متی
پیش	تقدیم
سپس	تاخر
درازا	طول
پهنا	عرض
ستبرا	عمق
بیرونی	عرضی
چهارسو	مربع
خواست	اراده
چگونگی	کیفیت

نگارنده به همراهی دوستم شادروان ، سهراب جمشید بلاسارا زردشتی ، برخی اصطلاحات را از عربی به فارسی ترجمه نموده . پذیرفتن یا رد کردن آن وابسته به میل مطالعه کنندگان این نامه است :

فارسی	عربی
وارونه آن	معکوس منه
وارونه	معکوس
پدیار	عكس التبيص
اندر روئی	قلب

فرمود	تحکیم
منگار	تصور
دستوریهای هم سنجش	قانون قیاسی
کچ اندیشی - فریب - زیغان (ZIFAN)	مغالطه
کچ اندیشی دارای کرانه‌های چهارگانه	المغالطه‌ذات الحدودالذریعه
سنجش ساده سنجش یگانه	قياس مفرد - قیاس بسیط
مقدم	پیش-پیش روا
پس - پیش آیا	تالی
سنجش اگری نه پیوسته	قياس شرطیه منفصله
سنجش دورخ	قياس بدوجهتین یا معصله
سنجش آمیخته	قياس مرکب
تادرست	سقیم
استوار	موکد
سنجش پس افتاده	قياس موخر
سنجش پیش افتاده	قياس مقدم
پی جوری پر - با شکسته	استقراره تام
پی جوری شکسته	استقراره ناقص
دیدار	مشاهده
پیشگردنهای	استدلال تمثیلی
قضیه حلبه	قضیه جزئیه سالبه
پیشگرد اگری جدایک	قضیه شرطیه (منفصله)
پیشگرد گری پیوسته	قضیه شرطیه متصله
با پسته	ضروری
گداخته‌ای - زبانی	تحلیلی - ملفوظی

راست - واقعی (REAL)	معقول - معقولی
ماختگی - آمیختگی	ترکیبی
ناساز - هیستار	منافی
پدیدارم - هیستار	منافات - ناقص
بلدیهی	استفتاج - بدلیهی
دستوریکسان	اصول عینیت
دستور جداگانی	قانون تباین
دستور بی میانگی	اصول خارج الاوسط
برآوری (مکر رشدہ)	استفتاج - بدلیهی .
برگشتنی - بروروی	عدل
وارونه همو روی	عکس
بروروار	معدول منه
بروزده	معدول
یافت - شناسائی	ادرارک
راست پذیری ، خودی	تصدیق احديت - شخصیت .
هنگرتیکی (HANGERTAKI)	تعمیم
هر و سب داد	قضیه کلیہ
پیش کرد	قضیه
کتا	موضوع
کنش - منیذه - منش	محمول
بوخت - بوغ	نسبت کلبہ
مرز - کرانه	اطراف - حدود
گون - کم - گویا	غیر موافقی

کویا - ناگون	مواطى
اندیشه منش	دليل
سنخش-حم سنخش	قياسات
برآور	استخراجى
پى جورى- آزمائى	استقرائي
پندار	مقدمات
كە	صغرى
مه	كبيرى
انجام	نتيجه
راست - شده - انجه شده	واقعي
گمانى	وهمى
مېينيۇئى (mainyui)	ذهنى - نفسانى
تنى - گىتى	مادى
خودى	ذاتى
فروزه‌اي	صغانى
پيرايىه - بایست	غير فارق - اعراضى
پيرايىه‌ها	اعراض
پيرايىه جداشدنى	اعراض فارق
گفتار - برداشتى	قابل العمل
پيش كردناهى	قضيه جديد
پيش كردرست	قضيه رسميه
تامىداشى	تسميه
شناسانىن - شناسنامه	تعريف
ويژنەن - نامچىستىگى	تخصيص

اندازه‌گیری - منگروار	هندسی
رمه اندازی	اصطفاف
پیوستگی - خوبشی	نسبت
سو - رخ	جهت
پیشکرد نامچشت	قضیه جزئیه
پیشکردیگانه	قضیه شخصیه
پیشکردهای بیکرانه	قضايا ایمه مله
پیشکرد رخدار	قضیه موجه
پیشکردنی - نهای	قضیه سالبه
پیشکرد هروسپ آری - (هر وستین آری)	قضیه کلیه موجه
پیشکرد هروسپین نهای	قضیه کلیه سالبه
پیشکرد نامچشت آری	قضیه جزئیه موجه
وهنائی - پیدائی - دیدنی - پیتاکی	شهودی
نام خود - نامهای چیزی	اسم ذات
نام فروزهای - نهادی	اسم صفات
پیرایه - گوهر	سفرون - جوهر
نهادی - پیرایه	عرض - مجرد
نام شناخته - بیگانه	اسم معروفه - اسم علم
نام‌شناس	اسم نکره
نام‌بوي - آری	اسم مشتب
نام‌نهادی	اسم نسفی
گیری	سلبی
ناساز - انسا	متضاد
پدیاره	متناقض

همناک - فروزه	اضافی
آزاد - ید - بگانه	مطلق
گفتار - دربرداشته	تضمينی
نه برداشته - بیگفتار	غير تضمينی
گونگی - گونه	كيفیت
انداز	كمیت
افرا	دلات افرادی
محروم	جنس
رمه	نوع
جنس عالی - جنس الاختناس	گروه فرازتم
نوع سابل	رمه نیستوم - رمه پستم
اجناس متوسطه	انواع متوسطه گروه میانین
ویژه	خاصه

سبک عبارت فارسی این سینا باید سبک عصرش باشد ولی در اصطلاحات علمی احتمال دارد الفاظی از خود او هستند و این است از عبارت و الفاظ نامه دانش علائی و معراج نامه : -
از دانش نامه علائی : -

« فرمود کتابی تضییف کنم به پارسی دری که اندر وی اصلاحها و نکته های پنج حلم از علهم ای حکمت پیشنهاد گرد آورم ، بغایت مختصر . یکی علم منطق که او علم تر از اوست . دوم علم طبیعتیات که او علم چیز هاست که به حسن تعلق دارد و اندر جنبش و گردش آن دارد . سیم علم هیئت و نهاد علم و حال و صورت جنبش آسمانی و ستارگان ، چنانکه بازنمود که جون شابست حقیقت آن دانستن . چهارم علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و ناساز آوازها ، نهاد لحنها . پنجم علم انجه بیرون از طبیعت است ، و چنان اختیار افتاد که چون پرداخت

شده آمد از منطق حیلت کرده آید ، که آغاز علم بر این کرده شود ، و بتدریج به علمهای زیرین شده آید بخلاف آنکه رسم است» و از معراج نامه یا مراجیه : - « چون به آسمان پنجم رسیدم ، اندر رفتم ، مرا اطلاع او فتاد بر دوزخ ، و لایتی دیدم پر ظلمت و با هیبت و مالک را دیدم بر طرف او نشسته و به دوزخ و رنجانیدن مردم یه کار مشغول بود بدین فلک سیم را میخواهد و به مالک مریخ را ، کی ، او بر احوال خون خواران و ید کارانی دلیل است ، و به دوزخ تاثیر نحوست او میخواهد اندر صفت و (احوال کسانی کی) (که) بدوم مختصند . و انک (ونکه) گفت کی (که) چون به آسمان ششم رسیدم ، فرشته دیدم بر کرسی از نور نشسته و به تسبیح و تقدیس مشغول . پرهاو گیسوها داشت مرصع به در و بیا قوت . بروی سلام کردم جواب باز داد ، و تهنیت گفت وبشار تهاداد ، به خیر و سعادت . و مرا گفت پیوسته بر توصیلات میفرستم »

حرف پ در الفاظ عبارت فوق ، در اصل ب نوشته شده یعنی پ در پر بر نوشته شده و که به شکل کی است سبک عبارت به سبک عربی نزدیکتر است تا به سبک پهلوی و گویا این در اثر تحصیل زبان عربی شده باشد .

اصطلاحات زیر را یا از عربی یا از زبان یونانی به فارسی ترجمه کرده ، -
کثیر الا ضلاع ، بسیار پهلو . علم ریاضی ، علم انگارش . تصدق و گروپدن -
ماهیت ، چه چیزی . کل . همگی - جزء ، پارگی . دلیل لم ، برهان چرائی - دلیل
ان = برهان هستی . سیاست مدن ، تدبیر شهر ، ماوراء الطبيعه ، علم پیشین ، محل
و پذیرا ، فعل ، کنش ، انفعال ، کنیدن ، عوضی ضد اخشیچ ، قوه فاعله (نیروی)
داننده وغیره .

ابوعلی از فلاسفه مشائین یعنی از پیروان افکار اسطوست . بنابر نوشته
نامه دانشوران ، روز جمعه اول ماه رمضان در سال ۴۲۷/۳۸ به رحمت ایزدی
پیوست . شخصی سال تاریخ ولادت و وفات او را چینن گفته : -

در شجع آمد از عدم به وجود حجه الحق ابوعلی سینا

در تکز د این کرجهان پدروود
به این حساب ۵۴ یا ۵۵ سال عمر کرد ، ولی مولف حبیب السیر عمر او
را شصت و سه سال و هفت ماه شمسی نوشت ، و اگر لفظ شجع را شجس
بخوانیم ، به گفته حبیب السیر نزدیکتر میشود همه اشعار زیر را به او نسبت میدهند:-
یک موی ندانست ولی موی شکافت دل گرچه در این بادیه بسیار شناخت
آخر به کمال ذرهای راه نیافت اندر دل من هزار خورشید بتافت
محکم تراز ایمان من ایمان نبود کنفر چونمی گزاف و آسان نبود
پس در همه دهر یک مسلمان بنود در ده ر چو من یکی و آنهم کافر
برای تفصیل رجوع شود به :-

این خلکان - دایرة المعاوف بریتانیا - دایرة المعارف ادیان از هستنگر
(HASTINGS) تاریخ ادبیات ایران از دکنار دور دبراون (BROWNE)،
ماورای الطبعیه از دکنر سر محمد اقبال سیالکوتی ، تاریخ فلسفه اسلام از
DÉBOËR - دایرة المعارف اسلام - نامه دانشوران - مجله‌اند و ایرانیکا
(کلکته) - لغت‌نامه دمه‌خدای.

ابوریحان محمد بن احمد الیرونی

ولادت ۳۶۳، وفات ۴۴۰ پدر و مادر او از مردم « بیرون » در استان
خوارزم بودند و او معاصر با ابوالعباس مأمون بن مأمون پادشاه خوارزم
بود . او تاریخ ر زبان‌شناسی و فلسفه و طب بیامونخت و معروف گشت و
نویسنده کتبی شد که تاکنون مستند و مورد اعتماد دانشمندان شرق و غرب است.
سالیانی چند در گرگان بزیست ، و در دربار مأمون پادشاه خوارزم محترم
بود . سلطان محمود چون آوازه‌ی کمال و علم اورا شنید ، از آنجائیکه حریص
بود که دربار او مجتمع دانشمندان باشد ، به مأمون نامه نوشت ، و از او

خواهش کرد که الپروری را به غزنه بفرستد و چون دانشمند در غزنه بحضور سلطان رسید ، بجای احترام و نوازش از سلطان بی اعتمانی و بد گمانی دید . مؤرخین علت یا علل آنرا ذکر کرده اند که افسانه وار است ، و آنچه بتوان نزدیک به حقیقت دانست ، از یک سو افکار بیرونی که مانند فردوسی از شعوبیه بود و دیگر علاقه او به حاکم خوارزم که ظاهرآ داماد و دوست سلطان و در حقیقت طرف بد گمانی او بود نیز خود پسندی سلطان است ممکن است ، فردوسی نیز به علت افکار او ، رفتار خوش از سلطان نیافت . میگویند ؛ سلطان میخواست دانشمند را به نوعی توهین کند که شرمنده گردد ، و فراست و برتری هوش او بر دربار بیان ثابت شود ، و چونکه الپروری ستاره شناس بود ، به عنوان امتحان به او گفت از باعیکه نشسته بود پیشگوئی کند ، که از کدام درخارج خواهد شد . و پاسخ را بنویسد ، و به یکی از دربار بیان دهد ؛ و بعد سلطان بجای اینکه از یکی از درهای باغ بیرون رود فرمود که در دیوار شکاف پیدا کردن و از آنجا خارج شد و یقین داشت که الپروری یکی از درهای باغ را برای خروج اوتیغین خواهد کرد ، ولی کاغذ پیشگوئی که خواندند ، الپروری نوشته بود که از هیچ یک در باغ بیرون نخواهد شد و از این چیز پیشگویی سلطان بجای قدردانی و تحسین ، شکست خود تصور کرد . و پس از آن به دانشمند اعتمانی نه نمود - الپروری ، پس از چندی غزنه را ترک کرد ، و به پنچاب شتافت ، و در آنجا به زبان محلی و نیز زبان سنسکرت ، آشنا شد : و چونکه زبان یونانی را نیز میدانست ، چند کتاب از آن زبانها به عربی که زبان ادبی عصر اسلام بود ، ترجمه کرد . تا کنون نوشته های او مستند قابل اعتماد و اعتبار شمرده میشوند الپروری ، با وجود بی اعتمانی سلطان ، در رکاب او سفر میکرد و تحقیقات علمی مینمود . و زمانی در لاهور و ملتان بماند ، در تاریخ و کیش هندوان مطالعه نمود و از ستاره شناسی و علم ریاضی هستند آگاه گشت و یک اثر تحقیقی در مطالعه تاریخ هند نوشت . از تصانیف تالیفات او برخی به زبان های اروپائی ترجمه شده اند : -

chronology of ancient nation - ۱ به انگلیسی ترجمه شده است .

او مانند دیگر نویسنده‌گان آن عصر به افسانه گوئی و روایت نویسی قانع نبود ، بلکه در آنچه میدید ، تفحص و تجسس میکرد و انتقاد مینمود و در قضاوت حد اعدال را داشت . از دیگر نوشته های او است : -

(۲) تحقیق ما للهند . (۳) التفہیم وہ ستارہ شناسی به زبان فارسی ، در آن مانند شیخ ابو علی سینابرای برخی از اصطلاحات که بزبان عربی ، معادل فارسی نوشته (۴) القانون المسعودی وغیره وغیره بوده است که اکنون مفقود شده‌اند ، برای تفصیل رجوع شود به :

(۱) دائرة المعارف بریتانیا .

(۲) فوہنگ بیوگرافی مشرق .

Brockelmann *Geschichte der arabischen literature* (۳) از برد کلمان
نامه دانشوران .

(۵) تاریخ ادبیات ایران از دکتر براون

(۶) دائرة المعارف ادبیان از هستینگز (۷) دائرة المعارف اسلام

و دیگر کتب که در این زمینه نوشته شده‌اند .

نمونه شعر فارسی از بیرونی - احتمال دارد که عبارت زیر از خود او نباشد ، بلکه ترجمه از کتابی است که او به زبان عربی نوشته و یکی از معاصرین یاقریب به عصر او از عربی به فارسی ترجمه کرده : -

« گفتم خانان ترکستان از خداوند آرزو شده‌اند و با امیر محمود دوست و با دو حضم دشوار برتوان آمد چون هر دو دست یکی کند ، کار دشوار شود خانیان را بدست بساید آورد . که امروز برادران به جنگ مشغول اند و جهبه باید کرد تا بتوسط خداوند میان خاقان و اینک صلحی بیفتند . که ایشان ازین خداوند منت دارند و صلح کنند و نیک سود دارد و چون صلح کردند ، هر گز خلاف نکنند ، و چون از اهتمام خداوند میان خانان و اینک صلحی بیافتند ؛ ایشان از خداوند منت دارند

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی

ولادت ه۳۵۰ وفات ۴۲۱ هـ ۱۰۴۸ م - پدر او بازرگان بود که در زمان کودکی عنصری در گذشت . پس از مرگ پدر ، مادر نیز مرد ، و عنصری پیشة پدر را بدست گرفت ، چون کارواییکه با آن کالای زیاد از عنصری بود دزدان و راه زنان خارت کردند ، عنصری از شغل بازرگانی درماند و به مدرسه رفت و به تحصیل علم پرداخت ، و پس از آنکه از تحصیل علم کامل گشت ، چونکه طبع شعر نیکو داشت ، خدمت نصر بن سبکتکین برادر سلطان محمود رسید و مورد نوازش او شد . او پس از چندی به دربار سلطان محمود بار یافت و شاعر در بار گشت . در باره او مؤلف مجمع الفصحاء چنین بنویسد:- « وی غزوات سلطان را در قصاید به طرزی روان تنظیم کرده . قصیده مفصل بسیار دارد که مشتمل است بر دو سه فتح از فتوح سلطان . الحق ، وی استاد شعر است . سخشن در نهانت ممتاز و در مذاهی طرزی خاص دارد . امیر مسعود سعد ، طریقه‌وی را می‌سپارد حکیم متوجه‌ری خود را شاگرد وی میداند » گفته‌اند که دیوان او سی هزار بیت داشته که از آن اکنون کمتر از سه هزار بدست مارسیده .

گذشته بر قصاید ، او غزل و رباعی و مثنوی نیز دارد . از مثنوی‌های او وامق و عذر را ، سرخ بت و خنگ بت و شاد بهر و عین الحیات ذکر شده‌اند از سخنان او که در صفت ترجیم گفته :-

درختی است گویا به مینامنفیش	پرنده‌ی است گویا به لولمشجر
خورنداست و خودتش از مغز کافر	رونداست و رفتیش در مغز شیران
نه و هم است و گستمنش چون و هم بر دل	
نه مغز است و بودنش چون مغز در سر	

یا به بندد یا گشاید یا دهد

تاجهان باشد همی که شاه را این بادکار

آنچه بستاند ولایت آنچه بددهد خواسته

آنچه بندددست دشمن آنچه بگشاید حصار

و فردوسی نیز در شاهنامه فرموده : -

به روز نبرد آن بیل ارجمند به شمشیر و خنجر به گرز و کمند

برید و درید و شکست و به بست یلان را سر و سینه و پا و دست

حکایتی از او در تذکره داشتکده نقل شده : - که سلطان محمود در حالیکه از باده مست بود ، به ایاز فرمود که گیسوان در از خود را کوتاه کند. ایاز فوراً اطاعت کرد : و بعد که سلطان به حال طبیعی در آمد ، از فرمان بیجای خود افسرده گشت ، عنصری به افسرده گی و علت اوپی برد ؛ و فی البدیهه اشعار زیر را گفت : -

کی عیب سرز لفت از کاستن است چه جای به غم نشستن و خاستن است

وقت طرب و نشاط و می خواستن است

کاراستن سروز پیراستن است

سلطان فرمان داد ، که دهن شاعر را پر از جواهر کشند .

عنصری قصیده زیر را در مدح نصرین شبکتگین گفته .

دوش کردم مرا بداد جواب هر سوالی کز آن گل سر آب

گفت آنکه دل تو کرد کباب گفتم آتش بران رخت که فروخت

گفت عاشق نگو بود به عذاب گفتم اندر عذاب عشق توام

گفت هر دم ز روزی خسرو شاب گفتم از چیست روی راحت من

گفت آن مالک قلوب ور قاب گفتم آن ببر نصر ناصر دین

گفت نی و نخوانده ام به کتاب گفتم اندر جهان چواودیدی ؟

عنصری در قصیده گوئی مخصوصاً شهرت یافت . اکثرو از قصاید او

در مدح ، سلطان محمود و لشگر کشی و فتوح او هستند . توصیف از اسپ ، و فیل و شمشیر سلطان نموده ، که شعرای متاخرین در هند ، همان طرز را اختیار کردند . به ویژه مرثیه گویان معروف ه . (لکھنؤ) که ضمن مرثیه در شهادت حضرت حسین ع ، از اسپ و شمشیر و رزم رتاخت او هنر شاعری خود را نشان دادند تشیب قصاید عنصری در توصیف مناظر طبیعت ، از فصول سال و آر عشق و زیبائی و محبت است . صنایع شعر به کار میبرد . برای نمونه اشعار ، زیر ملاحظه شوند :-

گر آن آر استه زلفش گره کرده گهی چنبر

گه آن پیر استه جعدش بیار دمشق و گه عنبر

شگفتہ لاله رخساره حجاب لاله جراره

پر از عاج و دل از خاره تن از شیر و لب از شکر

سمن بوی و شبه موی و بلاجوي و جفا گوئی

پریزادی پری روئی پری چهره پری پیکر

گل مشک بوی و شب روز پرور

چه چیز است رخساره وزلف دلبر

شب اندر شده چون گرہ یک به دیگر

کل اندر شده زیر نورسته سنبل

بدزدد که بخشش به یاقوت احمر

همانا که خورشید رنگ لیش را

اگر چند فربی نکوترز لاغر

نکوترز فربی است لاغر میانش

میراث به نزدیک ملوک عجم از جم

نوروز بزرگ آمد و آرایش عالم

همی فر گسلد رشتهای در تمیں

بخار دریا اینک به ماہ فروردین

زباد پاک شکم پرستاره دارد طین

ز آب پاک زبان پرستاره دار واپر

ز افریدون واز جم یادگار است

سدہ جشن ملوک نامدار است

کزو نور تجلی آشکار است

زمین امشب تو کوئی کوه طور است

چیست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان

بر رو ان تن پیکری یا کیزه چون در تن روان

ا رب رجن بانیش آب است ا رب لرزانی در خشن

ار بین دزایش تیر است ا رب به خمانی کمان

آئینه دیدی بر و گسترد هم و ارید خورد
ریزه‌ی الماس دیدی با فنه بر پرینان

بوستان دیدار آتش کار نشناشد خود
کانش افروخته است آن با شگفتہ بوستان

عبدالعزیز بن منصور مروزی غزنوی

تخلص او عسجدی ، بمفهوم زر یا جواهر چون مرواریدیا شتر بزرگ
جهن و خدامید اندبه کدام یک از آنها شاعر این تخلص را اقتباس کرده . او معاصر
با عتصری و یکی از شعرای در بار سلطان محمود و بنا بر نوشته دولت شاه شاگرد
عتصری بود ، ولی عنصری ملک الشعرا در بار بود و همه شعرای در بار زیر است
شاگرد او مسحوب میشوند .

در سخنان ، اوست : —

همچون سمن به ارغوان آبستن
آبی است به آتش روان آبستن
وز عشق بستان و سیم غبیب تویه
در دل هوس شراب و بولب تویه
رحمتی کن پرده از رخ نرمی فکن زینهار تانگر د بعد چندین سال رسوا آفتاب
سالها شد تا به بوی لعل و یاقوت لبت

رنگ می آمیزد اندر سنگ خارا آفتاب

بر خیز ابر افروز هلا قبله زر دشت

بنشین ویر افکن شکم قافم بر پشت

بس کس که ززر دشت بگردید دگربار

ناچار کند روی سوی قبله زرد دشت

خضائی رازی

از معاصرین عنصری و از مردم اراك (سلطان آباد) بود. دیوانی ازاو در دست نیست و شهرت او بسبب قصیده است که در ستایش سلطان محمود گفته:

ابوالحسن علی بن جلوغ (یا قلوع) فرخی سیستانی

نویسنده‌ی کتاب مترجمان بلاغت بر علم معانی و بیان. مانند رودکی و برخی شعرای آن‌عصر، او نیز شاعری را بانو ازندگی توام کرده بود. در آغاز کار خدمت امیر خلف بن‌احمد، نمیره یعقوب‌لیث میزیست، بعد به حضور امیر ابوالمظفر احمد بن محمد چغانیان رسید، و در آخر به در بار‌سلطان محمود راه یافت. میگویند چون به مرکز امیر چغانی رسید، او از بلخ به جانی سفر کرده بود و در غیاب او، وزیرش بنام عمید از شاعر پذیرائی کرد ولی ظاهر حالت را روسنای مانند دیده شگفتی نمود، که شخصی به آن صورت و قیافه، آیام‌مکن است شاعر و دانشمند باشد، و بنا بر این به او چنین گفت: «امیر در داغ گاه است و با امراء به سیر بهار و شرب باده خوشگوار میگذراند، بر در خیمه‌ها آتش برافروخته، امیر آخور، اسبان تازی نژادرا به داغ‌سلطان نشانی میکند، هر گاه توانی قصیده‌ای در این زمینه بگوئی، تو را فردا به حضور امیر برده همه آرزوهایت را به انجام میرسانم». فرخی به چادر خویش باز گشت، و قصیده‌ای به نظم در آورد، و روز دیگر خدمت وزیر رسید، و برخواند. این است چند‌شعر از آن:

تا پرند نیلگون ببر روی پوشد مرغزار

پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار

خاک را چون ناف آهو مشک زاید بی قباس

بید را چون پر طوطی برگ روید بی شمار

دوش وقت نیم شب بوی بهار آورد باد

حینا باد شمال و فرخا بوی بهار

باد گوئی مشک سوده داره اندر آستین

بساغ گوئی لعبتان جلوه دارد در کنار

نسترن لولوی بیضا دارد اندر مرسله

ارغوان لعل بدخشان دارد اندر گوشوار

سبزه اندر سبزه بینی چون سپهر اندر سپهر

خیمه اندر خیمه بینی چون حصار اندر حصار

هر کجا خیمه است خفته عاشقی با دوست مست

هر کجا سبزه است شادان یار از دیدار یار

بر در پرده سرای خسرو فیروز بخت

از بی داغ آتشی افروخته و خورشید وار

داغها چون شاخهای بسد یاقوت رنگ

هر یکی چون تار دانه گشته اندر زیر تار

عمید چون اشعار قصیده را شنید از فصاحت و روانی آن شگفتیها نمود

و فرخی را همراه خود نزد امیر برد . امیر اورا نیک پذیرفت ، و هرگاه به رسم

دربار آن عصر ، شاعر سه جام می را سر کشید ، قصیده در ستایش امیر

برخواند و گفت :

با کاروان حلہ بر قدم ز سیستان

با حلہ تینده ز دل ، بافته ز جان

هر پودا و به جهد جدا کرده از روان

هر نار او به رنج برآورده از ضمیر

از هر صنایعی که بخواهی بر او اثر
نه حله‌ای کز آب مرا اورار سد گزند
تا نقش کرد بر سر هر نقش بر نوشت
مدح ابوالمظفر شاه چغانیان

امیر بسیار خورستند شد ، و او را انعام و اکرام داد ، و نوازش نمود ،
و اجازه داد که چندی خدمت او بماند . و بعد مانند دیگر شعراء و ادباء و
جویندگان نام و ثروت ، و آوازه‌ی جاه و جلال سلطان محمود ، او را هسوی
غزنه برد . به حضور سلطان رسید و شاعر دربار شد . و در همانی شهر (غزنه)
به رحمت ایزد پیوست (۴۲۹) و مولف مجمع الفصحاء ، در باره‌ی او چنین بنویسد:
در علوم ادب کامل گشت ، و موسیقی بیام سوخت . تغزلات عاشقانه
مسرت انگیز دارد . سخن وی سهل ممتنع است . وی در زمان خود چنان است
که سعدی در غزل سرایان است . رشید و طواط در حدائق گوید « سخن سهل
ممتنع در عرب مخصوص به ابو فراس و در عجم خاصه فرنخی است . دیوان وی
زیاده از ده هزار بیت است .

دیگر از سخنان او :

ترک بت روی من از خواب گران دارد سر
دوش می‌داده است از اول شب تا به سحر
شب بسر برد به می دادن و ننشست و بگفت
دل من جست که ننشست و نخفت آن دلبر
کیست آن گونه دهد دل به چنین خدمت دوست
کیست آنکه نکشد بار چین خدمتگر
فرخش باد و خداوندش فرخ کناد
عید فرخنده بهمنجه * و بهمن ماه

* بهمنجه ، جشن بهمن ماه . طعام سازند و بهمن سرخ و زرد بر سر کاسه
همانند و تره و ماست آرند (از کتاب لغات فرس از اسدی)

میان خواجه تو و میان خواجه من
 تفاوت است چنان، چون میان زر و گمست
 آبم و چون کج به گوشهای بشینم
 پوست به یک ره برون کنم ز استغفار
 با هنر او هنرها یافه با سخن او همه سخنها ترفند
 اندرمیزد ۲ با خرد و داشن و ندر نبرد با هنر بازو
 زودوسترم هیچ کس نیست و گر هست
 آنهم که همی گویم یا زند قرآن است
 خشخاش کوکنار از بس فرع داروی بی خوابی شود
 گر برآفتند سایه شمشیر او بر کوکنار
 فرخی در سال ۴۲۹ ه در گذشت.

ابوالقاسم حسن بن علی (یا اسحاق) فردوسی طوسی ولادت و تربیت

در دهی بنام بازیا شاداب نزدیک به شهر طوس تخمیناً در سال ۳۴۰ یا
 در خانواده یک دهقان ولادت یافت و در همانجا تربیت شد. توجه او
 بیشتر به ادب فارسی بود. از زبان عربی نیز اطلاع داشت. مسلمان خوش عقیده
 ولی آزادمنش بود. گرچه در محیط زرده شتی بار نیامد و آگاهی محدود از
 کیش زرده شتی داشت، زرده شتیها را به نظر محبت و هم میهن میدید، و نسبت
 به آنها القابی مائند «گبر» و «دشمن خدا» در شاهنامه دیده نمیشود. اخلاقاً
 دوست پرور، صمیمی، رکگو، با شهامت، دست باز، با غیرت، میهن
 پرست و شاید اندک تند مزاج بود و گرچه شاعر بزرگ زبان فارسی است،

- ۱- کخ صورتی زشت که کودکان را از آن بترسانند
- ۲- میزد - مجلس مهمنانی شراب - بزم .

به نظم آوردن شاهنامه دلیلی نمیشود که شاعری را پیشه خود ساخت یا بوسیله شاعری میخواسته ژروتمند بشود ، زیرا گفتن شاهنامه را تخمیناً درسن سی یا سی و پنج آغاز کرد و تا آنوقت نکوشید که به حضور اعیانی یا پادشاهی خود را برسانند و قصیده‌ای در مدح او گوید و بخشش یابد و پرآوازه شود ، بلکه شاید می‌اندیشید که شاهنامه منظوم بیشتر جلب توجه خوانندگان خواهد کرد و البته پیش از آنکه شاهنامه را آغاز کند کتابهایی از تاریخ ایران باستان به نظر او رسیده بودند و هرگاه آغاز کرد در به پایان رساندن شتاب نداشت . ممکن است مطلبی را گفته و بعد در آن مرور نموده و مکرر حک و اصلاح کرده باشد . هرگاه شاهنامه اش را به پایان رساندمی‌اندیشید که به میهن و قهرمانان خدمت بزرگی کرده و هم‌میهنان بویژه بزرگان از آن خدمت قدردانی خواهند کرد ولی بر عکس توقع او در زندگی او نکردند و بیشتر رنج او از نیافتن ثروت نبود بلکه برای نیافتن قدردان بود .

او یگانه شاعری اشت از ایران که به جای تملق به شاهان تملق دوست آن عصر ، عمرش راو استعدادش رادر زندگی پر افخاخ نیاکان باهمت و دلیرو بلند حوصله صرف کرد . با دست پر به جهان چشم گشود و بادست خالی از جهان چشم بربست . نه ثروت رود کی را یافت و نه مقام عنصری ولی ملتی که زمانی آقا بود و نا گهان بنده گشت و پیروز بود وزبون شد ، از خواندن اشعار او زندگی تازه یافت و در او فردوسی روحی دمید که تأثیر آن تا کنون پایینده بلکه تا ایران هست و زبان فارسی گفته و دانسته میشود پایینده خواهد ماند .

ایران در اواخر شاهی ساسانیان

بهرام چوبین اشکانی نزاد ، از هرمز پسرنوشیروان عاصی گشت و هرمز از شاهی و بینائی محروم شد و گرچه پرسش بنام خسرو پرویز بهرام را به باری

قیصر روم شکست داد و شاهی از دست رفته را باز یافت ولی رعب سلطنت ساسانی از میان رفت . خسرو سی و هشت سال سلطنت کرد و اگر شش سال زودتر مرد بود یکی از شاهان بر حسته و پیروز شمرده میشد ولی با اختیکه اورارو به تباہی میپردر آویخت و در نتیجه مانند پدر زندانی شدو بعداز زندگی محروم گشت و به کشته شدن او شیرازه شاهی ساسانیان از هم گسیخته شد ، وزراء و اعیان و سرداران لشکر هر چند روز یکی را بر تخت می نشاندند و هنوز او سینگینی تاج را بر سر احساس نکرده بود که بی سر میشد تا اینکه نوبت به پسر بچه شانزده ساله ای بنام یزد کرت رسید . اورا از ازوادر آوردند و بر تخت نشاندند . جلوس او با خلافت نخستین خلیفه عرب توأم بود . جنگ میان اعراب و ایران آغاز گشت در صورتیکه هرج و مرج و بی نظمی در دربار ایران کارفرما بود و سربازان ایران از جنگهای طولانی روم و ایران خسته و فرسوده شده بودند و سرداران لشکر به خود مغور ، سرکش و رقیب یکدیگر شده ، هر کس به فکر خویش بود و مجاهدین عرب بایک دنیا نمیدادند ، ده سال در راهنمائی پیغمبر ختمی مرتبیت ، تربیت نظامی یافته و به زحمت و سختی عادت کرده ، همه صمیمی ، همه به یافتن غنیمت سرشار از ایران آماده ، همه آزموده و تحت نظم و اطاعت ، بگفته خالد بن ولید از جان در گذشته و برای فداکاری کاملاً آماده به هرسو که رو آوردن پیش رفتند ، تاختند و پیروز شدند . پادشاه ایران بی تجربه ، از درباریان بدگمان بی اختیار و بازیچه سرداران شده ، پس میرفت ولی تجمل شاهی را از دست نمیداد ، چاکران را همراه داشت و هر چند دشمن قهار پیش می آمد او پس تر می نشست و هر دری که برای یاری میزد پاسخ نمی شنید ، تا اینکه در حالت پریشانی و آوارگی به مرو رسید و آن شهر واپسین پایتخت او شد . تخمیناً پنج هزار تن خدمه در خدمت داشت ، و به اندازه ایکه توانست گنجینه را از دست نمیداد حتی کتابخانه شاهی را با خود نقل نمیکرد ، و البته میان کتابها ، تاریخ نیاکانش نیز بود و هرگاه او به

خیانت و نامردی کشته شد ، هیچ مورخی ذکر نکرده که کتابدار که بود .
فیروز پسرش در آنوقت کجا بود ! و خانواده شاهی زنان و کودکان کجا
پناهنده شدند ! بنابر نوشته مورخین چین او در سنه ۶۳۸ سفارتی به دربار
تای تونگ ، شاهنشاه چین فرستاد و گویا پاسخ دلخواه نیافت . هرگاه به مرز
چین ، جائی در شمال ایالات سی کیانگ رسید ، بنا بر نوشته ابن مقفع و تحقیق
استاد ایران شناس فرانسوی (کلمان هوار) احتیاطاً بهره‌ای از گنج شاهی را
که شامل هفت صد ظرف طلا و هزار بار شمش طلا و سکه‌های زر و نقره در
مرز چین محفوظ نمود و احتمال دارد که کودکان و زنان نیز همانجا ماندند .
شاهان ساسانی ، چون روی کار آمدند دو خدمت‌بزرگ به ایران نمودند ،
یکی جمع آوری بهره‌های اوستا که بصورت کتابی درآمد و دیگر توجه به تاریخ
نیاکان که در آنوقت نسخه‌های پراکنده آن نزد موبدان و برخی از مردم خراسان
محفوظ بودند ولی هر نویسنده بنابر گرایش و سلیقه و اطلاعات خود چیزی نوشته بود
از اینرو مطالب یکسان نبودند گفته‌اند چون خریدار پیدا شد ، فروشندۀ نیز
پدید می‌شود .

نسخه‌هاییکه در گوش و کنار در حالت کس‌مپرسی افتاده بودند ، کم کم
به دست خواهند گان رسیدند و در انجام تاریخی افسانه وار نوشته شد .

مأخذ شاهنامه

تاریخ قهرمانان و نیاکان در همه ملل باستان به نوعی وجود داشت و
جنبه دینی گرفته بود بهره‌ای از سرودهای دینی تاریخی در زمان معین با تشریفاتی
دینی خوانده و شنیده می‌شدند بهره‌ای از تورات در تاریخ افسانه وار نوشته شده
و هم‌چنین حماسه رامايانا و مهابهارتا در هند و برخی از بیشترها در ایران و
اینها در اوقات معین در نمازگاه‌خوانده می‌شدند و بعد سنگ نوشته‌های تاریخی

افزوده شدند و از آن دو طریق و نیز آنچه در افواه بود چون به تفصیل در آمد صورت تاریخ یافت.

برخی از مورخین نوشه‌اند که در کاخهای شاهی هخامنشیان کتابخانه‌هایی بود که به فرمان اسکندر هرگاه کاخها را آتش زند سوخت و کتابها بادیگر اشیاء از میان رفتند، از جمله نوشته اوستا بود ولی ممکن است بجای اوستا تاریخ شاهان هخامنشی باشد و آنچه این گمان را قوی میکند این است که در عصر اشکانی و ساسانی، تاریخی وجود نداشت که ذکری از هخامنشیان داشته باشد.

آغاز و پیشرفت علم تاریخ در ایران.

(۱) مختصر اشاره‌ها از قهرمانان آریائی در اوستا

(۲) سنگ نوشه‌های شاهان هخامنشی و ساسانی

(۳) نوشته‌های تاریخی بزبان پهلوی

(۴) ترجمه آنها بداخل و تصرف به عربی و فارسی

(۵) نسخه‌هایی به لهجه پازند

مأخذ فردوسی و دیگر مورخین از نوشته‌های فوق بوده. در این نامه‌ها اثری از زندگی عصر هخامنشی نیست. میگویند چون هرمزد چهارم معزول و زندانی گشت، از زندان‌بان خواست یکی را پیدا کند که از وقایع باستان آگاه باشد و برای گذراندن وقت برای او نقل کند.

شاهنامه‌ایکه در زمان نوشیروان نوشته و در عصر خسروپرویز ویژد کرت مطالبی بر آن افزودند، بعد از پهلوی به پازند و عربی و سپس به فارسی عصر سامانی ترجمه شد و یقیناً به مطالعه فردوسی در آمد. شاهنامه ابوالمؤید بلخی یکی از قدیمی‌ترین نسخه‌ای است که مورخین از آن ذکر کرده‌اند. پس از آن شاهنامه ابوعلی محمد بن احمد بلخی است که الیرونی از آن شاهنامه‌ای هست که به فرمان ابومنصور محمد بن عبدالله، حاکم طوس و به نظارت

وزیرش محمد المعمری دانشمندان زیر گرد آوردند :

(۱) سیا ماه زردشتی خراسانی

(۲) بیزان دادپور شاهپور سیستانی زردشتی

(۳) ماهوی پور خورشید نیشابوری زردشتی

(۴) شادان پور بزرین طوسی

از این شاهنامه فردوسی اشاره فرموده :-

یکی نامه بد از گه باستان فراوان بد و اندران داستان

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

گذشته سخنها همه باز جست پژوهنده‌ی روزگار نخست

بیاورد این نامه را گرد کرد ز هر کشوری موبدی سالخورد

در زمان باستان ، چنانکه اشاره شد ، مرسوم بود که بزرگان بویژه

شاهان ، پیش از آنکه به خواب روند داستانهای قهرمانان و شاهان رامی شنیدند

و شخص معینی این وظیفه را بجا می‌آورد و میان داستان که نقل قول بود و

تاریخ که در آن تحقیق و تجسس اضافه میشد ، امتیازی نبود . فردوسی در

شاهنامه میفرماید که منذر چون بهرام شاهزاده ساسانی را به تربیت گرفت ،

چند تن از دانشمندان را خواست ، به این ترتیب :

یکی تا دبیری بیاموزدش دل از تیرگیها بیفروزدش

یکی آنکه دانستن بازویوز بیاموزدش کان بود دلفروز

و دیگر که چوگان و تیر و کمان همان گردش تیغ بابدگمان

چپ و راست پیچان عنان داشتن میان یلان گردن افراشتن

سه دیگر که از کار شاهنشهان زگفتارو کردار کار آگهان

بگوید به بهرام خسرو نژاد سخن هر چه دارد زگیتی به یاد

و دیگر فردوسی میفرماید تاریخی کهن سال به نظرش رسید و از آن

استفاده نمود :

سخنهای آن پرمنش داستان
 طبایع ز پیوند آن دور بود
 گرایدون که بیور نماید شمار
 که پیوند را راه داد اندرين
 مقصود نامه کهن سال به نشر بود که به دست فردوسی رسید و او آن نامه
 را به شعر در آورد . به این ترتیب منابع تاریخ ایران باستان ، به ویژه عصر
 ساسانیان ، برای خوانندگان در زمان فردوسی به اندازه‌ی کافی وجود داشت
 آنچه در زمان یزد کرت از تاخت عرب و تباہی ایران واقع شد بعداً افزودند
 پیش از فردوسی ، برخی از شعراء متقدمین تاریخی به شعر در آورده بودند ،
 از جمله دقیقی که یک هزار بیت گفته بود و اجل مهلت نداد و او از جهان در
 گذشت : فردوسی میفرماید :

نهادش به سر بر یکی تیره ترک	بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
بدست یکی بنده برکشته شد	بکایک ازو بخت برگشته شد
بگفت و سرآمد بر او روزگار	زگشتاسب وارجاسپ بیتی هزار
چنان بخت بیدار او خفته ماند	برفت او و این نامه ناگفته ماند

دیگر از مأخذ شاهنامه و تشویق دوستان به فردوسی میفرماید :

تو گفتی که بامن به یک پوست بود	به شهرم یکی مهربان دوست بود
به نیکی خرامد مسگر پای تو	مرا گفت خوب آمد این رای تو
به پیش تو آرم مسگر نعنوی	نوشته من این نامه‌ی پهلوی
بدین جوی نزد جهان آبروی	شو این نامه خسروان بازگوی
برا فروخت این جان تاریک من	چو آورد این نامه نزدیک من

حسین قتبی ، یکی از باران فردوسی بود و نیز علی دیلم بودلوف و ابوالعباس
 فضل بن احمد وزیر سلطان محمود که فردوسی از آنها اشاره کرده میفرماید .

که از من نخواهد سخن رایگان
علی دیلم بود لف راست بهر
نشستنگه فضل بن احمد است
که با احمد سهل بودی به مرو
تن و پیکر پهلوان داشتی
سخن را یکت اندر دگر بافت
بگویم سخن آنچه زویافتم
به این ترتیب یعنی آسودگی خاطر، در آمد کافی، تحصیل شاهنامه‌ها
برای مراجعه، شنیدن داستانهای باستان، تشویق دوستان، و از همه برتر
عشق او به نظم چنین کتاب او را وارد اشت که به سرودن واقعات شاهنامه نزدیک
به سی سال عمر عزیز را صرف کند و با این آرزو شغل مقدس خود را آغاز کرد
میفرماید:

همی خواهم از دادگر یک خدای
که چندان بمانم به گیتی سرای
به پیوندم از خوب گفتار خویش
و هر گاه کارش نزدیک به پایان رساند فرمود:
بعضی رنج بردم بدین سال سی
همه مرده از روزگار دراز
چو عیسی من این مردگان را تمام
بی افکنند از نظم کاخی بلند
و با امید فراوان که هم میهنانش قدردانی کنند بویژه پادشاهیکه خود را مربی
دانشمندان ساخته بود و چون می‌شنید در یک گوشه ایران دانشمندی زندگی می‌کند
او را می‌حواست که زینت دربار و مبلغ فتوحات او بشود، شاهنامه‌اش را بحضور
او تقدیم نمود - میفرماید:

من این نامه فرج گرفتم به فال همی رنج بردم به بسیار سال

نديدم سرافراز بخشنده‌ای به گاه کیان برشنيشنه‌ای
جهاندار محمود باقر وجود که او را کند ماه و کیوان سجود
گفته‌اند که شاهنامه در سنه ۹۹ به پایان رسید و نخستین بار فردوسی آنرا
به عمید بن محمد خلنجان اهدا کرد و بار دوم با افزودن برخی مطالب از جمله
ستایش سلطان محمود در سنه ۱۰۱۰ به سلطان تقدیم کرد . به تحقیق معلوم نشده
به چه علت یا علل در آغاز مورد توجه و بعد طرف بی اعتمای بلکه خشم سلطان
و رنجش و شکایت و بعد سبب ترس شاعر گشت . آنچه در این خصوص گفته
شده بیشتر حدس و من در آورده و گمان به نظر میرسد . گفته‌اند چون شاهنامه
خدمت سلطان تقدیم شد فرمان داد شصت هزار سکه زر پاداش به او بدهند و
و بعد آن دیشه و فرمانش را تغییرداد و شصت هزار سکه سیم
مبدل نمود . بعضی گفته‌اند در پایان حسودان رأی سلطان را بر گردانند و برخی
تصور کرده‌اند که چون سلطان بعد توصیف از ایران و فتوح ایرانیان و زبونی
و شکست ترکان را در آن دیدرایش بر گردید . بعضی علت را اختلاف عقیده
مذهبی و بعضی نیز بخل و تنگ چشمی سلطان گفته‌اند . آنچه میتوان تصور کرد
و نزدیک به حقیقت دانست این است که در آغاز مورد توجه سلطان و بعد طرف
بی اعتمای او گشت و شاعر سلوک بعدهش را به خود توهینی دانست و از گرفتن
جایزه سر پیچید و بعد از خشم سلطان ترسیده غزنه را نزک گفت و مانند شیخ
ابوعلی سینا چندی آواره میگشت و بدون تکلیف بود و به ناچاری به یکی از
امرای بویه پناهنه شد ر آن امیر احتمال میرود بهاءالدوله یا پسرش سلطان -
الدوله یا مجدد الدوله باشد . ظاهرآ بجز شاهنامه تصنیفی ندارد و این نشان انهمانک
و استغراق در گفتن شاهنامه هست . نامه‌ای بنام یوسف وزلیخا را به او نسبت
میدهد که به هیچ وجه به پایه فصاحت شاهنامه نمی‌رسد . گوئی تریاق تلغی است
که پس از نوشیدن شربت شیرین پر از گلاب به او داده‌اند . از اشعار این نامه

که نگارنده مطالعه کرده همه آثار شکستگی و نارسائی پدید است . سبک آن کاملاً از شاهنامه جداست . نه نشاطی هست و نه انبساطی ، نه تنی هست که نشار آن کند و نه روحی که فدائی آن بشود .

در آخر عمر که سروصد اهافرونشستندو حاسدان از پیر وزی خود خور سند بودند ، و سلطان محمود به امور دیگر مشغول و فردوسی را فراموش کرده بود ، به میهن باز گشت و چنانکه روایت کرده اند در ۱۰۲۰ از جهان نیک نام ولی ناکام در گذشت . اگر ولادت اورا ۹۴۰ بگیریم هشتاد سال زندگی کرد . برخی اشعار به او نسبت داده اند و در تذکره شعراء دیده میشوند ، که نه در شاهنامه هستند و نه در یوسف و زلیخا .

مطالب شاهنامه

در پنج بهره تقسیم میشوند . به این ترتیب :

۱ - خانواده پیشد ادیان بزبان اوستایی پر ادانة dhata

کیوموثر	Gaya meretan	شاهان ۱ - گیما مرتن
هوشنگ	Haosh yanha	۲ - هاوشنینها
تهمورث	Takhma urupa	۳ - تخمه اروپا
جمشید	Yima Kashaita	۴ - یما خشیتا
ضحاک	Azi Dahaka	۵ - ازی دهاکا
فریدون	Thrai Taona	۶ - ترای تاونا
منوچهر	Manush Chithra	۷ - منوش چتیرا
نودز	Naotara	۸ - نوترا
گرشاسب	Keresaspa	۹ - گرشاسب

۱۰ - اوزوا

Uzava

نامهای بالا هم‌در اوستا ذکر شده ویرخی از آنها مانند بـماخشیتا و کـرشاسپـا در ویدای هند نیز دیده میـشوند بهره دوم - دودمان کـبـان یـا کـوان (دانشمندان) سرد و دمان کـوـی کـوـاتـا یـا کـیـقادـیـس اـزاـو

۲ - کـوـی اـسن یـا اـسـرون - کـیـکـاوـس

۳ - کـوـیـا و سـروـنـه Kavihausravanah یـا کـیـخـسـرو - اـبنـهـاـدـرـاـوـسـتا

۴ - اـرـوـتـاـسـپـا Aurvataspa لـهـرـاـسـتـ، عـمـزـادـهـدـورـکـیـخـسـروـکـهـ زـمـانـیـ

برـوـلـایـتـ اـرـانـ باـآـلـانـ فـرـمـانـدـهـ بـوـدـ

۵ - وـسـتـاـسـپـا Vistaـsـpa گـشـتـاـسـپـ درـ اوـسـتـاـگـفـتـهـ شـدـهـ بـهـ وـیـژـهـ کـهـ درـ گـانـهـ

ازـاـوـ بـهـ اـحـتـرـامـ وـ تـقـدـیـسـ اـشـارـهـ شـدـهـ

۶ - وـهـوـمـنـهـ اـرـتـهـ خـشـتـرـاـ درـ شـاهـنـامـ بـهـمـنـ اـرـدـشـیرـ

۷ - هـمـایـ ،

۸ - ۹ - دـارـاـبـ - دـارـاـ اـینـهـاـ درـ اوـسـتـاـ ذـکـرـ نـشـدـهـ اـنـدـ

درـ بـهـرـهـ اوـلـ اـزـ آـغـازـ فـرـهـنـگـ اـیـرـانـیـ ذـکـرـ شـدـهـ وـ درـ بـهـرـهـ دـرـمـ اـزـ کـشـمـکـشـ
مـیـانـ آـرـیـاـ وـ نـژـادـنـ تـورـاـبـ تـفـصـیـلـ بـیـانـ مـیـکـنـدـ قـهـرـمـانـ تـورـانـ قـرنـ رـسـینـ (کـهـ درـ
اوـسـتـاـ اـزـ اوـاـشـارـهـ شـدـهـ) وـ رـسـتـمـ پـورـزالـ (کـهـدـرـاـوـسـتـانـیـسـتـ) درـ اـینـ بـهـرـهـ اـشـعـارـ
فرـدوـسـیـ بـهـ اوـجـ فـصـاحـتـ وـ روـانـیـ وـ نـشـاطـرـسـیـدـهـ وـ فـرـدوـسـیـ هـمـ کـمـالـ شـاعـرـیـ
وـ عـقـمـ فـکـرـ وـ اـحـسـاسـ مـیـهـنـ پـرـسـتـیـ خـودـ رـاـ نـشـانـ دـادـهـ وـ بـرـتـرـیـ خـودـ رـاـ درـ بـیـانـ
مـثـنوـیـ رـزـمـیـ ثـابـتـ نـمـوـدـهـ اـسـتـ

- (درـ بـهـرـهـ سـیـوـمـ) اـینـ عـصـرـ سـهـ تـنـ شـاهـانـ هـسـتـنـدـ یـکـیـ لـهـرـ اـسـبـ وـ دـیـگـرـ
رـسـتـاـسـپـ یـاـ گـشـتـاـسـپـ وـ بـهـمـنـ اـرـدـشـیرـ وـ عـصـرـ کـشـمـکـشـ دـیـنـیـ اـسـتـ . کـیـشـ اـیـرـانـیـانـ
ازـ آـمـوزـشـ دـیـوـیـسـنـیـ یـاـ سـتـارـهـ گـانـ وـ مـظـاهـرـ پـرـسـتـیـ درـ آـمـدـهـ ، بـهـ کـیـشـ زـرـدـشـتـیـ
وـ اـهـوـرـمـزـدـیـ یـاـ مـزـدـاـیـسـنـیـ درـ مـیـ آـیـدـ وـ عـصـرـ بـسـیـارـ مـهـمـیـ هـسـتـ کـهـ بـهـ اـقـضـایـ

زمانه و نبودن معلومات کافی در آن رشته ، فردوسی نتوانست ، چنانچه شایسته بود، بیان کند و در این زمینه مشنی رزمی هند بنام مهابهارت بر شاهنامه با مشنی رزمی ایران بر تری دارد ، زیرا که مقدس ترین و برترین فلسفه اخلاقی هند ، در آن ذکر شده .

حکایت عشق ناهید ملقب به کتابیون دختر قیصر روم و به گشتاسب در اوستا ذکر نشده ولی زمان هخامنشیان حکایت مرغوب و مطلوب ایرانیان بود. از نویسنده معروف بنام خرس (Charas) از مردم ولایت می‌لین (Mytilene) که در سده چهارم پیش از میلاد میزبانست نوشته‌ای هست که مینویسدند زدایرانیان عصر هخامنشی حکایتی بسیار مرغوب به شعر گفته شده بود و مردم آنرا میخوانند و بر ساختمانها و گرمابه‌ها نقش شده بود و مختصراً آن حکایت چنین بود که به زریادرس (زریبر) نام شاهزاده ایران را اوداتس (هداد) به خواب دید و غاییانه بر او فریفته شد و سرانجام همسر او گشت . زریادرس (Zariadres) در قفقاز حکمران بود و هم چنان پدر ناهید ، در شاهنامه قهرمان این حکایت بجای زریادرس یازریبر برادر او گشتاسب است که از پدر رنجیده به روم (قفقاز) فرار میکند و در آنجا متزدی میزبانست که از بخت خوش او را ناهید یا کتابیون دید و پستنید و با او برخلاف میل پدر ازدواج نمود .

گشتاسب در سرودهای گاتا و در شاهنامه

آنچه زرتشت در سرودهای گاتا فرموده با آنچه مورخین ایران نوشته و دقیقی در شاهنامه گفته است ، کاملاً عکس یکدیگرند در گاتا زرتشت و ستاسبها (گشتاسب) را پادشاه دیندار و پرهیزگار معرفی کرده و در حق او دعا کرده که اهورمزدا او را کامیاب و موفق سازد زیرا او یاور زرتشت و مؤمن خالص

به آموزش مگانی زرتشتی و آورنده امنیت و یابنده دانش است و بر عکس آن در شاهنامه گشتاسب شهزاده سرکش ، بوالهوس و آواره هست . از پدر تاج و تخت میخواهد و چون نمی یابد ، میرنجد و به کشور خارج از ایران میرود و در آنجا به زحمت و مرارت مبتلا میشود ، در شاهنامه میفرماید : بزبان گشتاسب به جز رنج و سختی نه بینم زده
 پراکنده بر جای تریاکث و زهر مگر زندگانی دهد کردگار
 که بینم یکی روی آن شهریار دگر چهر فرخ برادر زبر
 بگویم که گشتم من از تاج سیر بگریم که بر من چه آمد زبخت
 همی تخت جستم که گم گشت بخت ولی در اوستا او گشتاسب یگانه شاه دوره کیان است که به کیش زرتشتی گروید و در انتشار آن کوشید در شاهنامه نتیجه تغییر کیش جنگ ارجاسب شد ارجاسب که پیرو سرسرخت کیش دیویسی است با گشتاسب رزم نمود و در رزم اول بر او چیره گشت و بسیاری از ایرانیان که میان شان فرزندان و برادر و خویشان گشتاسب بودند کشته شدند و ایرانیان شکست خوردند ولی در انجام اسفندیار پیروز شد و ارجاسب بدست اسفندیار کشته شد و کشمکش دینی به پایان رسید .

رزم اسفندیار و رستم

هم چنانکه گشتاسب از پدر تخت و تاج خواست ، و سرانجام ازو بگرفت اسفندیار نیز پس از پیروزی بر توران و خدمت به دین زرتشت ، شاهی را از پدر خواست ، و پدر حاضر نشد که از تخت کناره گیرد و چون خواهش از اسفندیار مکرر شد و پوزش و عقب انداختن خواهش او سودی نه بخشید ، گشتاسب از پرسش خواست که رستم قهرمان بزرگث و بازنشسته ایران را

گرفتار کند و دست بسته نزد او بیاورد و تاج و تخت را بباید. فردوسی میفرماید
گشتناسب به اسفندیار گفت :

اگر تخت خواهی زمن باکلاه
چو آنجراسی دست رستم به بند
بیارش به بازو فسکنده کمند
پیاده دواش بدین بسارگاه
بیاور کشان تا به بیند سپاه
اسفندیار هر چند از جانب رستم پوزش خواست، و خدماتیکه او به
ملت و دولت ایران نمود، به پدر یاد آوری کرد ولی پدر قصدش دفع کردن
پسر بود. یکپا ایستادکه یا فرمان مرا عملی کن یا از تخت و تاج دم مزن
سوی سیستان رفت بساید کنون
به کار آوری زور و بند و فسون
بر هنه کنی تیغ و گوپال را
اسفندیار از هوسيکه به تخت و تاج داشت، ناچار تصمیم گرفت که به
فرمان پدر تسليم گردد. برای خدا حافظی نزد مادر رفت. مادر چون قصداو
را دانست به زاری او را پند گفت :

مده از پی تاج سر را به باد
پدر پیر سر گشت و برنا توئی
مرا خساکسار دو گیتی مکن
پند مادر تأثیری نداشت، اسفندیار به سیستان رفت و به دست رستم
کشته شد. در این حکایت، چند چر اهستند که پاسخ میخواهد : البته خطاب
به دقیقی نیست زیرا او گوینده گفته دیگران است و حق نقل قول را بجا آورده.
(۱) چرا؟ گشتناسب که در اوستا و گاتا، پادشاه بزرگوار، مجاهد
دین زرتشت، مؤمن بالک، آورنده امن و آسایش، هم مانند سروش ایزدی،
واما ناگهان فریبنده و مرد ستمکار و بی عاطفه میشود.
(۲) چرا؟ جا ماسب دانشمند که مؤمن به کیش زرتشت، پیشگوئی

میکند که اسفندنار به دست رستم کشته خواهد شد و چون گشتاسب بادانستن پیشگوئی او را به سیستان میفرستد از فرستادن اسفندیار به کام اژدها منع نمیکند (۳) چرا تورانیان که پس از کشته شدن افراسیاب زبون و بیچاره بودند ناگهان کارشان به جائی میرسد ، که ارجاساب شاه توران از گشتاسب شاهنشاه ایران باج میگیرد ، و زردشت منع میکند (۴) چرا گشتاسب و اسفندیار ، در زندگی پدر ، از او تاج و تخت میخواهند . خواهشی است که در سرتاریخ ایران دیده نمیشود . چنین اندیشه ، در ذهن گوینده ، از کجا آمده ؟

نام هما دفتر اردشیر و همسر شدن او با پدر ، فکری است که از منابع خارجه ایران رسیده و نامدار اب و دارا یقیناً از مورخین یونانی گرفته شده‌اند . پس از دودمان دانشمند و قهرمان کیان ، فردوسی به چند بیت شهنشاهی اشکانیان که به افتخار بر ایران شاهی کردند به پایان میرساند و البته کوتاهی از فردوسی نیست بلکه از موبدان منتصب و شاهان ساسانی است که نمی‌خواستند اثر نیکی از رقبای خود در تاریخ به یادگار بماند عصر ساسانیان که به عصر اسلام پیوسته میشود ، عصر پر افتخار ایرانیان است . و فردوسی با کمال مهارت و دانش ، زندگی آن عصر را چنان نشان داده و مجسم ساخته ، که خواننده احساس میکند که در آن عصر زندگی میکند ولی واقعات تاریخی را افسانه‌وار گفته و در آخر از جنگ عرب و ایرانی و شکست یزدگرد و مآل کار او میتوانست به تفصیل و بصورت تحقیق بگوید و نتوانست بگوید . ممکن است ، آگاهی او در آن ضعیف بوده یا نمی‌خواسته از سبک حماسه گوئی خارج گردد .

جغرواییا یا شهر و زمین شناسی شاهنامه

جغرواییا شاهنامه ، و دیگر داستان سرایان آن عصر ، اصلاح نمیتوان جغرواییا گفت . شهرها و کشورها دریاها و کوهها ، هیچ بهم ارتباط ندارند فاصله میان آنهایی ربط است . جاهای بسیار دور بهم . بسیار نزدیک و نزدیک دور میشوند - شمال جنوب و جنوب شمال میگردد . رستم چون سنگ از روی چاه بیژن بر میگیرد و پرتاب میکند ، مانند شهاب ثاقب میپرد تا در پیشه چین سرازیر میگردد .

قهرمانان مرد در شاهنامه

با ایستی به صفات زیر آراسته باشند : -

میهن پرست ؛ مطیع به فرمان پادشاه . یاور نیازمندان ، دستگیر بی چارگان کرار غیر فرار ، با شهامت بزرگوار ، با عزت نفس ، با غیرت ، تسلیم به مشت ایزدی ، با نشاط ، با امید ، دلیر ، ماجراجو ، با حوصله بلند ، راست و فداکار ، مگر در حین نبرد چنانچه گفته عرب هست (الحرب خدعة) میتوانست حیله به کار برد و دشمن را غافلگیر کند قهرمانان فردوسی به برخی یا به اکثر صفات بالا معرفی شده اند . آقای ارنالد ، شاعر شیرین گوی انگلیسی دوست نداشت که رستم سه را زمین خورده را مهلت ندهد و بکشد یا به دروغ به سه را بگویید که او رستم نیست زیرا به عقیده او آنچه خوب است باید در همه حال خوب باشد . دروغ بد است و در همه حال بد است ولی به آئین شرقیها در زمان خطر بنابر مصلحت ناروا روا میشود . رستم را چون سه را

بر زمین زد حیله به کار بردو به او گفت بار اول مغلوب را نباید کشت ولی چون او سه راب را بر زمین افکنند مهلت نداد و کشت دیگر اینکه سه راب مکرر نام او را پرسید و رستم آشکار نکرد گودرز هرگاه بر پیران و یسه چیره گشت به کین کشته شدن پسرانش خون اورا به کف گرفت و آشامید که دور از شهامت و جوانمردی بود.

قهرمانان زن

بایستی به صفات شکیبائی و وفا و شهامت و تدبیر و دلیری و ضمناً به خصوصیات زنانه و مهربانی و غمگساری و همدردی آراسته باشند، از آنها:

نخستین رودابه (را و دابه و هو دارنده اندام یا روی زیبا) دختر مهرباب (مهرب + آپا) و همسر زال پور سام دارنده زیبائی زنانه، با شهامت و وفا و عفت ذکر شده، و او مادر رستم است

(۲) تهمینه (نیر و مند) دختر پادشاه سمنگان، مادر بسیار مهربان، دوشیزه با جسارت، که شوی را خود خواستگار شد و نیمه شب با کنیز به حجره ایکه رستم در خواب بود رفت و او را بیدار کرد.

از او رستم شیر دل خیره ماند براو بر جهان آفرین را بخواند

و پرسید کیست واژ بهر چه نیمه شب نزد او آمده تهمینه گفت:

یکی دخت شاه سمنگان منم ز پشت هژبر و پلنگان منم

ترایم کنون گر بخواهی مرا نبینند همی مرغ و ماهی مرا

و دیگر (۳) سودابه (سوته + و هو) دختر پادشاهها ماوران (حمیران) باوجود بیگانگی نزاد چون همسر کیکاووس شد و کیکاووس را پدرش

خواست به حیله تباہ سازد ، او را به مهمانی دعوت کرد و کیکاووس آماده شد
که دعوت را به پذیرد ولی عروس به او گفت : -

کین رای نیست ترا خود به مهمانیش جای نیست

نرا بی بهانه به چنگ آورد نباید که با سورجنج آورد

و دیگر (۴) منیزه دخت افراسیاب ، همسر با وفا و فداکاری که چون
افراسیاب همسرش را در چاه زندانی کرد ، او گدائی مینمود و به گدائی آنجه
می یافت برای شوهر در چاه می افکند و هم چنین فداکاری کرد تا رستم برای
رهائی همسرش به توران آمد و رستم را رهنما گشت .

و دیگر (۵) فرنگیس دخت افراسیاب به لهجه اوستائی و سپا فریاد (عزیز
همه) فداکار و جان نشار همسر بود .

و دیگر (۶) گرد آفرید ؛ دوشیزه و دخت مرزدار ایران و توران دلیر
و با شهامت و با عزت نفس و میهن پرست که با مبارزی مانند شهراب گل آویزشد
و از دژ پدرش دفاع کرد و در انجمام به سلامت از دژ خود پدر و خویشان را
به جای محفوظ برد .

و دیگر (۷) گلنار گنجور ارتیان ، واپسین شاه اشکانی که بر اردشیر
بابکان دل باخت و او را که در پای تخت شاه اشکانی درمانده بود ، رهنما گشت

از ایوان بیامد بکردار تیر بیاورد گوهر برارد شیر

به پوشید خفتان و خود بربنست یکی تیغ زهر آبداده بدست

همان ماه رخ بر دگر بار کی نشستند و رفتند یکبارگی

تا به مرز فارس رسیدند و از زندان ارتیان رهائی یافتند .

و دیگر (۸) گردیه بانو خواهر بهرام چوبین زن دلیر و با تدبیر میهن -

پرست ، صمیمی به پادشاه که چون برادرش خواست بر پادشاه وقت خسرو
پرویز عاصی گردد و سرداران زیر دست به جای اینکه مانع گردند از او

چاپلوسی نمودند، آنها را نکوهش نمودو به برادر چنین گفت: -

مکن آز را بر خرد پادشاه
که دانا نخواند ترا پارسا

اگر من زنم پند مردان دهم
به بسیار سال از برادر که هم

و چون بهرام شکست خورد و بسوی ترکان فرار کرد و به آنها پناهنده

گشت و بعد کشته شد گردید که با او بود بسوی ایران تاخت و تبرک نام سردار ترک

او را تعاقب کرد تا به اورسید، خواست او را بازدارد و به توران باز گرداند

گردیده با اندک همراهان که داشت مردانه مقاومت نمود و نزد او دلیرانه رفت

که بر شیر در نده اسب افکنم
به او گردیده گفت اینک منم

یکی سوی رزمت گرا ایش کنم
کنون من ترا آزمایش کنم

همان امر اخود پسندی تو شوی
گرم از در شوی یابی بگوی

و به این شرط که اگر تبرک او را مغلوب کرد، همسرش بشود برای جنگ

تن به تن آماده شد.

یکی نیزه زد بر کمر بند اوی
که بگذاشت خفتان و پیونداوی

ز زین اندر افتاد و شد سرنگون
شد آن ریگ ریز اندر ش جوی خوی

و دیگر (۹) پوران دخت دختر خسرو پرویز، نخستین شاه بانوی ایران که

به فرزانگی و سیاست و کفایت معروف شد و به این ترتیب فردوسی در شاهنامه

نشان میدهد که در زمان پر آشوب و هرج و مر ج او که زن بود قابایت واستعداد

خود را بهتر از مردان به ثبوت رسانید و پس از او خواهرش آزرمی دخت

بر تخت ایران نشست و اگر او را مهلت میدادند و سرداران خیانت نمیکردند

و باهم کشمکش نداشتند، شاید کارهای بر جسته مینمود. زن در عصر ساسانی

مانند مرد به نخچیرگاه میرفت و شکار مینمود و ورزشهای لشکری و هنرهای

سر بازی را از خود نشان میداد.

بزدگترين قهرمان شاهنامه -

رستم نه تنها دلیر ترین قهرمان شاهنامه هست بلکه مظہر شہامت و شرافت و اصلة نژاد ایرانی است که فردوسی در ذات او جمع کرده از جمله : -
دستگیری : - گرگین میلاد (مهرداد) به فرمان کیخسرو زندانی شد ، و نیز تووس نودز و هردو به رستم رو آوردند و ازا و باری خواستند و از زندان به پاری او آزاد گشتند .

فریبرز خواست فرنگیس مادر کیخسرو را ازدواج کند به رستم رو آورد و با او نزد کیخسرو و فرنگیس رفت به سفارش رستم خواهش او پذیرفته شد. تربیت شاهزادگان : - یکی سیاوخش پسر کیکاووش که شهزاده باعفت و دیانت و شهامت درآمد و دیگر بهمن اردشیر پسر اسفندیار که شهنشاه ایران گشت.

بگوهم بیندار تا بیر و شیر به بینند چنگال مرد دلیر
رستم میدانست که کاردیو واژگونه هست و هم چنان شد. اکوان او را
به دریا پرتاب کرد

عزت نفس : - رستم زخم شمشیر و گرز را متحمل میشد ولی توهین را متحمل نمی شد . چون کیکاووش به او تندي کرد و ناملايم گفت و پر او پر آشت

رستم از در بار در آمد ، و راه سیستان را پیش گرفت . سرداران پی او رفتهند و هر چند التماس نمودند که از تنده کیکاووس چشم پوشد ، و باز گردد ، نه پذیرفت تا اینکه گودرز گفت از رفتن تو از لشکر گاه ایران ، مردم تصورنخواهند کرد که بسبب رنجش پادشاه است ، بلکه خواهند گفت از ترس دشمن است این سخن رستم را به غیرت در آورد و به لشکر گاه بازگشت . مطیع پادشاه بود ، اما حاضر نبود که ننگ را قبول کند بنا برین چون اسفندیار خواست به فرمان پادشاه تسلیم بدون شرط گردد ، تا او را دست بسته ، و بند به با نزد شاه ببرد گفت : -

بنده مرا دست چرخ بلند
که گفته برو دست رستم به بند
به گرز گرانش دهم گوشمال
اگر چرخ با من نیاید دوال
بلوزم همی آسمان بر زمین
که من از کمندو کمان روز کین
که روشن روانم بر این است و پس
نه بیند مرا زنده با بند کس
در نتیجه میان او و اسفندیار ، نبرد سختی در گرفت ، و سرانجام رستم پیروز شد ، و چون سر دشمن را خم شده بر قربوس زین دید به شماتت به او گفت : -

بخوردم نه نالیدم از نام و ننگ
من از تو صد و شصت تیر خندنگ
نهادی سرت را به قربوس زین
تو جور دی یکی تیر چوب گزین
بگر بد به تو مهر بان مادرت
هم اکنون به خاک اندر آید سرت
قهرمانان شاهنامه به نژاد و پاکی گوهر و شرافت خانوادگی افتخار
من از تو صد و شصت تیر خندنگ
میکرد و شرافت بایستی باشهامت و از خود کلشتنگی توام گردد زندگی رستم
در شاهنامه در هر خواننده حسن غردرهای بر می انگیزد شهرت و محبو بیت شاهنامه
از قهرمانی رستم و قهرمانی او ار اشعار فردوسی است افزار جنگ و شاهنامه
عبارت از تیر و کمان و شمشیر دکمه و نیزه و زوپین و خنجر و گرز بود ، و رستم
بروقت یکی از اینها را استعمال میکرد و در آخر کشتنی و آزمایش روئین بود .

جنبه‌های رزم و عشق

فردوسی شخص نظامی نبود ولی میدان رزم و زور آزمائی سربازان و هنر جنگی سرداران و پیش رفتن و پس نشستن و غیره را چنان نشان داده که گوئی او یکی از مبارزان کهن سال و آزموده و پخته کار است . و در این زمینه او استاد شاعران است (رجوع شود به کتاب کشور داری و جامعه ایران در زمان ساسانیان از مؤلف) .

در بیان احساس عشق و محبت ، که یک احساس پاک طبیعی است چنانچه در عشق رودابه به زال میفرماید

رودابه درد دل میکند و به کنیزان خود میگوید :

پر از مهر زال است روشن دلم	به خواب اندر اندبشه اونگسلم
دل و جان و هوشم پر از مهر اوست	شب و روز اندیشه چهر اوست
پند کنیزان - خطاب به رودابه :-	

به بالای تو ور چمن سرو نیست	چو رخسار تو تا بش مهور نیست
ترآ خود بدیده درون شرم نیست	پدر را به نزد تو آزرم نیست
که آنرا که اندازد از پر پدر	تو خواهی که اورا بگیری به بسر
که پر ورده مرغ باشد به کوه	نشانی شده در میان گزروه
رودابه ، از این پند طعنه آمیز ، به خشم در آمده ، -	

بر ایشان یکی بانگ بر زد به خشم	بتابیلدروی و بخوابید چشم
چنین گفت کای خام پیکارتان	شنبیدن نیر زید گفتارستان
دل من چو شد بر ستاره تباہ	چگونه توان شاد بودن به ماه
نه قیصر بخراهم نه فخفور چین	نه از تاجداران ایران زمین
به بالای من پور سام است زال	ابا بازوی شیر و با کتف ویال

مرا هست آرام جان و روان
بسوی هنر گشتمش مهر جوی

گرش پیر خوانند یا نو جوان
برو مهر بام نه بر روی و موی

غزل در شاهنامه

چون اشعار مثنوی شاهنامه رنگ غزل را میگیرند ، با داشتن تسلسل در کلام که لازم مه مثنوی است ، شیرینی و تنوع و روانی غزل نیز اضافه میگردد چنانچه در توصیف مازندران ، غزل وار میسراید : -

همیشه بـر و بـوش آباد بـاد
به کـوه انـدرون لـاله و سـنبل است
نه گـرم و نـه سـرد و هـمیـشه بهـار
گـراـزـنـدـه آـهـوـبـه رـاغـانـدـرون
همـهـسـالـهـهـرـجـایـرـنـگـکـاـسـتـوـبـوـی
همـیـشـهـ پـرـاـزـلـالـهـ بـیـنـیـ زـمـینـ
همـیـشـهـ پـرـاـزـلـالـهـ بـیـنـیـ زـمـینـ
بهـهـرـجـایـبـازـشـکـارـیـ بـهـ کـارـ
زـدـبـنـارـ وـدـبـیـ وـاـزـخـوـاستـهـ
همـانـنـامـسـدارـانـزـرـینـ کـمـرـ
تـلـمـیـحـمـاتـ وـکـنـایـهـ وـتـشـبـیـهـاتـ شـاهـنـامـهـ وـاضـحـ وـگـیرـنـدـ وـهـرـگـاهـ بـهـمـبـالـغـهـ
مـبـپـرـداـزـدـ کـمـتـرـ اـزـ ظـهـبـرـ قـارـیـبـیـ نـیـسـتـ ،ـ چـنـانـچـهـ مـیـگـوـیـدـ درـمـیدـانـ نـبـرـدـ گـرـدـ وـ
خـاـکـ بـهـ اـنـدـاـزـهـاـیـ بـلـنـدـ شـدـ کـهـ «ـ زـسـمـ سـتـورـانـ درـآـنـ پـهـنـ دـشـتـ -ـ زـمـینـ شـشـ شـدـ
وـ آـسـمـانـ گـشـتـ هـشـتـ ».ـ یـاـ چـونـ سـنـگـ اـزـ روـیـ چـاهـ بـیـژـنـ بـلـنـدـ کـرـدـ وـ پـرـتـابـ
نمـودـ «ـ بـیـنـدـاـخـتـ بـرـ بـیـشـةـ شـهـرـ چـینـ -ـ بـلـرـزـیـدـ اـزـ آـنـ سـتـگـ روـیـ زـمـینـ ».ـ
فرـدوـسـیـ مـانـنـدـ دـیـگـرـمـؤـرـخـینـ اـیـرانـ ،ـ اـمـتـیـازـیـ مـیـانـ یـونـانـ وـ رـومـ نـمـیـگـذـارـدـ

در جایی یونانی رومی و جای دیگر رومی یونانی است . به نظر وی دین مسیح بسیار زودتر از خود مسیح وجود داشت یعنی در زمان گشتناسب که اگر بود شاید هزار سال پیش از مسیح بود . اوستا نیز پیش از ظهر زردشت خوانده میشد . رستم به کین سیاوخش به توران لشکر کشید و افراسیاب بگریخت و به جایی دورتر از کشور خویش پناهنده شد . رستم هفت سال در توران ماندو چون به ایران باز گشت ، افراسیاب نیز به جای خود آمد ، وهم چنان پادشاه مقندر و نیرومند بود که مکرر بر ایران می تاخت و گاهی چیره میشد و زمانی شکست می خورد . رستم با وجودیکه هفت سال در توران ماند ، اثری از کیخسرو نیافت . شاهپور دوم ، در شکم مادرش بود . و بسبب نداشتن برادر ارکان دولت ، تاج شاهی بر شکم مادرش گذاشتند . و او از زمان ولادت تا رحلت ، قریب هفتاد سال پادشاه بود . ولی بعداً می بینیم که او برادری از خود کوچکتر یا بزرگتر داشت ، که بعداز او بر تخت نشست . قهرمانان شاهنامه هرگاه حریف سخنی می یافتد احتیاط می کردند و نام خود نمی گفتند ، و اگر حریف ناتوان بود ، خود را به او آشنایی نمود . گرفتن کین لازم بود گرچه از خویش نزدیک مانند پدر بزرگ باشد . افراسیاب سیاوخش دامادش را کشت ، و پسر سیاوخش ، کیخسرو کین پدر را از پدر بزرگ یعنی افراسیاب بگرفت . بانیا جنگ های طولانی کرد ، هزارها سرباز و صدها سردار لشکر کشته شدند تا کین کشته شدن ، سیاوخش گرفته شد . این رسم عشیره بود چه در ایران و چه در ممالک دیگر . میگویند ، چون سر حضرت حسین ابن علی ، نزد یزید بن معاویه آوردند ، اشعاری از خود یا از شاعر دیگر که مناسب وقت بود برخواند . از جمله : لست من خندف ان لم انتقم . من بنی احمد ماکان فعل یعنی از نزاد خندف نباشم اگر انقام (بزرگان خودم) را از نژاد احمد (پیغمبر ص) نگرفته باشم .

قهار مانان فردوسی ، به اویژه رستم خدا پرست و معتقد به ناپایداری زندگی
تنی و لذات دینوی بودند . در پیروزی و شکست ، خداوند ، از یادشان نمی‌رفت
بایستی شداید سختیها را تحمل کنند و با همت باشند و مثال آن در هفت خوان
rstم و اسفندیار می‌یابیم . بگفته فردوسی در دنیا مرد گهی پشت زین و گاهی
زین به پشت است . هردو را باید یکسان به پنیرد . داستانها و حالت تیر زنی
و کشتی ، در شاهنامه تکرار شده‌اند ، مثلاً برادران فریدون بر او از کوه‌پاره
سنگ می‌غلطانند که کشته شود و هم‌چنین کار بهمن پسر اسفندیار می‌کند که بر
rstم سنگ می‌غلطاند . و حالت تیر زدنrstم به اشکبوس و تیر زدن بهرام
چوبین تقریباً یکسان است

سبک شاهنامه

شاهنامه روان و فصیح و شاهکار مثنوی رزمی است . هنر شاعر در این
است که اندیشه او در اشعارش مجسم شود و خواننده متأثر گردد و از خواندن
یا شنیدن خسته نشود . الفاظ عربی کم دارد و آنچه دارد به نظر میرسد برزبان
مردم ایران به رنگ فارسی در آمده بودند . در برخی اشعار که لفظ عربی
می‌یابیم میتوان بجای آن لفظ فارسی گذاشت که شعر از تقطیع نیافتد . تشبيهات
فردوسی دلبذبر و هم‌چنان کنایه واستعاره صنایع تجنبیس و تشبیه و اشتقاق و
تجانس حروف که به انگلیسی Alliteration (تجانس آواز) گفته می‌شوند
چون تیر و تیغ و نان و نمک داد و دین ، شهد و شیر ، عود و عنبر فراوان دیده
می‌شوند و نیز لف و نشر و مبالغه شاعرانه که لازمه مثنوی رزمی است در آن
زیاد دیده می‌شود و این است نمونه‌ای از آن :

تجنیس

چو بر گاه باشد ز را فشان بود
اگرچه گل از گل ستوده تر است
به و گل ننگر دانکه گل خوازه است

الفاظ هم آواز

دل دام و ددشد پر از داغ و درد
بر تارک ترک ترک (خود)
ناهاید با او بتایید روی
گرفت آن زمان دست دستان بدست
مشوبد گمان از بد بد گمان
چو بر زد ز خر چنگ چنگ آفتاب
استعاره سرو = اندام راست و موزون - ماه = چهره زیبا - تاج
مشکین = موی سر - عناب - بسد - بیچاره = لب سرخ
نرگس = چشم - کافور = سفید - ننگ = سپاه
به روز نبرد آن یل ارجمند
برید و درید و شکست و به بست
دیگر از خصوصیات آن عصر استعمال اندر به جای در و اندرون به
جای درون و (می) به فاصله چون : -
که می بوی مشک آیداز جو بیار
کنون خورد باید می خشکگوار
فروزندهی لشکر و کشورند
کجا شیر مردان چو چنگ آورند

وایدون بمفهوم چنین و ایدر - اینجا و سلیح و رکیب بجای سلاح و رکاب و دیگر و سه دیگر بجای دوم و سیوم واش ، مفعول به مفهوم فاعل چون « گرفتیش فش و یال اسب سیاه » ز خون لعل شد خاک آورده گاه سکون متحرک چون به خورشید روشن روان ز ریر - بجای پدرم آن گرانمایه شیر پدر مادرش بجای پدر مادرش

و او عاطفه در ابتدای مصروع : - چه باید ترا جنگ کابلستان و یا جنگ ایران و زابلستان شد بجای شود : چنین گفت رستم به رهام شیر که ترسم ز خشم شد از کار سیر . بپور اسب بمفهوم سردارده هزار سوار که بزرگترین رتبه نظامی و اعیانی بود و با کلمه بپور اسب ، کلمه هزار نیز می افزاید .

مدارج تاثر و افسردگی بر بنای نزدیکی خویشی

فردوسی در مرگ شهراب نشان میدهد که افسردگی پدر در مرگ پسر شدیدتر از افسردگی پدر بزرگ است و هم چنین اندوه مادر نسبت به مادر بزرگ . جسد شهراب را چون رستم به سیستان آورد و بر روی مادر و پدرش گشود چون تهمینه مادر شهراب از کشته شدن پسر آگاه شد در اندوه امتیاز دارد .

زاری رستم بر جسد پسر :-

سر افزار و از تخمه‌ی پهلوان
که فرزند کشتم به پیران سرا
جز از خاک تیره مبادا نشست
سزاوارم اکنون به گفتار سرد
دریغ آن رخ و بربز وبالای تو
ز مادر جدا وز پدر داغ دل

همی گفت ای نبیزده جوان
کرا آمد این پیش کامد مرا
بریدن دو دستم سزاوار هست
کدامین پدر این چنین کار کرد
دریغ آن همه مردی و رای تو
دریغ این غم و حسرت جان گسل

و زاری زال پدر بزرگ : -

فرو د آمد از اسب زرین لگام
ز تابوت زر دوز بر کرد سر
که سه را ب گرزگران بر گرفت
زبان پر ز گفتار سه را ب کرد

ز چشم روان جوی خوناب دید
همی بر کشید از جگر باد سرد

ز تیغ پدر خسته گشت و بمرد
به زاری بر آن کودک نا رسید
زمان تازمان زوهی رفت هوش
به انگشت پیچید و از بن بکند
همی موی مشکین به آتش بسوخت
کجایی سرشته به خاک و به خون
به خاک اندرون آن تن نامدار
همی زد کف دست بر خوب روی
پس از مرگ سه را ب سالی به زیست
این است ، حد بیقراری و اظهار رنج که مخصوص به مادر است و

چو تابوت را دید دستان سام
تهمن به زاری به پیش پدر
همی گفت زال اینت کاری شگفت
همی گفت و مژگان پراز آب کرد
زاری رودابه بر نوه : -

چو رودابه تابوت سه را دید
به زاری همی مويه آغاز کرد

زاری مادر (تهمنه) :

به مادر خبر شد که سه را گرد
خروشید و جوشید و جامه درید
بر آورده بانگ و غریبو و خروش
مر آن زلف چون تاب داده کمند
به سر بر فکند آتش و بر فروخت
همی گفت کی جان مادر کنون
غريب را سیر و نزند و نزار
همی گفت و می خست و می کند موی
به روز به شب مویه کرد و گربست
فردوسي مدارج احساسات و اندوه را به خوبی نشان داده است

مدادج پند و اندرز

اندرز دوست‌صمیحی غیر از اندرز مادر است ، پیران ویسه ، پسر عم ، و سپه سالار وزیر افراسیاب بود و بروقت اورا اندرز میکرد و اندرز او حکیمانه بود ، گیوپدر بیژن نیز اندرز میکرد ولی عبارت اندرززاو ، حکمت و دانش نیست ، بلکه علاقه و عشق است و هم‌چنان کتابیون به پرسش اسفندر اندرزمی کندواز هر لفظ اندرز علاقه مادرانه پدید است . شاهان چون تاج گزاری میکردند ، و در نقط تاج گزاری ، ضمناً اندرز مینمودند و البته اندرز آنها آمرانه و شاهانه میشد و اندرزهای شاهنامه هم مانند به اندرز هند و یونان و عرب دیده میشود .

داستان بصورت نمایش

از داستانهای شاهنامه ، داستان رودابه و زال ، بیژن و منیژه ، خسرو و شیرین ، سهراب و رستم را میتوان به صورت نمایش نامه در آورد چنانکه شادروان حسین کاظمزاده داستان رستم و سهراب را در پنج پرده در آورده . پانصد و هفتاد و سه بیت از آن از شاهنامه نقل شده و یکصد و سی و هشت را آقای کاظمزاده از خود افزوده است و نیز پرفسور آرنالد (استاد انگلیسی) داستان سهراب و رستم را ترجمه کرده و ترجمه او مانند ترجمه رباعیات عمر خیام از شاعر معروف بنام فتنز جرالد (انگلیسی) است یعنی فکر فردوسی را به سلیقه انگلیسی در آورده . و هر کجا عبارت شاهنامه را هم رنگ سلیقه خود ندیده ، تغییر داده . مثلاً در شاهنامه چون بار نخستین در کشتن سهراب بر رستم چیره میشود و رستم به عنرائیکه بار اول اگر یکی مغلوب شد باید آزاد گردد که بار دوم

بخت آزمائی کند و اگر بار دوم تیز مغلوب گشت سزاوار کشته شدن است و به این بهانه از چنگ سهراب رهایی یافت ولی بار دوم او بر سهراب چیره شد و بنابر گفته خودش بایستی سهراب را رها کندتا دوباره بخت خودرا بیازماید ولی نکرد و او را کشت . اینگونه حیله جنگی در خاور روا ولی در مغرب زمین ناجوانمردی شمرده میشد . بنا برین پروفسر چنین تغییر داد که هرگاه رستم با شمشیر بر سهراب حمله آورد ، بی اختیار به رسم مبارزان نام خود را بلندبر گفت و سهراب نام پدر را شنیده غافل گشت و شمشیر رستم بر او فرود آمد و او را بر زمین افکند . بعد رستم دانست چه اشتباه بزرگی کرده و سهراب نیز دانست که کشنده‌ی او پدرش هست . و هم چنین است داستان گشتناسب و کتابیون و بیژن و منیزه که میتوان بصورت نمایش نامه در آورد .

بیژن و منیزه

از داستانهای مرغوب عصر فردوسی است که آنرا شنیده ضمیمه شاهنامه نموده هم رنگ آن در هند و چین نیز گفته شده و معلوم نیست نخستین گویند کیست و از کجاست (رجوع شود به نامه قهرمانان ایران باستان از نگارنده) به گفته فردوسی ، شبی بی خواب شد و کنیز کش را خواست که به او داستانی بگوید و مشغول سازد . میفرماید :

نه بهرام پیسا نه کیوان نه تیر
بسیع گذر کرد بر پیشگاه
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
یکی فرش گسترده از پر زاغ
چو مار سیه بسار کرده دهن
تو گفتی به تیر اندر آندوده چهر

شبی چون شبه روی شسته به قیر
دگر گونه آرایشی کرد ماه
شده تیره اندر سرای درنگ
سپاه شب تیره بر دشت و راغ
نموده به هر سو به چشم اهرمن
چو پولاد زنگار خورده سپهر

کجا موج خیزد روزی‌سای قار
نو گفته شدستی به خواب اندر ون
زمانه زبان بسته از نیک و بد
یکی مهربان بودم اندرا سرای
در آمد بت مهربانسم به بساغ
مرا امشب این داستان باز گوی
بخوان داستان و بیفزای مهر

چنان گشت باغ و لب جویبار
شهر اندر آن چادر قیر گون
نه آوای مرغ و نه هرای دد
بدان تنگی اندر به جستم زجسای
خروشیدم و خواستم زو چراغ
به آن سروین گفتم ای ماهروی
بگفتم بیا ای مه خوب چهر

ابوالنجم فرزند کوس دامغانی

متخلص به منوچهری - به این تخلص دو تن در تاریخ ادبیات ایران ذکر شده‌اند. یکی از آن بنام شمس الدین احمد است که لقب شصت گله داشت و مرد ژروتمندی بود. میان این دو تن برخی امیاز نگذاشته‌اند. منوچهری دامغانی تخلص خود را از منوچهر فلک‌المعالی پسر کابوس گرفته و او گذشته بر ادبیات ایران از علم پزشکی و حکمت و ستاره‌شناسی نیز آگاه بود. دیوان او تخمیناً سه هزار بیت دارد و او در اواخر سلطنت به دربار سلطان محمود راه یافت و پس از رحت او در خدمت سلطان مسعود بود. بنابرین از درباریان مسعود شمرده می‌شود. از ادبیات عرب نیک اطلاع داشت. ازاوست : - «می‌بُسی دیوان شعر نازیان دارم ز بر»

امره القیس ولید و اخطل واعشی و قیس

بر طلله‌ها نوحه کردندی ویر رسم نلی

شاعری عباس کرد و حمزه کرد و طلحه کرد

جعفر و سعد و سعید و سیدام القری

آنکه گفت است «اذننا» آنکه گفت «الاهی»
آنکه گفت السیف اصدق آنکه گفت ابلی الهوی

در توصیف بهار

نمونه ای از اشعار او :
وقت بهار است وقت ورد مورد
گپتی آراسته چو خلد مخلد
گپتی فرتوت کوژ پشت دژم روی
بنگر نا چون بدیم گشت و مجرد
برنا دیدم که پیر گردد؟ هر گز؟
پیر ندیدم که تازه گردد امرد؟
نرگس چون دلبریست سرش همه چشم
سر و چو مشوقه ایست تنش همه قد
لاله گوئی چو طفلکی است دهن باز
لبش عقیقین و قعر کامش اسود
سوسن چون طوطی بسد منقار
باز به منقار از زبانش عسجد
نرگس چون ماه در میان ژریا
لاله چنان در کسوف گوشة فرقد
بلبل بر گل بسان قول سرایان
یایش دیبا و وخیز رانها وزید؟
عسجد تخلص یکی از شاعران در بار محمود و نیز بمعنی مروارید :

توصیف شب

شبوی گیسو فرو هشته بدامن
به کردار زنزنگی که هر شب
شبوی چون چاه بیژن تنگ و تاریک
پلاسشن معجر و قیریش گرزن
بوزاید کودکی بلغاری آن زن
چو بیژن در میان چاه او من

ستارگان

ثربا چون منیژه بر سر چاه
همی برگشت گرد قطب جدی
دم عقرب بتایید از سر کوه
دو چشم من بر او چون چشم بیژن
چو کرد باز ن مرغ مستمن
چنان دو چشم شاهین در نشیمن

بر آمدن خورشید دیزش باران

سر از البرز بر زد قرص خورشید
چو خون آلوده دزدی سرز ممکن
بکردار چراغ نیم مرده
که هر ساعت فزون گرددش رو غن
بر آمد بادی از اقصای بابل
هیوبش خاره در و باره افکن
تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
فرو آرد همی احجار صد من

برآمد زاغ رنگ و مساغ پیکر
یکی میخ از ستیغ کوه فارن
بجستی هر زمان از میخ بر قی
که کردی گیتی تاریک روشن
خروشی بر کشیدی تندر تندر
که موی مردمان کردی چو سوزن
فرو بارید بارانی ز گردون
چنان چون بر که گل بارد به گلشن
ز صحراء سیلها برخاست هر سو
دراز آهنگ و پیچان و زمین کن
در پاسخ ابن المفتر عباسی گفت «ونحن بنو العجم اولی بهما»
چو از زلف شب بازشد تابها
فرو مرد قندبل محرایها
فکنده به زلف اندرون تابها
پوشید برس کوه سنجابها
سبیده دم از بیم سرمای سخت
منوچه‌ری گذشته بر توصیف مظاهر طبیعت، راجع به باده و جشنها اشعار
دلپذیر دارد از جمله توصیف جشن مهرگان است که میگوید : -
آمد خجسته مهرگان جشن بزرگ خسروان
نارنج و نار و ارغوان آو رد از هر ناحیه
گلنارهایی رنگها شاه اسپر در چنگها
گلزارها چون گنگها بستانها چون ادویه
نرگس همی در باغ در چون صورتی از سپم وزر
و آن شاخهای مورد پر چون گیسوی پر غالیه
آن تارها بین در رده بر نارین گرد آمده
چون حاجیان در هم شده در روزگار تروبه

کردی بر آبی بیخته زر از ترنج انگیخته
خوشه ز تاک آویخته مانند سعد راضیه
بلبل بگوید این زمان لحن و سرود نازیان
قمری نگرداند زبان بر شعر «ابن طشربه»

جشن بهمنجننه

رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجننه
فرخت باد ! اورمزد و بهمن و بهمنجننه
صنایع بدیعی را شurai بزرگ‌ان عصر مانند انوری و خاقانی به اندازه‌ای
دور از فهم و پیچیده بیان کرده‌اند که اشعارشان مبهم شده و در برخی اشعار
مقصودشان را به جز خودشان ، معلوم‌دی پیدامیشوند که درک‌بکشند ولی منوچهری
در اشعار فوق به ویژه در وصف باران سبک امروزه را دارد بلکه نزدیک به
سلیقه شurai مغرب زمین است . منوچهری تخمیناً در سال ۱۰۴۰ م از جهان
در گذشت .

ابوالنصر احمد بن منصور توسي

متخلص به اسدی . هم چنانکه دو شاعر به تخلص منوچهری داریم که
برخی آنها را بگانه پنداشته‌اند ، دو شاعر به تخلص اسدی نیز می‌یابیم یکی از
آنها بنام احمد بن منصور و دیگری علی بن احمد ، پدر و پسر هستند . احمد
بن منصور دوست فردوسی بود و خصوصیت او در اشعار مناظره‌هست که مثال
آنها بزیان پهلوی یا پازند ، در مناظره درخت و بز می‌یابیم . مناظره اسدی ،
میان آسمان و زمین و شب و روز و مرد ایرانی و عرب و زرتشتی و مسلمان

و نیزه و کمان گفته شده است

نمونه مناظره میان آسمان و زمین : -

آسمان گوید : -

گفت ازگه آسمان به زمین کز تو من بهام

کم فضل از پیش و فراوان به صد کوا

از حرکت عظیم زمان را منم اصول

وز حکمته خدای جهان را منم بنا

ماوای گوی و چوگان میدان مرمرم

چوگان ز سبیم ساده و گویم ز کهر با

کرسی و عرش و لوح و قلم جمله درمن است

هم خلد عدن ایزد و هم سدره منتهی

جبرئیل با برآق ز من آمد و به زیر

سوی می آمدست به معراج مصطفی

زمین - پاسخ می دهد

گفتش زمی گهر را هم کان مکان بود

لیکن ز کان گهر به اگر چند بی بهما

آسمان :

گفت آسمان منم که ز هر دو به من تو راست

جای صاف فریشنگان پر از صفا

زمین :

گفتش زمین که جای فرشته اگر توشی

من جای انبیايم و هم جای اصفیا

آسمان :

گفت آسمان که گرتن آنان به نزد توست جانشان بر من آید کز تن شود رها

زمین،

گفتش زمین که این همه جان زی می آمده

بر من بوند باز و توانگه بوى فنا

آسمان:

گفت آسمان خدای مرا پیش از تو کرد خالق

تو پس تراستی از من و نار و هوا و ماعر

زمین:

گفتش زمین ز حیوان انسان پسین تر است

لیک او به است ار همه در داشش و دها

ابوالحسن علی پور احمدپور منصور اسدی توسی

پدر و پسر هردو دانشمند و شاعر بودند . علی اسدی پسر احمد گوینده

گر شاسب نامه : کتاب معروف است که در نه هزار بیت بر سبک شاهنامه گفته

شده و اسدی در سال ۱۰۷۲ هـ رحلت کرد .

اینکه اسدی مناظره گو و اسدی گوینده گر شاسب نامه یک تن است یا

پدر و پسر ، دو شاعر جدا گانه هستند ، تذکره نویسان اختلاف کرده اند و برخی

یک تن و بعضی جدا گانه دانسته اند . هرچه باشد: قصیده مناظره ربطی به حماسه

گر شاسب ندارد . اگر اسدی گر شاسب نامه معاصر فردوسی است زمان رحلت

فردوسی که تخمیناً در سال ۱۰۲۰ م شد ، او مردی ساله بود و بنابرین در سال

۹۹۰ م متولد شده و در سال ۱۰۷۲ به عمر هشتاد و دو سال از جهان در گذشته

نگارنده دز تأثیف بنام « قهرمانان ایران باستان گر شاسب نامه را با شاهنامه

موازنه کرده ام . ابتکاری که فردوسی در شاهنامه کرده گرچه اسدی کوشید

به آن بررسد ولی نتوانست و در میدان حمامه گوئی برحریف چیره نشد بلکه عقب ماند . گرشااسب نامه به نثر نوشته شده و نزد عموم مردم آنصر مرغوب بود و به همین سبب اسدی برای یافتن شهرت آنرا برگزید و به شعر در آورد و گرچه اشعار او بلیغ و برخی از الفاظ آن نسبت به شاهنامه به پازند نزدیکتر هستند ولی تأثیری که شاهنامه در خواننده میکنند و او را به یاد عظمت و شوکت نیاکان می‌آورد گرشااسب نامه چنان تأثیری ندارد . فردوسی داستانهای ایران باستان را چنانچه در نوشته‌ها یافت یا از دهن داستان سرایان شنید ، به رشته‌ی نظم در آورد . آنچنان را آنچنان تر کردو آن صورت تاریخی داد گرچه شاهنامه مانند گرشااسب نامه مجموعه داستانها است ولی خواننده آن را بصورت تاریخ میخواند و متأثر میگردد و گرشااسب نامه را اگر بخواند آن را بصورت افسانه میخواند و همیع گونه تأثیر میهین پرستی در آن نمی‌یابد . نام گرشااسب در اوستا که سهل است در ویدای هند نیز دیده میشود و قهرمان مشترک ایران و هند باستان است ، در صورتی که نام رستم و زال نه در اوستا هست و نه در ویدا ، از اینرو اسدی میتوانست قهرمانی او را بیشتر از قهرمانی رستم ، تاریخی کند . گرشااسب به اشعار اسدی قهرمان خیالی به نظر میرسد و کارنامه او پر از عجائب و غرائب است که خواننده احساس میکند کتابی است مانند کتاب هزار ویکش و لی رستم خیالی را فردوسی چنان جان واقعی بخشیده که خواننده او را واقعی می‌پندرد و او را یک قهرمان میهین پرست با شهامت تصور میکند . رستم از ستایش‌که از او فردوسی کرده ، نزد عموم ایرانیان محبوب گشت ولی گرشااسب نام تاریخی را محدودی میداند . در اوستا سام و نریمان از القاب گرشااسب هستند ولی در گرشااسب نامه و شاهنامه از او جدا شده‌اند . اسدی نریمان را عم یا برادر زاده‌ی گرشااسب و فردوسی از دو یکی را پدر بزرگ و دیگری را پسر گفته و بعید

نیست که از گرشااسب به بعد نریمان و سام و زال و رستم و بعد فرامرز و شهراب و بربار وارد شیر امتداد قهرمانی خود گرشااسب باشد که به نامهای مختلف و در زمانهای مختلف داستان گوها و شعر او بر اصل افزوده‌اند و طبع آزمائی نموده‌اند. گرشااسب نامه دو و پیزگی دارد که آنرا بر شاهنامه یک گونه برتری میدهد. یکی پند و اندرز است و دیگر بلاغت و نزدیکی به زبان پازند. گذشته بر گرشااسب نامه، از آثار گران بهای اسدی، فرهنگ لغات فرس میباشد که مو، د استفاده زبان شناسان و تذکره نویسان شده و بسیار اهمیت دارد زیرا الفاظی در آن فرهنگ می‌یابیم که در دیگر کتب لغت ذکر نشده‌اند. دارای بیش از ۲۷۸ لغت است و نام هشتاد تن از شعرادر آن ذکر شده. گرشااسب نامه در سال ۴۵۸ ه به پایان رسید و بنابر گفته اسدی که میگوید:-

برآمد همی بیت‌ها نه هزار دو سال اندر و برده شد روز گار
ولی اکنون در نسخه‌های مختلف از هفت تا ده هزار بیت دیده میشوند.
نمونه‌ای از اشعار گرشااسب نامه :-

گران مایه دستور شاه زمین	یکی بود سردار دنیا و دین
بد ادست داد سخنهای نفر	به من گفت فردوسی پاک مغز
در آن نامه نام نکو خواست است	به شهنامه گیتی بیمار است است
چواود رسخن چابک اندیشه‌ای	تو همشهری اورا و هم پیشه‌ای
به شعر آر خرم یکی داستان	بمان همه از نامه باستان
بکی نامه بدیادگار مهان	ز کردار گرشااسب اندر جهان
ز خوبی و زشتی و شادی و غم	ز فرهنگ و نیرنگ و دادو ستم
ز مهرو دل و کینه سازی و رزم	ز نخجیر و گرد نفر ازی و بزم
بسی دانش افزاید از هر یکی	که چون خوانی از هر دری اند کی
گمانی که چون او به مردی نبود	ز رستم همی چونکه خواهی شنود

همه کار رستم به باد آیدت
 چو از پیش گویندگان بر دگوی
 وزین در سخن یاد ناورده بود
 شده خشک بی بار و پژ مرده سخت
 مراین شاخ را نو به بار آورم
 زابر سخن در فشام بر اوی
 کشم آفرین شهنشه فزون
 که خندز خوشی بر اردی بهشت
 که هر گز نگارش نگردد کهن
 ز دانش سر شته نهاز آب و خاک
 ز معنیش رنگ و ز گوهر نگار

گراز رزم گرشاسب باد آیدت
 به شهناهه فردوسی نظر گوی
 بسی باد رزم بلان کرده بود
 نهانی بداین رسته هم زان درخت
 من ایدون ز طبعم بهار آورم
 بیاد هنر کل کفانم بر اوی
 برو میوه از دارش آرم برون
 بسازم یکی بوستان چون بهشت
 بت استان آرایم از خوش سخن
 بقانش از خردزاده وز جان پاک
 بی‌افم یکی دیبهی شاه‌وار

آنچه از بیتهای بالا استنباط می‌شود این است که قهرمانی گرشاسب در
 زمان فردوسی و اسدی مرغوبیت قهرمانی رستم را نداشت. اسدی می‌گوید
 آنچه نهان و گمنام بود من به نیروی طبعم چنان دلپذیر خواهم کرد که آنچه
 از باد مردم رفته به باد مردم باز گردد و به جای کارنامه تنی و سخنهای مادی
 من اشعارم را به افکار عارفانه و حکیمانه و مرغوب خوانندگان خواهم
 کردو البته در این هدف او کامیاب شدولی از اهمیت و محبویت شهناهه کاسته
 نشد.

پند و اندوز در گرشاسب نامه

بسیار دارد از جمله می‌گوید : -

چنان زی که مور از تو نبود به درد

نه هر کس نشیند ز تو یاد و کرد

و فردوسی فرموده : -

میزار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

و البته لطفت بیت فردوسی را بیت اسدی ندارد

اسدی گفته است :

نگر نیک و بد تا چه کسر دی ز پیش

بیابی همان باز پاداش خویش

و در قرآن مجید فرموده : -

فمن يعمل مثقال ذرة خيرآ يره

و من يعمل مثقال ذرة شرآ يره

اسدی گفته : -

چنان دان که جان بر ترین گوهر است

نه زین گیتی از گیتی دیگر است

درخششده شمعی است این جان پاک

فتاده درین ژرف جای مغایق

نه آرام جوی و نه جنبش پذیر

نه از جای بیرون و نه جای گیر

نهان از نگار است لیک آشکار

همی بر مکرر گونه گونه نگار

تن او را به کردار جامه است راست

که گر بفکند ور پیوشد رزاست

به اندک اختلاف همین گونه توصیف حکیم هندبنام کپیلا در باره‌ی روان (پروشا) کرده . چنانکه در نامه مقدس هندوان بنام بهگوت گیننا میگوید :

روان (پروشا) نه زاد و نه میمیرد و نه چون موجود شد نابود میگردد
جاوید ابدی و قدیم است. تباشدنی نیست و نه تغییر یافتنی چنانکه جامه کهنه
را تن در آورده جامه نو در بر میکنیم پروشا نیز تن فرسوده را ترک کرده بر تن
دیگر میتابد.

بیت آخر فوق مانند اساس فلسفه ایست که در هندسانکیها مینامند و مؤسس
آن چنانکه اشاره شد حکیم کپیلا بود. او عقیده داشت که روان بانفس ناطقه
که بزبان سنسکرت پروشا گفته میشود از پراکرت یا جهان تن جدا و جاوید پاینده
و پاک میماند نه در درون تن است و نه بیرون ناب او تن تاریک را روشن میسازد
اسدی در عصر مسعود فرزند محمود در سال ۴۶۵ از جهان درگذشت.

امیر مسعود فرزند سعد فرزند سلمان اصفهانی یا همدانی

تخمیناً در سال ۴۴۰ ه یا ۴۳۸ در لاهور دیده به جهان برگشود و در
سال ۵۱۵ درسن هفتاد و هفت یا هفتاد و پنج به رحمت ایزی پیوست - از شعرای
عصر غزنه و سلجوق بود. بیشتر از عمرش در پنجاب در گذشت ولی چونکه در
آن عصر مرز ایران (خراسان) - به غزنه و بالاتر به ینجاب میرسید از اودر
این نامه ذکر میشود. نیاکان او از شهر اصفهان یا همدان بودند. پدرش پنجاه
با شصت سال در خدمت شاهان غزنه بسر برد. امیر مسعود با سلطان ابراهیم پور
سلطانی مسعود (۴۹۸) معاصر بود سلطان ابراهیم پسرش محمود را حاکم پنجاب
نمود و امیر مسعود در خدمت شاهزاده محمود بود. پس از چندی سلطان ابراهیم
نسبت به فرزندش بدگمان شدو اورا از حکومت پنجاب معزول نمود و به رسم آن
ایامند یمان و خدمگذاران او نیز مورد بدگمانی شده زندانی گشتد از جمله امیر
مسعود بود که اولاد را دزده ک و بعد در سو و سیس در دژنای رنج محبوس ماند ولی
در زندان هم به شغل ادبیات میپرداخت و ستاره شناسی را در آنجا از یک هم

زندانی بنام بهرام فراگرفت و همانجا بود که قصاید بسیار فصیح و پر اثر سرو د.
هرگاه سلطان ایرا حیم رحلت کرد به سفارش اعیانی بنام عمید الملک از
زندان آزاد گشت و سلطان وقت او را حاکم جالندر (پنجاب) نمود. چنانکه
گفته : -

چو به هندوستان شدم ساکن
پنده بونصر بر گماشت مرا
من شنیدم که میر ماضی را
پش شگفتی نباشدار باشد
پرس ضیاع و عقار پیر پدر
به عمل هم چو نائیان دگر
بندهای بودو الی «لو کر»
مادحت قهرمان جالندر
اتفاقاً بونصر مغضوب واقع شد و به زندان افتاد و همراه او دوستان او
زندانی شدند از جمله امیر مسعود بود و او نمیدانست که به چه گناهی زندانی
شده (۴۹۲ھ) چنانکه میگوید : -

محبوس چرا شدم نمیدانم
دانم که نه دزدم و نه عیارم
واخر در سال (۵۰۰ھ) به سفارش و شفاعت نفره الملک طاهر ابن علی
برادر زاده ابونصر آزاد شد و به این ترتیب هیجده سال از عمرش در زندان
گذراند. چنانچه میفرماید : -
نالمزدل چونای من اندر حصار نای
آرد هوای نای مرا ناله های زار
پستی گرفت همت من زین بلند جای
جز ناله های زار چه دارد هوای نای
گردون چه خواهد از من بیچاره ضعیف

گیتی چه جوید از من درمانده گدای
ای محنت ارنه کوه شدی ساعتی برو
وی دولت ارنه یاد شدی لحظه ای بپای
نگار من توئی و یار غم گسار توئی
و گر بهار نباشد مرا بهار توئی

* * *

میاد عمر من و روزگار من بی تو
که شادی و طرب و عمر و روزگار توئی
ز جائی و دیده کنیم مدح تو که مدح مرا
به جان و دیده خریدار و خواستار توفی
مسعودیکی از قصیده گویان درجه اول است. در باره‌ای قصاید اونظامی
عروضی چنین گفته: -

« وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من بر پای
خیزو و جای آن بود که آب از چشم برود » -

مسعود نه تنها به زبان فارسی و عربی بلکه بزیان محلی پنجابی نیز شعر میسرود
ولی اشعار پنجابی یا هندی او مفقود شده‌اند و خود او در اشعار فارسی و به
آن اشاره نکرده. از فرزندان او بنام سعادت که از او مسعود اشاره کرده
و میگوید.

مسعود که بود سعد سلمان پدرش جائیت که از چرخ گذاشته است سرش
ای باد چه گوئی که سعادت پدرش دارد خبرش که گوید او را خبرش
فرزند دیگر او بنام صالح زمانیکه بار اول به زندان افتاد از جهان در
گذشت. مانند ابو ریحان بیرونی مسعود یکی از منقصدمین شعرای ایران است
که زبان هند را به اندازه ای خوب میدانست که به آن زبان شعر میسرود. در
برخی از اشعار فارسی الفاظ هندی آورده است که اکنون برای خواننده ایرانی
معنایی میشود. تمثیل مصرع زیر است.

« بر آمد از پس دیوار حصن مارا مار »

نقط « مارا مار » ظاهرآ فارسی مینماید ولی بربان هندی است. مارناه ما
را زدن وزد یا کشن و کشت و مارا مار معنی بزن بزن میشود.

از سخنان او :

کز نعره او سپهر گردد کسر
کز هیبت آن بیفسرد آذر

ای رعدمشال کامد آن مرکب
ای برق مجہ که خنجر می بینی
در همت گفته ،

گرسرت را جدا کند به گاز
سره کن راه و پس دلیر مناز
تا نسازد زمانه با تو بساز

کمتر از شمع نیستی بسروز
راست کن لفظ و استوار بگو
ثانیا بی مراد خویش بکوش
و حافظ فرموده :

زمانه با تو تسازد تو با زمانه بساز .

شم دار و به خویشتن پرداز
زببا به گه شکار و پیروز به جنگ
کاندیشه بسیار به پیچاند کار
ورنتوانی بکار دانان بسیار

چند باشی به این و آن مشغول
با همت باز باش و باکبر پلنگ
اندبه مکن به کارها در بسیار
کاری که برایت آید آسان بگزار
به مستزاد مخصوص گفته :

اندر جهان

مسعود شهریاری خسروشید نسامداری

گر زگران

باشد به دستت اندر از گل بسی سبکتر

ندهد نشان

در هیچ روز گاری کس چون تو شهریاری

شدهم زبان

در شکر و مدبخت تو پاینده دولت تو

تا جاودان

در عز و ناز و شادی بر تخت ملک بادی

وی جرہ عقاب در هوا مگذر

ای گرسنه شیر در کمین منشین

چون توانم کشید پیر هنم

باز گشته است یوسف بر تن من

صبر تا کی کنم نه بر همنم

روز گارم نشاید بر آتش

که من از کبر سرو بر همنم

سر به پیش جسان فرو نارم

منت هیچ کس نخواهم از آنک
بنده کردگار ذوانتم
ای لاو هور و بحک ابی من چگونه‌ای
بی آفتاب روشن روشن چگونه‌ای
ای باغ نظم طبع آراسته ترا
بی لاله و بنفسه و سوسن چگونه‌ای
در هیچ حمله هرگز نفکنده‌ای سپر
با حمله زمانه تو سن چگونه‌ای
باشد ترا ز دوست یکاک نهی کنار
با دشمن نهفته بدامن چگونه‌ای
از زهر مار و تیزی آهن بود هلاک
با میار حلقه گشته ز آهن چگونه‌ای
ای بوده بام و روزن تو چشم آفتاب
در سمعج تنگ بیدر و روزن چگونه‌ای
بر ناز دوست هرگز طاقت نداشتی
امروز با شمات دشمن چگونه‌ای
من مرغزار بودم و تو شیر مرغزار
با من چگونه بودی و بی من چگونه‌ای

* *

پنجاه و هفت سال ز تاریخ عمر من
شد سودمند و مدت نا سودمند ماند

فهرست حال من همه تاریخ و پند بود
از حبس ماند عیرت و از بند پند ماند

* *

بوالفرج شرم نایدت که ز خبث
 در چین حبس و بندم افکنندی
 تا من اکنون به غم همی گریم
 تو بشادی روز می خنندی
 مر مرا هیچ باک ناید از انک
 نوزده سال بوده ام بندی

* *

در آرزوی بوی کل نوروزم
 از شمع سه گانه کار می آموزم
 نه روز مراهیزم و نه شب روغن
 در حبس شدم به مهر و مه قانع من
 از شurai دوست که با آنان مراسلات داشت خاقانی و رشیدی سمرقندی
 و ابوالفرج رونی و سنائی غزنوی و سید محمد ناصر علوی و برادرانش سید
 حسن بودند از آثار او یکی اختیارات یا منتخبات شاهنامه هست .

نظام الدین ابوالمعالی نصرالله بن محمد بن عبدالمجید

او کتاب کلیله و منه را (که در اصل زبان سنسکرت بنام کریتکه دمنکه
 بود) از زبان عربی به فارسی ترجمه کرد و بنام سلطان بهرام شاه غزنه (۱۱۵۶ -
 ۱۱۱۰) اهدا نمود و این کتاب را پیش از او رودکی به شعر ترجمه نموده و
 نسخه او یا نایاب شده یا مفقود گشته بود . بنا بر ترجمه نظام الدین قدیمترین
 ترجمه نثر به فارسی بود .
 از اشعار عربی از :

وربحه غيرمحض الخيرخسران
 فان معناه فى التحقيق فقدان
 انسیت ان سرورالمال اخسران
 فصفوها كدر والوصل هجران
 مقصود - برای مرد آنچه از دنیا فرونی یافته در حقیقت زیان کرده و
 سودان که وجودی به جز نیکی خود است .

ابو عبدالله محمد بن احمد یوسف خوارزمی

نویسنده مفتاح العلوم به عربی که مختصر از همه علوم متداول آن عصر
 دارد و این کتاب را وان بلوتون Van bloten تدوین و تصحیح نمود و در لیدن
 (Lyden) در ۱۸۹۵ انتشار داد

ابوسر حسین بن علی بن یزدان یار ارمومی :

یکی از عرفاء که افکار مستقل از خود داشت از سخنان اوست :

- ۱ - معرفت ، تحقق به یکنائی خداوند متعال است .
- ۲ - عشق موافق ساختن به آنچه گوید و محب آن کس است که رضای
محبوب را بر همه چیز دیگر ترجیح دهد و اختیار کند
- ۳ - او که آمرزش خواهد و ضمناً به گناه مرتكب شود خداوند بر او
توبه را حرام میکند .
- ۴ - توبه رجوع است از مخالفت به موافقت و انانیت رجوع است از
خلق به خالق

احمد بن حسن میمتدی :

او نه شاعر بود و نه نویسنده ولی نام او بنام فردوسی پیوسته و از این‌رو در اینجا ذکر می‌شود و او برادر رضا عی و هم درس سلطان محمود بود و بسیار خوش خط مینوشت سخن ران فصیح و دانشمند بود و در زمان سلطان محمود به مقام ارجمند رسید و معروف گشت و به حکومت خراسان منصب شد و پس از برآftادن ابوالعباس فضل ابن احمد اسغرا آینی او به وزارت سلطان رسید و هجده سال در آن مقام پایانده ماند ولی انجام او مانند انجام وزیر پیش از او بدینختی بود که معزول و بعد از ندانی شد و هرگاه سلطان محمود رحلت کرد پسرش سلطان مسعود دویاره او به منصب وزارت داد و به آن منصب تازمان مرگ ۴۴۶^ه باقی ماند برخی از نویسنده‌گان او را دوست و مربی فردوسی دانسته‌اند و بعضی بر عکس او را دشمن نوشته‌اند .

نظام الدین علی ابن محمد ابوالفتح بستی :

بست از دهات سیستان است که اکنون در خاک افغان واقع شده .
به دو زبان عربی و فارسی شعر می‌گفت و از شعرای معروف عصر خود بود چندی وزیر سبکتکین شد در ۴۰۱^ه در بخارا از جهان در گذشت از اشعار اوست :

یکی نصیحت من گوشدار و فرمان کن
که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد
همه به صلح گرای و همه مدارا کن
که از مدارا کردن ستد و گردد مرد

اگر چه قوت داری و عدت بسیار
 بکرد صلح درای و بکرد جنگ مکرد
 نه هر که دارد شمشیر حرب باید ساخت
 نه هر که دارد فا زهر زهر باید خورد
 هر چند که درویش پسر فغ زاید
 در چشم تو انگران همه چغا ایده

ابوالحسن بن محمد منجیک ترمذی

در باره او مؤلف مجمع الفصیحاء چنین مینویسد:
 مردی هدل آئین تند طبع زبان آور بلیغ و نکته دان بود کسی از تیر طعنش
 نرسنی واز کمند هجوش نجستی ابوالمعالی نحاس و ابوالمفاخر رازی رامعاصر
 بود بعضی او را مذاخ چگانیان دانند مذاخی شاهان غزنه و امرای صفاریه نیز
 میکرد از فصحای شعرای متقدمین است. منجیک نام قریه ایست بر شرقی ترمذ.
 از سخنان اوست:

و بحکای بر قعی ای تلخ تر از آب فرو
 تا کی این طبع به تو که گرفتی سر پژ
 رویت براه سکبان ماند همی درست
 باشد هزار کڑی باشد هزار خم
 امروز باد پوزت ایدون بتافته است
 گوئی همی بدندان خواهی گرفت کوش
 دوش دانستم کین رنج بچه بس داس است
 مردم داس و دلوس از درروی آماش است

۰ چغا بمعنی غوک یا بزغ

آمد نوروز و نسو دمبله بنفسه
 بر ما فرخنده بساد و بر تو مفرخشه
 جنگ کرده نشسته اندر زین بر تن کرسه دم ریخته خش

* * *

ز سیمین فغی من چو زرین کنانغ
 ز نابان مهی من چو سوزان چراغ
 کوشی همچون فلان شوم و این نه همانا
 هرگز چون عود کسی نواند شد تو غ
 نات فالک جان و خواسته نکند لوغ
 من ز هجای تو باز بود نخواهم

معزی - از شعرای عصر غزنوی

از سخنان اوست
 مگر چو برده شرم از میانه بر دارد
 مراد ازان لب یاقوت رنگ باشد رنگ

- ۱ - فرژه : بیخ گیاهیکه درد شکم را
- ۲ - نافع : تبغ
- ۳ - پژه : عقبه - گردنه
- ۴ - داس : تباہ
- ۵ - داس و دلوس : شکسته و تکه تکه شده
- ۶ - کرسه : موی محمد احقو.
- ۷ - کثافت : فش - موهای پیشانی اسب
- ۸ - کنانغ : تار ایرتشم و آن رسیمان بود
- ۹ - هیزم : سخت کوهی
- ۱۰ - لوغیدن : دوشیدن
- ۱۱ - مقرעה : تازیانه - سبب موی دم یا پیشانی
- ۱۲ - بوف - بوم
- ۱۳ - خرچال - نام پرنده‌ای

به سبب مقرعه اکنون نیابت است مرا
ز گرز سام نریمان و تیغ رستم زال

* * *

آری چو سخنهای جفای تو بشنوم
در گوش بگیرم سخن یافه و ترفند
بفرد عدل تو شد جای عندلیب و تذرو
همان زمین که بدی جای چند و غراب

احمد بن احمد امین بخار بلخی

از شعرای عصر غزنویان - در لغات فرس اسدی نام بخار هست ولی به
آن احمد نیست و خدامیداند بخار لغات فرس شخصی دیگر است یا با احمد
بک تن هستند. از سخنان بخار است که از لغات فرس نقل میشود :
نا جز از بیست و چهارش نبود خانه نرد
همچود رسی ردوخانه است اساس شتر نگ

و نیز از اوست :

زره پوشی نرک من آن ماه پیکر
زره دار واژ مشک بر ماه آنور
که دید است مشک مسلسل زرهسان
که دید است ماه منور زرهور
به مشک اندرش نیر و بهرام وزهره
به ماه اندرش سوسن و مشک و عنبر
دو یاقوت خوانم لیش را نخوانم
که یاقوت را کی بود طعم شکر

زیستی علوی محمودی -

عوفی او را معاصر سلطان محمود میداند از اشعار اوست.
همیشه در فرع آزوی سپاههای ملوك
چنان کجا به نواحی عقاب بر خرچال
چو پشت قنقد گشته تنورش از پیکان
هزار میخ شده در عش از بسی سوخال
بدین شهر دروازه‌ها شد منقش
از آسیب کوس و ز چتر و عماری

ابوالفضل احمد بن حسن همدانی

مصنف کتاب معروفی است بنام مقامات بدیع الزمان . معاصر با
ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه بود و با آنها مراسلات داشت. تصنیف او
بنام مقامات بدیع الزمان در پنجاه مقام به پایان میرسد و گرچه بزبان عربی
نوشته شده ولی برای دانشجویان فارسی اهمیت فراوان دارد. این کتاب به خلف
بن احمد امیر سیستانی اهداء شده . نویسنده مقامات در فکر و در سبک نوشتن
ابتکار داشته و نابغه عصرش تصویر می شود . بنابرگفته برخی از تذکره نویسان او در
همدان تولد شد و بیشتر از ایام عمر در هرات گذراند و همانجا رحلت کرد
حافظه قوی داشت و پس از خواندن نوشته‌ای چند بار میتوانست آنرا از برخواند
و بسرعت میتوانست عبارت نظم را به نثر و نثر را به نظم در آورد و مقامات
او گرچه کاملاً نوشته تازه نبود زیرا در ویش‌ها و داستان‌گوها هم چنان سخنانی
میگفتند ولی جنبه ادبی او و انتخاب حکایتها به طرز تازه بیان کرده یا بگوئیم
آنچه داستان گوی بازار گرد ساده و بی هدف میگفت و جلب توجه شنوندگان

میکرد نویسنده مقامات آنرا نیمه نمایش نامه و کتاب ادبی نموده برای تفصیل رجوع شود به ابن خلکان جلد اول و مجمع الادباء جلد اول و یتیمه الدهر جلد چهارم.

كمال الدين بندار رازی :

او مورد توجه مجدد دوله امیر خانواده بوبیه و وزیرش اسماعیل صاحب بن عباد رازی بود در سنه ۱۰۸۰ م رحلت کرد تولد او در سنه ۱۰۱۰ بود ظهیر الدین فاریابی او را ستوده بندار به دو زبان فارسی و عربی شعر میگفت و به لهجه محلی ری نیز اشعاری سروده از سخنان اوست.

می فرا آور که بهره می بری
می نشاط افزای شادی آوری
هر کرا که می نبو شادی نه بو
این جهان را خرمی با می دری
من ندانم کابن حرام از چهداری
ابلهان گویند کابن می بی حرام
به لهجه ری گفته :

وقت در و دشته که جهان همچو و هشته
دوخ می سرخه که گل سرخ بیاره

به شهر ری به منبر بر یکی روح
همی کت و اعظک زین هرزه لائی
که هفت اعضای مردم روح محشر
دهد بر کرده های خود گوانی
بساز از اکه تد آن روح خائی
زنی بر عانه میزد دست و میکت

با بط میگفت ماهی در تب و تباب
غم نیست به جوی رفته باز آبد آب
بط گفت چو من قدیه کشم تو کتاب
دینا پس مرگ ما چه دریاچه سر آب

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید .

فقیه بزرگ مذهب اثنا عشری سخن ران فصیح و قانون دان ماهر گفته شده که او تخمیناً دویست کتاب نوشته و یکی از آنها بنام ارشاد است بیشتر از تألیفات و نصانیف او در رفقه میباشدند در عقیده خود قوی بود و معاصر او ابن نقب که مذهب سنت و جماعت را داشت چون شنید که شیخ مفید در گذشته منزل خود را آرایش کرد و جشن گرفت و به پیروانش گفت که او را بر مرگ شیخ تهییت و تبریک گویند شیخ مفید رساله هایی در رد معتزله زیدی و پیروان معراج نوشته در $\frac{۴۱۳}{۱۰۲۲}$ هـ به رحمت ایزدی پیوست و پهلوی ابن بابویه در حرم امام موسی کاظم (ع) در کاظمین مدفون شد (رجوع شود به قصص العلماء)

احمد بن علی النجاشی .

نویسنده کتاب الرجال در $\frac{۴۵۵}{۱۰۶۳}$ م رحلت کرد

محمد بن حسن توosi .

- معروف به شیخ الطایفه او نویسنده تهذیب الاحکام و استبصار و یکی از مجتهدین معروف مذهب شیعه است از دیگر نوشهای او :
- (۱) فهرست کتب الشیعه و اسماء المصنفین
 - (۲) تفسیر بر قرآن مجید بنام تفسیر توosi در ۲۰ جلد این کتاب با در کتاب های بنام مجمع الیان العلوم قرآن نامیده شده اند
 - (۴) مبسوط
 - (۵) خلاف

(۶) نهایه

(۷) محیط

(۸) رساله جعفریه بیشتر از نوشه های او در منازعه ایکه میان شیعه و سنی در بغداد در سنه ۱۰۵۶ در گرفت سوز آندند و تلف شدند . در سنه ۱۰۶۷ رحلت کرد .

حسن بن احمد بن خالویہ همدانی خوزستانی

از نوشه او :

۱ - رساله فی الاعراب

۲ - کتاب السنجر

۳ - کتاب نیس

برای تفصیل رجوع شود به جرجی زیدان A . A . T . ابن خلکان جلد طبقات الادباء و یتیمة الدهر و فهرست در سنه ۹۸۰ ه رحلت کرد .

ابوالقاسم عبدالرحمن بن محمد هروزی شافعی

استاد امام الحرمین و فقیه مذهب شافعی و نویسنده چندین کتاب از جمله

کتاب الامانه در سنه ۵۳۸ ه و لادت یافت و در ۵۴۶ ه م ۱۰۶۸ رحلت کرد .

محمد بن عثمان العتبی کاتب .

نویسنده چندین کتاب از جمله : -

بزم آرای فخری

بدایع تشییهات

بنابر نوشته عوفی او از شعرای عصر غزنویان از سخنان او است
ساز تو چونون و میمی آمد به مثال
اوین قامت چون الیف از آن هردو چودال
خورشید چو تو نه بیند اندر یک حال
یک دست گرفته بدر و یک دست هلال
شکر سخنی که نیمه بادام است
بی پنهان سخنهاست طربها خام است
از هشت زبان او به دل پیغام است
کین هفت اقلیم بیدم من دام است
ای چنگ سرافکنده چو هر ممتحنی
در پای کشان زلف چو معشوق منی
گر ضد تر است خشک پس در چه فنی
هم خشک زبانی تو دهم تر سخنی
حلقه حلقه مشک دارد بر کران ارغوان
توده تووده لاه دارد در میان ضیمران
خیره گشت از خدا و ماه دوهفتہ بر فلک
طره شد از قداو سرو سهی در بوستان
جز زنخدانش شنیدستی زسیم ساده گوی
جز زلفس دیده ای از مشک سوده صولجان
سنبل پستش کشاده بر دل و دینم کمین
تر گس مستش کشیده بر تن و جانم کمان

شیخ ابوالحسن خرقانی :

ابوالحسن علی ابن جعفر مرشد او بایزیید بستامی عارف و پارسا در

۴۲۱ هجرت کرد بر وايتی دیگر بسال ۴۲۵ هجرت کرد .

از سخنان اوست :

- (۱) صوفی به مرقع و سجاده نبود و صوفی برسم و عادات صوفی نبود
صوفی آن بود که نبود
- (۲) صوفی روزی بود که به آفتباش حاجت نبود و شبی که بیمه و
ستاره اش حاجت نبود
- (۳) مرد را بیدار میتوان گفت چون حق را یاد بکند و از فرق تاقدمش
از یاد کرد حق خبر داشته باشد
- (۴) صدق آن باشد که دل سخن گوید یعنی آن گوید که در دلش باشد
- (۵) اخلاص آنکه هرچه برای حق بکنی و ریا آنکه برای خلق بکنی
- (۶) اگر سرو دی گوید و از آن حق را خواهد بهتر از آن است که قرآن
خواند و حق را نخواهد
- (۷) روشنترین دلها آن بود که در آن خلق نبود و بهترین کارها آن بود
که در آن اندیشه مخلوق نبود و رواترین نعمت آن بود که به کوشش تو بود
و بهترین دوستان او بود که زندگانیش با حق بود .
- رباعی زیر بنام عمر خیام و نیز بنام ابوالحسن خرقانی روایت کرده اند
اسرار ازل را نه تو دانی و نه من وین حرف معما نه تو خوانی و نه من
اندر پس پرده گفتگوی من و تو چون پرده برآفتد نه تو مانی و نه من
کتاب نور العلوم کتابی است که در آن سخنان ابوالحسن خرقانی تو سلطیکی
از شاگردانش گرد آوری شده است .

ابوعلی محمد بن حسین فیشاپوری

مؤلف تفسیر حقایق و طبقات مشایخ و چند کتاب دیگر او شخص عارفی بود و مرید شیخ ابوالقاسم نصرآبادی در سنه ۴۱۲ هجری در سنه ۱۰۳۰ میلادی رحلت کرد. از سخنان اوست

- ۱ - تصوف اخلاق است و هر چند اخلاق ستدۀ‌تر باشند تصوف بوند
- ۲ - دو چیز صوفی را لازم است یکی راستی در احوال و دیگری ادب در رفتار و معامله.

شیخ ابوذر بزرگانی

صوفی معاصر با سبکتگین در ۳۸۷ هجری رحلت کرد از اشعار اوست:

تو به علم ازل مرا دیدی	دیدی آنگه به عیب بخریدی
توبه علم آن و من به عیب همان	ردمکن آنچه خود پسندیدی

ابوزید غضاری رازی :-

یکی از شعرای معروف این عصر است. در اوایل عمر در عراق میزیست و مداخ بهاءالدّوله بویه و خانواده او بود پس از آن به غزنی رفت در ستایش سلطان محمود قصیده‌ای گفت و هزار دینار انعام یافت و غزلی در ستایش ایاز گفت و مکرر هزار دینار از سلطان پاداش یافت و تدریجاً در دربار به مقام ارجمند رسید و یکی از شعرای دربار گشت تا اینکه عنصری ملک‌الشعراء دربار برآ و حسره ورزید. از آنچه عنصری نسبت به او دادنیست به عنصری هجو گفت و کم کم هجو گنوی به منازعه او کشمکش رسید و در حضور غضاری عنصری دیوان او را تکه پاره کرد او در ۴۴۶ هجری از جهان در گذشت

دیوانی از او وجود ندارد ولی اشعار متفرق او در تذکره‌های شعراء دیده می‌شوند
از جمله اشعار زیر می‌باشد :

ای بهار داد و دین آمد خجسته نوبهار

بوستان پادشاهی کرد همچون قندهار

آب داده خشت پولاد است پنداری گیاه

کس نداند چون به بیند کشتر از خشت زار

لاله بینی لرز لرزان چون دل بد خواه ملک

نیمی اندر خون غریق و نیمی اندر زیر قار

شاخ هر چندان که بینی نور دارد بر جین

راغ هر چندان که بینی حور دارد در کنار

دوش نا شبگیر مروارید بارید آسمان

لاله را بر تاج بارید و سمن را بر سوار

اینکه هر روز است راغ و باع کوه و دشت و در

زمرد و مرجان و فیروز بشاخ و برگ و بار

قصیده لامیه که جواب آن را عنصری گفت :

اگر کمال به چاه اندر است وجاه به مال

مرا بین که به بینی کمال را به کمال

من آنکسم که بمن تا به حشر فخر کند

هر آنکه بر سر یک بیت بر نویسد قال

همه کس از قبیل نیستی فغان دارند

گه ضعیفی و بیچارگی و سستی حال

من آن کسم که فغانم به چرخ زهر رسید

ز جودان ملکی کم زمال داد ملال

روآ بود گه ز بس باز شکر نعمت شاه
فغان کنم که ملالم گرفت زین احوال

ابوالمنظفو ابوالاھیم

یکی از اعیان دربار شاهان غزنه که شعر نیز میگفت : از اشعار اوست
(رجوع شود به مجمع الفصحاء)

مادر تق‌لیر چه زاید دگر	باشد تا نیز چه آبد دگر
موعظه‌ای نیز نماید دگر	یار دگر نیز بگردد فلك
ایزد تا بر نگشاید دگر	شاد یدانم که نه بنند دری

حیکم ابوحنفه اسکافی مروزی

او فقیه و فیلسوف و ادیب بود و فلسفه را خدمت فارابی تحصیل کرد و در خدمت امیر نوح پور منصور کاتب و دبیر بود و چون خدمات او مورد توجه شاه سامانی نشد او بخارا را ترک گفت و به هرات رفت و چندی با اپنگین گذراند و هرگاه اپنگین را امیر نوح شکست داد او را بدربار خود باز خواند و مدیر دارالاثارة نمود بیهقی در تاریخ غزنویان او از اسکافی ذکر کرده که سلطان مسعود را خدمت نمود و بنابر مؤلف مجمع الفصحاء نازمان سلطان ابراهیم غزنوی او در حیات بود در سنه ۳۸۶ ه در گذست و اگر این تاریخ رحلت او درست است نباید که در زمان ابراهیم در حیات بوده باشد زیرا سلطان ابراهیم از سنه ۴۵۰ تا سنه ۴۹۲ سلطنت کرد و دو تن بنام ابوحنفه (از شراء) وجود داشتند یکی تا اواخر شاهی سامانیان و اوایل عصر غزنویان میزیست و دیگری معاصر ابراهیم بود ممکن تاریخ وفات او چنانکه در مجمع الفصحاء منی بینم اشتباه باشد از سخنان اوست (از لغات فرس نقل شده)

از اوست :

با دوات و قلم و شعر چه کار است ترا
خیز و برو دستور و بیل و پشنگ
خنک مرا که آزاد شد ز مهر زنان
اگر چه در خم یکزلف دیر ماند به بند
کنون به جست و دگر پای بست می نشود
کمند دیده نیفتد دگر به خم کمند

محمد بن محمود بلخی . معروف به بدیع .

با سلطان محمود غزنه معاصر بود و پندنامه نوشیروان را به شعر درآورد
از سخنان او :-

فروزنده پیکر ماه و مهر	جهان آفرین کردگار سپهر
نماینده راه نرم و درشت	نگارنده گنبد گوژپشت
ز نادان نیابد کسی کام دل	ز داناتوان یافت آرام دل
پس آنگه کهن راهی برز کار	از اول درخت جوانه بکار
بود بیگمان خویشتن دشمنی	یکی ناشانده یکی بر کنی
یکی بیت گوید نکو عنصری	بدین حسب حال ہدین داوری
سرانجام کوه اندر آید به پای	چو از کوه گیری و نهی بجای

رفاعی (رفیعی) نیشابوری -

معاصر سلطان محمود نظامی عروضی از او ذکر کرده : از سخنان اوست :
خوش گشت عیش خلق به خوش گشتن هوا
خوش گشتن هوا مددی ساخت از هوا

شد باع چون بهشت هم راحت و طرب
 شد دشت چون سپهر همه زینت و بها
 صد حقه در فشاند به هر ساعتی غمام
 صد طبله مشک بیزد هر ساعتی صبا
 چون باد کف گشايد عنبر شود کساد
 چون ابر دیده بنده گوهر شود روا
 در وصل دلیران همه با نازو باکشي
 در هجر بیدلان همه بی برگ و بینوا
 از دلیران خیال بر بیدلان رسول
 وزیدلان قرار زهر دلیران نوا

ابوعلی حسن بن احمد

از نژاد آبان فارسی - استاد دستور زبان در فسا (فارس) تولد شد در بغداد زندگی نمود و او بر نحو استاد شمرده میشد . از بغداد به حلب رفت و چندی در دربار سيف الدوله همدان بود و سپس به فارس باز گشته نزد عضد الدوله بسر میبرد و او مؤلف و مصنف چندین کتاب است (رجوع شود به ابن خلکان جلد اول) در سنه ٨٠٠ م ولادت یافت و در سنه ٩٨٧ م در بغداد به رحمت ایزدی پیوست .

شاهپور پدر اردشیرو

وزیر معروف بهاءالدوله که شعر به دو زبان یعنی عربی و فارسی میگفت و اشعار او در تذکره ای دیده نشدند .

ابوالحسن ماهیار پدر هزویه -

اصلا زردتشتی و بدست سید شریف راضی اسلام پذیرفت و یکی از شعرای
معروف زبان عربی گشت از اشعار اوست:

قدر الحياة اقل من ان تسألا
اکرم يديك عن السؤال فانما
وابيت مشتملا بها منزلا
ولقد اخ المفضل قناعتي
فكانما عزفتك قبل لاعين
واذا رادك تفاقت ارواحهم
ديوان عربی او در چهار جلد زمان مؤلف ابن خلکان مرغوب بودند

ابوالفضل محمد بن عمید خراسانی -

وزیر رکن الدوّله حسن بن بویه فلسفه و ستاره شناسی و ادبیات عربی
مطالعه نموده نیک آگاه بود استاد ملقب میشد در $\frac{۳۲۸}{۵۴۹}$ متولدشدو در $\frac{۹۷۰}{۵۴۹}$ م
رحلت کرد از او پسری ماند بنام ابوالفتح ذوالکائنین که او نیز از زبان عربی
اطلاعات و سبیع داشت رجوع شود به این خلکان و بیتیمه الدهر

ابوالفرج رونی

به روایتی در دهی بنام رون نزدیک به لاہور متولد شد و بنابر نوشته تذکرة
آتشکده اصل او از رونو و مهنه دشت خاوران است در آن صورت اصلاح راسانی
و بزرگ شده و مقیم لاہور بود و اگر از حومه لاہور در دهرون ولادت می یافت
او را لاہوری می گفتند . رونه جائی از توابع نیشابور نیز هست .

رونی در دربار شاهان غزنه مقام ارجمندی داشت . سلطان ابراهیم فرزند
سلطان مسعود و مسعود فرزند ابراهیم را مدح گفته و یکی از شعرای معروف

آن عصر است که انوری درباره او میگوید:
در متن انتخیل اقبالت چو شعر ابوالفرج

در عذوبت مشرب عیشت چو نظم فرخی

و هم چنین مسعود سعد او را استوده و گفته :

خاطر خواجه بوالفرج بـلدريست

گوهر نظم و شر را کان گشت

رونى با مسعود سعد دوست بود ولی زمان زندانى بودن گويا به او باري نکرد و سعد از آن گله مند بود چنانچه در همین نامه از آن اشاره شده . ديوانيکه از اودر دست است . چهار هزار بيت دارد . اما يقيناً اشعار او بيش از اين شمار بود که متأسفانه تلف شدند . تخييناً در او آخر سده ششم رحلت کرد نمونه از اشعار او :

معتدل گشت باز طبیم هوا	باد بان بر کشید باد صبا
جانور گشته صورت دیبا	خاک دیبا شده است پر صورت
سر ز پستی کشیده بر بالا	سبزه اندر حمایت شبتم
گشت حامل به لؤلو، للا	ابر بی شرط مهر و عقد و نکاح
تسا کند بر بقای شاه دعا	پنجهها بر کشیده سر از سر
آن ملک سیرت و ملک سیما	میر محمود سیف دولت و دین

امروز نشاطی است فره تیغ و قلسم را
 امروز وفاتی است عجب فضل و کرم را
 زیرا که دراو بسر شرف گوه-ر آدم
 تقدیر همی وقف کند عرض و خشم را
 منصور سعید آنکه به انعام و به افضل
 زو برگ و نوایی است عرب را و عجم را

و به استقبال قصیده بالا عرفی گفته:
ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را
وی ساخته پیراهه هم فضل و کرم را
جشن فرخنده فروردین است
روز بازار گل و نسرین است
آب چون آتش عود افروز است
بساد چون خاک عنبر آگین است
برج ثور است مگر شاخ سمن
که گلش را شبه پروین
در گلستان ز فروغ لاله
گوئی آتشکدهی بر زتن است
آب چین یافته در حوض از باد
هم چو پر کار حریر چین است
شاه را روی بخت گلگون باد
جشن آبان بر او همایون باد
روز اسلام نور مرکب اوست
بر شب کفر ازو شبیخون باد
در جهان جز به کام او باشد
نوش در کامش آب افیون باد
زر که نامش بران رقم نکنند
از قبول عیار بیرون باد
نا بروید همی ز خاک التون
رنگ خصمش به رنگ التون باد
در مدح سلطان محمود بن ابراهیم گفته:

نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را
ایام جوانی است زمین را و زمان را
و به استقبال این قصیده انوری گفته و در فصاحت و روانی بسیار دوستی
سبقت جسته :
باز این چه جوانی و جمال است جهان را
وین حال که نو گشته زمین را و زمان را

ابوبکر محمد بن عباس خوارزمی
مادرش تبرستانی و خواهر تبری مؤرخ معروف بود ابوبکر در شام نزدیک
به حلب میزیست و از حکمت و شلاره انساب عرب را مطالعه کرد جرجی -
زیدان در تاریخی که نوشته حکایتی بیان کرده که نفوذ و انتشار زبان عربی را
در ایران نشان می‌دهد به ویژه در مغرب او چنین مینویسد :
صاحب بن عباد وزیر معروف بويه از ادباء کسی را می‌پذیرفت که بیست
هزار بیت بزبان عربی و از شعرای عرب در حافظه داشته باشد. از ابوبکر پرسید
که چه اندازه و به چه شمار از بردارد، گفت شما تنها از اشعار مردان میخواهید
یا زن و مرد زیرا گذشته از مردان به همان شمار از اشعار زنان نیز در حافظه ام
محفوظ است ممکن است در این گفته مبالغه باشد ولی ثابت میکند که چگونه
ایرانیان آن عصر شیفتی زبان و ادب عرب شده بودند.

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد طالقانی
وزیر معروف شاهان آل بويه (معزالدوله و فخرالدوله) در سال ۳۸۵ هـ
در گذشت . زبان و ادبیات عرب را بسیار نیک میدانست و شعرائی را که بزبان
عربی شعر میگفتند نوازش مینمود و به اندازه‌ای محظوظ و معروف شده بود که

چون رحلت کرد در تشیع جنازه اش نه تنها اعیان و ادباء و حکماء بلکه خود فخر الدوّله نیز شرکت کرد. در ری مدفون شد. گذشته بر آنکه استاد زبان عرب بود شعر میسرود و از اشعار او دو قصیده بنام *المحیط* و کافی تا کنون در کتابخانه برلن محفوظ هستند برای تفصیل رجوع شود به ابن خلکان جلد اول و طبقات الادباد و *پیتیمة الدهر* جلد سیوم و چهارم و مجمع الادباء جلد اول صفحه ۲۷۳ و الفهرست ندیم صفحه ۱۳۵.

حسن بن عبدالله سهل العسكری

از نژاد مهران عسکری در سال ۹۹۵ هجری رحلت کرد و اونویسندۀ نامه‌های زیر است :

- (۱) کتاب *جمهوره الامثال* (در بمبشی در سال ۱۳۰۶ طبع شد)
- (۲) *دیوان المعاٹی*
- (۳) روی *دیوان ابی محجین*
- (۴) کتاب *الاوایل* (رجوع شود به مجمع الادباء جلد ۳ و تاریخ جرجی زیدان .)

ابوسعید بن عبدالله السیرافی الفارسی

استاد زبان عرب و برکتاب سیبویه حاشیه نوشت آثار او :

- ۱ - کتاب *لغات الرحل والقطم*
- ۲ - کتاب *الوقف - الابتداء*
- ۳ - شرح *مقصورة بن درید*

ابوالفضل محمد بن حسین کاتب بیهقی

نوزده سال منشی دیوان رسالت سلطان محمود و مسعود غزنه بود و او مؤلف تاریخ معروف بیهقی است که در سی جلد بنام آل ناصر به زبان فارسی پسیار روان و سبک با تحقیق و تدقیق نوشته است. اکنون بهره‌ی یکی از آن که حاوی وقایع سلطنت سلطان مسعود است. باقی مانده. بیهقی در سال ۳۸۵ ه متولد شد و در سال ۴۷۰ به رحمت ایزدی پیوست. در سال ۴۵۱ تاریخ نامبرده را به پایان رساند و این کتاب در سال ۱۸۶۲ م جزو سلسله انتشارات انجمن آسیائی بنگال در کلکته به طبع رسید و در سال ۱۳۰۵ شادروان سید احمد ادیب پیشاوری آنرا تصحیح نموده در تهران به طبع رسانید و بعد مرحوم سعید نسبی دوباره تصحیح کرد و انتشار داد.

نمونه عبارت آن :- پیش گوئیها علی حاجب :

«همه راستی و خوبی دارم در دل هرگز از من خیانتی و کژی نیامده است و به حقیقت بدان که سلطان مسعود که چشم بر من افکند پیش شما مرا نه بیند. این نامهای نیکو و مخاتبها به افراط و به خط خویش فضل نوشتن و برادرم را حاجبی دادن همه فریب است.

فرمان سلطان محمود

محمود بن سبکنگین را فرمان چنان است. این خیلناش را که به هرات به هشت روز رود و چون آنجا رسید یک سرتا سرای پسرم مسعود شود. و از کس باک ندارد و شمشیر بر کشد و هر کس وی را از رفتنه باز دارد گردن وی بزند، و هم چنان به سرای فرود رود، سوی پسرم نشگرد و از سرای عدنانی به باغ فرود رود و بر دست راست باغ حوضی است و بر کران آن خانه‌ای بر

چپ است و بر در آن خانه رود و در و دیوارهای آن خانه را ینکو نگاه کند
تا بر چه جمله است ، و در آن خانه چه بیند و بعد و از ملاحظه در وقت باز
گردد ، چنانکه با کس سخن نگوید و بسوی غزنین باز گردد . و سبیل قتلغتگین
حاجب بهشتی آن است که بر این فرمان کار کند . اگر جانش بکار است و اگر
محابائی کند جانش رفت و هر یاری که خبالتاش را باید داد ، بدهد تا بموضع
رضای باشد . بمشیة الله دعوته و السلام .

بیهقی منشأت ابونصر مشکان ، صاحب دیوان سلطان محمود وا در تاریخ
خود آورده . مشکان استاد بیهقی و یکی از ادبی عصرش بود .

طیان بمعنی کرمائی

معروف به ژاژخا . فیلسوف و شاعر بود . دیوانی از او نمانده . اشعار زیر
از او از تذکره مجمع الفصحاء و لغت فرس نفل میشود ،
روزیکه بر زمین و که از سردی هوا
بارد سحاب خوردهی کافور بی حساب
حربا صفت ز غایت سرما شود به جان
خفاش روزگار طلبکار آفتاب
امید مهر و وفا از زمانه عین خطاست
از آنکه عادت گیتی همیشه جور و جفاست
مباش غره بدین روزگار مرد فریب
چو کار و بار جهان آگهی که جمله هباست
دل یر این گنبد خونخواه گردنده منه
که بسی هم چوت دیده است و به بیندا یام
نیست در حیز امکان که توان دادن شرح
اشتباقیکه به دیدار همایون دارم

چون بگویم به زبان قلم سرگردان
که دل از غیبت جانکاه شما چون دارم
بیت آخر بنابر لغات فرس از شاعری بنام مرغزی است

ابوالقاسم حسین بن علی

او خود را اززادبهرام گور معرفی میکرد. به لقب وزیر مغربی معروف شد درباره‌ی او نویسنده این خلکان در کتاب و قیات الاعیان چنین نوشته «هو صاحب الایوان الشعروالنژوله مختصر اصلاح المسطن» خلیفه فاطمی الحاکم به امر الله پدر و برادر او را کشت و او از مصر فرار کرد و به حجاز شناخت و بعد به بغداد و موصل سفر کرد و در آخر عمرش وزیر احمد بن مروان سلطان میافارقین شد در سال ۴۱۸ هجرت کرد.

استاد ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی

شاگرد بدیع الزمان، نویسنده مقامات. به زبان فارسی و عربی شعر میگفت و مورد توجه و عنایت صاحب ابن عباد وزیر شاه بویه بود. از سخنران اوست: -

نکاری سمن بوی و ماہی سمنبر
لبش جایه جان و رخش جای آذر
بهار بتان است و محراب خوبی
به روی ولارام و زلفین دلبر
بدان چنبرین زلف و بالای سروی
ز چنبر کند سرو در سرو چنبر

شنبیدم که در خلد کژدم نباشد
چرا با رخ تست دائم مجاور

ابوسعید احمد بن محمد سمرقیدی (نشوری)

معاصر یا سلطان محمود . عوفی و مؤلف مجمع الفصحاء از او ذکر کرده‌اند:
از سخان اوست :

دو چیز یافت ازین آتش سده دو همال
ستاره باره زرین و آسمان خلخال

ز آفتاب یکی جام کرد چرخ امشب
به پادشاه به کف برنهاد ملامال

چرا زرد شد دهری مهرگان
از یراکه چون کوه شد آسمان

چرا معصفر بار شد تیره شب
از یرا که شد بارور زعفران

چرا جام می‌خواست تاگاه شاه
از یرا کش آمد سده ناگهان

فخر الملک محمد بن علی بن خلف

وزیر بهاء الدوله و پس از محمد بن عمید و صاحب بن عباد، او وزیر دانشمند
خاندان بویه شمرده می‌شود سرانجام از سلطان الدوله در اهواز زندانی شد و در
سال ۴۰۷ ه کشته شد ابرای تفضیل رجوع شود به این خلکان م

شاه شجاع کرمانی

امیرزاده عارف در سال ۳۰۰ به رحمت ایزدی پیوست - او کتابی برد عقیده‌ی بحیی معاذرای نوشته که فقر را بر غنی بودن ترجیح مبداد ممکن است که نوشته او برای شیخ سعدی الهام شد برای نوشتن جداول درویش و توانگر در گلستان . از سخنان اوست :

(او که پوشانید چشم خود را از تاروا و خود را از شهورات نگهداشت و به مراقبه خود را پاک و باطن خود را به سکون و اطمینان و بروون را به پیروی از سنت حفظ کرد فراست او خطان کند

ابو عنمان سعید بن اسماعیل نیشابوری

اصلًا از مردم ری . عارف و صوفی و سرسپرده به شاه شجاع . در نیشابور رحلت کرد و همانجا مدفون شد . از سخنان اوست :

(۱) اشتیاق از لوازم محبت است .

(۲) مسامحه نمودن و سبک داشتن کاری از کمی شناسائی به آن کار است

ابو عباس احمد بن محمد دینوری

عارفی است که چندین عرفوار ادیده و از آنان استفاده کرده . چندی در نیشابور میزیست و بعد به ترمذ و سمرقند رفت و در سمرقند رحلت کرد (۵۴۰)

از سخنان اوست :

(۱) پرسش -

خدارا به چه شناختی به آنکه نتوانستم بشناسم
(۲) پست ترین مرتبه دریاد حق است که مادون اورا از باد بپردو بلندترین
رتبه اینکه بیاد کنند از باد غائب گردد و کاملاً در او مستغرق شود و این است حالت
فنادر فنا.

ابوعلی خزم احمد حسدن بن محمد معروف به مسکویه

گرچه نام او و نام نیاکانش اسلامی است ولی زردشتی بود که اسلام پذیرفت
در آن عصر برخی از زردشتی‌های تازه مسلمان برای اینکه نشان دهنده اسلام انها
قدیم است، نام چند تن از نیاکانشان که ایرانی وزره رشتی بوده اسلامی و عربی مبدل
می‌گردند که در تظر مسلمان متعصب عزیز گردند. مسکویه نابغه عصر بود و استاد علوم
قدیم و با ابن عمید میزیست و در مدرسه او تدریسی می‌کرد. رشته علمی ویژه او شیمی
فقه اسلامی را نیک مطالعه کرده و از تاریخ و فلسفه به خوبی آگامی داشت. تألیفات
او بیشتر بیان عربی است

آثار او: ۱- تجارب الامم و تعاقب العجم (تاریخ از آفرینش تا سده
سیوم هجرت)

۲- ادب العرب والقرس

۳- تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق (این کتاب را خواجه تصمیر الدین
توسی به فارسی ترجمه کرد)

۴- القوز الاصغر در فلسفه

۵- کتاب الاشربه

۶- کتاب السطیخ

برای تفضیل رجوع شود به مجمع الادباء جلد دوم ترجم الحکماء صفحه

۲۱۷ طبقات الادباء و جلد اول - تاریخ ادبیات ایران از دکترای جی - برآون و

ابوالحسن علی ابن‌ابی‌ابفاسم رید بیهقی

ولادت سال ۴۰۹ ه وفات ۵۶۵ . عمر خیام را ملاقات کرد و نویسنده‌ی تاریخ بیهقی است که در سال ۵۶۳ به پایان رساند و دیگر کتبیه‌ی زیاد نوشته که شماره آنها را تذکره نویسان و مؤرخین تا ۷۴۷ نوشته‌اند.
نمونه‌ای از عبارت تاریخ بیهقی :

و هیچ کس براین علم از ملوک و امراء حاجتمندتر نباشد زیرا که مصالح کلی عالم به رای و درایت ایشان است و هرچه در ممالک حادث شود از خیر و شر تمیت و دفع آن ایشان را باید فرمود و ایشان به معرفت حوادث و وقایع مملک و مکاید حروب و تدبیرها که ملوک گذشته کرده باشند حاجتمند هستند چنانکه اطیابی عهده‌به اصول و معالجات و کسب متفذان داد و ادباء و فصحاء و تصانیف گذشتگان .

«و دیگر ملوک را رغبت افتاد چون از تواریخ تامل فرمایند یا به سمع ایشان بر سانند در محسن اخلاق و عدل و رافت و آنجه سبب بقای مملک باشد و اجتناب از آنکه سبب بلا و آسیب وزوال مملک بودواجب شناسند
و النفس راغبه اذا رغبتها
خاصه امیری و پادشاهی که بلند همت او اقتضا کند زیادتی جستن در فضایل بر ملوک گذشته .

بدیع الزمان احمد بن حسن همدانی

نویسنده‌ی مقامات بدیع الزمانی . او یکی از ادبیات بر جسته عصر دو بزرگان

عربی کاملا مسلط بودویا ابوعلی مسکویه مکاتبات داشت . قصص و روایات را به عبادت مسجع در عربی نوشت . این کتاب را که پنجاه و یک مقامه دارد بنام امیر سپستانی خلف بن احمد اهدا نمود . یکی از خصوصیات این کتاب در این است که بعداً مورد تقلید شد و مقامات دیگر نوشته شدند که واپسین و مرغوب ترین آنها بنام گلستان شیخ سعدی نوشته است . گرچه عبارت گلستان در طرز و انتخاب مطالب و شیوه نثر و شعر ربطی به مقامات ندارد ولی از آنها کاملاً جدا نیست .

ابوبکر تمستانی

عارفی که در فارس میزیست و به خراسان سفر کرد و در نیشاپور در سال ۳۴۰ هـ رحلت نمود از گفته های اوست :

- ۱ - ما الحیواة الافی الموت - نیست زندگی مگر در مرگ
- ۲ - متلذذ ذهن در میراندن خواهشها نفس
- ۳ - هعمت مدار کارهاست و بسوی آن همه کارها باز گشت میکند .
- ۴ - بزرگترین نعمت بیرون آمدن از نفس (حیوانی است) زیرا که آن نفس بزرگترین مانع و حجاب میان تovo حق است .

شیخ ابواسحاق ابراهیم ابن شهریار کادر ونی

پدر او زردشتی بود که اسلام پذیرفت و او شاکرد شیخ ابوعلی فیروز آبادی بود . در سال ۳۲۶ هـ از جهان در گذشت .

از سخنان اوست :

۱- تصوف ترک ادعا و پنهان داشتن معانی است

۲ - توحید! هرچه در دل تو آید یا به خیال بگذرد خدای تعالی را از شک
نتزیه کنی و شکنیاری در الوهیت او. چنانچه اول مرتبه ایمان است و چیزی را با
او شریک نگرددانی تو به شرک جلی و نه به شرک خفی و صفات ویرا مطلع و بیکارنداری
که فاعل همه بالذات اورا دانی.

عقل - نشانه پست تر عقل ترک دنیاست و اعلانترین شکل ترک تفکراست در
ذات حق و باریافتن این تفکر در ذات وی نتوان.

عماد الدین عمامدی شهریاری

معاصر با شاهان بوبه و مذاج عمامه دوله دیلمی بود؛ دیوانی در پنج هزار
بیت دارد.

نمونه از اشعار او :

هر که دو بیت بر بهم آرد چه بایدش
کز لطف تو چو من شرف جاودان برد
از صد هزار طفل که شان رد کند پدر
سیمرغ زال را بسوی آشیان برد
را بگانی رخ نمی نماید یار به سخن راست می نماید کار
با دل است این سخن نه به قابل و دستار
از فربب و عتاب او فریاد وزععت و حساب او زینهار
مگر عاشقی مترس ز آتش بسان شیر
شمშیر وار رو موی آتشی نه شیروار
زان نطفه‌ای که شد ازل آبستن از آبد
مقصود عشق بود نه این هفت و بیان دوچار

ابوبکر محمد بن علی خسروی سوختی

مورد توجه رعایت شمس المعالی کاپوس بود و به دوزیان فارسی و عربی شعر گفته شخص جهانگرد بود (رجوع شود به طبقات الشعرا) اشعار زیر در ستایش کاپوس و شمشیر گفته:

حلقة زلفت همه قصيدة عیسی (ع)

حلقه جمدت همه قصيدة دائی

چشم سباهت به اسپر غمی ماند

رزبه میانه هم کرانه اش لالی

و شم نام پرنده ایست و شمشیر بمفهوم شکار کننده یا گیرنده مرغ و شم است، برخی و شمشیر را دشمن گیر خوانده اند)

در توصیف ناصر الدوله ابوالحسن محمد بن ابراهیم سیمجرور گفته.

همتی دارد او که پنداری آسمان زیر همتش زیر است

او قضا گشت دشمناش حذر (قدره)

در قضا مرگ که داده حذر است

خلاصه این نامه

این جلد پنجم ادبیات ایران است که بنام عصر سامانی نوشته شده زمان جنبش و بیداری ایرانیان است که پس از شکست درنهانند و کشته شدن یزدگر دسیوم آخرین شاه ساسانی در حالت یأس و بیچارگی تخمیناً یکصد و پنجاه سال گذراندند در این بهره تاریخ ادب از ادب و شعراء پهلوان رودکی سر سلسله هست و جانشینان او در سروden قصيدة شعرای خراسان به ویژه شعرای دربار

غزنه هستند و میان همه فردوسی جهان پهلوان است . کشمکش سخت میان فرهنگ آریائی و فرهنگ سامی در کار است و روز به روز فرهنگ آریائی ضعیف تر و سامی نیرومندتر می شود و علت آن در آمدن شمار زیاد از ایرانیان به دین اسلام است . جدید اسلام بایستی نشان دهد که چه اندازه در عقیده به اسلام صمیمی و از عقیده و اندیشه نیاکان گریزان است . در سیاست و کشور داری گوچه عرب شکست خورده و عقب می نشیند ولی در معنویات اسلام نه تنها پا بر جا بلکه چیره تر می شود ، زیرا که روز به روز شمار مسلمانان رو به افزایش است ، زبان علمی و ادبی و دینی عربی است به ویژه برای متشر عین و آنانکه خود را با علم و دانش میدانستند بنابراین نام و شرح زندگی چندین نویسنده در آخر از این نامه حذف شد ، زیرا که نوشته آنها همه بزبان عربی است و این نامه را سخن از ادبیات ایران بزبان فارسی است . نویسنده‌گان آن حصر سه بهره شده‌اند . بهره‌ای گرایش یام به عربی داشتند و آنچه نوشته و گفته‌اند بزبان عربی است و بهره‌ای خواهان زبان فارسی بودند ولی بسبب فشار عقیده دینی ناچار بودند از زبان عربی تا آخر کناره نگیرند . عبارت نثر آنها آمیزشی از سبک عربی و ایرانی است بلکه پاره‌ای از آنها جمله‌های فارسی را تقریباً به شکل ترجمه از عربی در آورده‌اند برای نمونه نوشته بیهقی است مهاجرین عرب که در ایران سکونت اختیار کرده بودند و به فارسی نوشته‌اند طبعاً فارسی‌شان فارسی‌ای است که به جامه عربی آراسته شده . مهاجرین عرب نزد در هر گوش و کنار خراسان پیدا می‌شدند . مهاجرت آنها به ایران آسانتر بود تا مهاجرت ایرانی به خارج از ایران . یکی از دشت بیرون می‌شد و به آبادی میرسید و دیگری بایستی از دریابور بکندو به هندی‌جاوه دیگر دور از ایران برود و چنین مهاجرت برای همه کس میسر نبود .

ساسانیان تعصب دینی داشتند . بنابراین بر عکس اشکانیان به افکار ارسطو و افلاطون چندان توجه نمیدادند تا اینکه در اوآخر عصر ساسانی گرایشی

به فلسفه نو افلاطونی شد و روز به روز مرغوب‌تر گشت و سرانجام در افکار عرفانی ادغام یافت و پس از برآفتدن دوده‌ی ساسان در عصر خلافت عرب و بعد در دور سامانیان و غزنویان گرچه مردم در اظهار آندیشه نسبتاً آزادشدند ولی احتیاط لازم بود که چیزی بر خلاف آموزشی اسلام نگویند و نه نویسنده و این سلسله آمیزش آندیشه باستانی و آموزش اسلام ادامه داشت.

از محققین و مبتکرین ابو ریحان و از فلاسفه فارابی و شیخ ابوعلی حسین سینا و در هر فان سنایی و شیخ ابوالحسن خرقانی خدمت شایان به جامعه و فرهنگ ایران نموده‌اند. نامه‌های اخلاقی نیز نوشته شدند که بعداً در دوره‌ی ایلخانی چنگیزی کامل گشتند.

سبک خراسان در شعر در این عصر مطلوب و در نثر هنوز سادگی پسندیده بود. نمونه ازان در این نامه مختصرآ نشان داده‌ام. زین‌الاخبار، تاریخ نوشته ابوسعید عبدالحق بن ضحاک گردیزی لیز یکی از آنهاست که تخمیناً در سالهای میان ۴۴۰ و ۴۵۰ ه نوشته شده و این است نمونه‌ای ازان :

وین روز را نوروز بزرگ گویند جمیشد از حرب سپاهان و دیوان
اندرین روز باز آمد. با ظفر و پیروزی و غنیمت فراوان آورده . پس آن روز
که جواهز غنیمت آورده بود بر تخت خویش انبار کرد تا هر کس به بیند و
آفتاب از روزن اندر افتاد و همه خانه از عکس آن روشن گشت . بدین سبب
او را شید لقب کردند و شید به پارسی روشنایی بود و آفتاب را بدین سبب
خورشید گویند که خور قرص آفتاب باشد و شید روشن و اندرین روز جابها
را آب زند که این روز نام فرشته ایست که بر آب موکل است بقول ایشان .
این روز ابتداء باز باشد مغان را . و این باز را به نازی زمزمه گویند و
این از سخن باز ایستادن باشد و اندر راستی سخن گفتن به وقت اضطرار و
اندر بن روز باز گیرند و نیز با کسی سخن نگویند و اندرزند « ایشان چنان

است مرا ایشان را که چون پرستش بزدان کند به همه اندام باید کرد و زبان را هم فارغ باید کرد از گفتار تا پرستش تمام بود . و این باز به زمان خوردن نیز گیرند و سخن نگویند تا طعام تمام بخورند و چنین گویند که این روز سروش نام فرشته ایست که ایزد تعالی مرا او را بگماشته است بر رنج داشتن مردیوان را و این روز را اندر هر ماهی که بباید بزرگ دارند و مبارک دارند .

روز نوزدهم را فروردیگان گویند و این روز موافق ماه است و اندر رسم مغان چنان رفته است که هر روزی که موافق نام آن ماه بود که اندر و باشد آنروز را بزرگ دارند .

سبک به مفهوم طرز و شیوه یا سیاق و طریقه هست خواه در شعر خواهد نثر . از سبکها که شعرای کنونی بر میشمارند یکی خراسانی است که از آن اشاره شد و دیگر عراقی و هندی . عرفا و متصرفه سبک مخصوص خود دارند و بر اینها سبکی که اکنون در شعر نو به کار میبرند باید اضافه کرد . این سبک هنوز درست تعیین نشده و هنوز شعر نو به صورت ثابت در نیامده

الفاظی مانند همی و گفتمی کردی و برخی که جمع شان بنا بر دستور زبان فارسی میشد مانند متأخران و متقدمان از خصوصیات این عصر است جمله بنده نیز مانند امروز نیست و برخی از الفاظ عربی چنانکه به صورت فارسی در آمده اند هم چنان ناکنون گفته میشوند برای مثال لفظ طلایع که طلایه نوشته میشد و اکنون نیز میشود ۰

از خصوصیات جهان تن یکی ناپایداری صورت است به بل لمحه نمی ماند و پیوسته در حالت تغییر است از جمله سخن است که در همه زبانهای پسر پیوسته در حالت تغییر است بنابرین ما اگر کلمه باستانی را بدانیم که هزار سال پیش چگونه بوده است آگاهی علمی است ولی امروز لازم نیست به همان

صورت تلفظ بشود تمثیلا کلمه آناهیتا که اکنون نساهید گفته میشود و برای امرز تلفظ نساهید درست تر از آناهیتا است ولی دانستن اینکه نساهید زمانی آناهیتا تلفظ میشد آگاهی علمی است نام هرشروننه اکنون خسرو با ارتناخشترا اکنون اردشیر یا تخمه اروپا اکنون طهمورث و امر تانا اکنون مرداد و غیره.

پایان فاصله

تاریخ ایران باستان را در هفت جلد به این ترتیب نوشتند و خداوند را سپاهی
گزاریم که به چاپ رسیدند.

۱ - عصر آغاز تاریخ تا برآفتدن شاهنشاهی هخامنشی در یک جلد

۲ - «ملوک الطوایف واشکانیان» در دو جلد

۳ - «ساسانیان» در چهار جلد

بعد خواستم بنابر خصوصیت زمان بر اینها تاریخ ادبیات بیافزایم اولاً دوره‌ی هخامنشی را به پایان رساندم و انتشار دارم. بعد عصر ساسانی و آنچه باقی ماند زبانی بود که به آن اوستا گفته شده و به دو بهره ممتاز می‌شود بهرۀ باستانی بنام سرودهای گاتا و چند سرود دیگر در لهجه مخصوص که باید در شمال مشرق خراسان گفته می‌شد و بهرۀ دیگر از پشت ووسپرد و ندید ادو چند ادعیه که احتمال دارد در جاهای مختلف گفته شده‌اند و شباهت به لهجه گاتانی دارند.

مؤرخین باخترونخاور در زمان و مکان زردتاشت اختلاف دارند و از چند هزار سال پیش از حضرت مسیح گفته‌اند از جمله مورخ یونانی ظهور او را به شش صد سال پیش از خشایارشای هخامنشی دانسته و به عقیده نگارنده این روایت نسبتاً باید درست باشد. در آن صورت او تخمیناً چهار سال پیش از تأسیس دولت هخامنشی می‌زیست و پادشاه معاصر چنان‌که در گاتا ذکر شد، وستا سپ بود که غیر از گشتن اسب پدرداریوش است و در گاتا با احترام و بتجلیل نام برده شده و لهجه‌ای که دوران سرودهای گاتا گفته شده‌اند زیان مردم آن عصر بود و باید خراسانی باشد من در آورده موبدان نیست و نمیتواند باشد

هدف نگارنده

نه شهرت است و نه کسب ثروت. گمنامی را دوست دارم و به آنجه دارم و هستم قانع هستم خواستم بر تاریخ سیاسی، تاریخ ادبیات را بیافزایم تازنده‌گی نیاکان آن عصر روشن تر گرد. انفاقاً یادداشت‌هایی به زبانی انگلیسی برای تدریس به دانشجویان هندی کلاس دانشگاهی ^A جمع شده بودند و آنها را پیش از آنکه از هند به ایران بازگردم بصورت کتابی در آوردم. فصل نخستین آن بنام تاریخ ادبیات ایران عصر هخامنشی و بعد عصر سامانی و سپس عصر اوستائی یعنی در زمانیکه اوستا گفته شده، به مدد الله به چاپ رسیدند اصل بسیار مفصل‌تر از مختصر هست یعنی اگرچه گاتاها و دیگر بهره اوستا با توضیحات چاپ می‌شد بیش از چهار صد صفحه می‌گشت و وسائل آن برای نگارنده میسر نبود در نتیجه ناچار بایستی به مختصر آن قناعت پکنم و هر گاه مفصل مختصر شد بصورت شیری در آمد که مولانا بلخی در متن اشاره کرده که پهلوانی آرزو داشت که صورت شیری بر تن او نقش گردد و هر گاه خال کوب سوزن در تنش فرو کرد صدایش برآمد و سرانجام شیری نقش شدبی سر و بی‌شکم و بی دم.

کوشیدم که اشتباہات در این نامه چه از غلط‌گیری و چه از حروف چین کمتر راه یابند ولی اکنون می‌بینم فروتنر شده‌اند اگرزنده ماندم که در طبع آینده اصلاح خواهم کرد.

ای بسا آرزو که خاکشد
ورنماندیم عذر مابه پذیر
عباس مهرین(شوستری)

تذکر

این کتاب جلد پنجم یک دوره کتاب تاریخ و زبان ادبیات ایران است که پدرم از روی یادداشت‌های پراکنده‌ای که در زمان تدریس در دانشگاه‌های میسور و پنجاب نهیه نموده بود تحریر گشته است. بدینهی است ممکن بود این کتاب بهتر از آنچه اکنون هست تألیف گردد ولی بعللی (از قبیل عدم امکان چاپ کتاب‌های مفصل به علت کسادی بازار کتاب در ایران، گرانی فوق العاده کاغذ و هزینه چاپ کتاب و عدم تشویق مؤلفین) کتاب بصورت فعلی خود چاپ و منتشر گردید.

با درنظر گرفتن مشکلات فوق که نویسنده با آن دست بگریبان بوده است تصور میکنم کسانی که قلم بدست میگیرند و بزعم خود نقدی بر یک کتاب مینویسند باید که در موقع انتقاد حب و بعض را کنار گذارد و رعایت انصاف را بنمایند در غیر این صورت آنچه مینویسند در واقع تفسربالائی بیش نخواهد بود که روی سر خود آنها خواهد افتاد و خود آنها را رسوا خواهد نمود.

در پایان کتاب مؤلف توضیحاتی درباره کتاب تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر اوستایی داده است این توضیحات در واقع اشاره‌ای است به اظهار نظرهای پولکو بچگانه‌ای که یک جوان پر مدعا درباره کتاب فوق نموده است باید باین جوان گفت اگر او مو می‌بیند استاد پیچش مو می‌بیند محل است اظهار نظر جوان خامی که پس از مطالعه چند کتاب محدود نقدی بر اثر یک استاد مینویسد صحیح و بجا باشد.

مهرداد مهرین

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۱۳	۵۹۹	۹۹۹
۱۱	۱۷	ماه	چند ماه
۱۲	۷	یافته‌اند	یافتد
۱۳	۱۶	قرداری	قز داری
۱۴	۲۰	و	ونه
۱۵	۲۱	الطالع بالمدر	الطایع بالله
۱۶	۱	اوو	او
۱۷	۶	یشگین	الپتگین
۱۸	۱۰	جزیره‌های	جزیره‌نمای
۱۹	۲۰	ضرد	خرد
۲۰	۵	مقصود	تصور
۲۱	۲۱	حاج	هاج
۲۲	۲۳	توئی	نهای
۲۳	۲۲	افرادیکه	افزاریکه
۲۴	۱۶	ترابه	ترابد
۲۵	۱۰	نواخسته	نواخت
۲۶	۲	گل اندر	گل اندر
۲۷	۸	ولمهد	ملحد

صفحه سطر	غلط	صحیح
۱۶	فرزان یعنی سزاوار	فرزان یعنی سزاوار
۳۶	سناییکه	سپاهیکه
۳۸	تغذینه	نقدینه
۶	سیر	سپر
۸	مهفان	نهان
۳۹	محمدثین	محدثین
۴۱	قنى	تعنی
۴۲	وازد	دارد
۱۹	شتسبستری	شبستری
۵۲	خوگان	چوگان
۱۰	ساپکنی	سانکنی
۱۸	شقاع	فقاع
۵۴	قشانه	فشنانه
۵۵	تیورکی	تبورکی
۶۱	اندر	از
۶۴	نظرت	نظرت
۶۸	اصل	اهل
۶۹	DEAMINA	DE ANIMA
۷۱	عارت	غارت
۷۲	داندرز	واندرز
»	ولگات	ونکات
»	گفیه	گفته
»	اسماعلیه	اسماعیلیه
۷۳	را ازدواج	را به ازدواج

صفحه سطر	غلط	صحیح
۷۶	متناسخ	تناسخ
۸۴	باشکسته	نا شکسته
۸۴	جزئیه	جزئیه
۱	قضیه جزئیه	پیش کردن‌های
۸۴	—	قضیه حلیه = پیش گرد گویا
۸۴	-گری	اگری
۸۵	پروروی	پروردی
۱۲	پروروار	پروردار
۸۶	حم سنجش	هم سنجش
۱	رت	راست
۸۸	تضییف	تصنیف
۸۹	اسطو	ارسطو
۱۹	ANEIENT	ANCIENT
۹۲	شعر	نثر
۱	فوهنگ	فرهنگ
۱	کند	کنند
۱	برادران	بر در او ز کند
۱	جهیه	جهد
۱	اینک	ایلک
۹۳	خود دتش	خوردنش
۸۴	زلفت	زلفت
۱	نگو	نکو
۱	زروزی	ز روی

صفحه	سطو	غلط	صحیح
۹۵	۴	رتاخت	و تاخت
۱	۲۰	دارو	دارد
۹۶	۱	اربر	اربه
۹۶	۴	خود	خرد
»	۹	زیر است	زیر دست و
»	۱۰	میشوند	میشدند
»	»	مسحوب	محسوب
»	۱۶	نر	بر
»	۱۹	ابر	ار
۱۰۱	۷	در به	در
۱۰۳	۱۹	تشریفاتی	تشریفات
۱۰۴	۱۹	نوشته او	نوشته شد
»	۲۳	ازان	ازان اشاره کرده
۱۰۹	۲۰	نودز	نوذر
۱۱۰	۵	اسرون	اسدن
»	۱۵	نژادن	نژاد
»	۱	قرن رسین	قرن رسین
۱۱۱	۱۰	که به	که
۱۱۲	۸	بگریم	بگویم
۱۲۰	۱۷	جوردی	خوردی
»	۲۱	غروهای	غرومیلی
»	۲۱	کهنه	کمند
۱۲۱	۱۳	ور	در
۱۲۲	۱۷	تلمیچات	تلمیحات

صفحه سطو	غلط	صحیح
۱۳۴	صنایع	ضایع
۱۲۵	بیچاره	بیجاده
۱۲۶	گفت ای نبیزده	گفت زارای نبرده
۱۲۷	غريب ر	غريب و
۱۳۰	رحت	رحلت
۱۳۲	ممکن	مکمن
۱۳۳	بنوالحمد	بنوالحم
۱۲۹	ماء	ماء
۱۴۰	رواست	رواست
۱۴۳	جائی است	جائی است
»	گذاشته	گذشته
۰	تمثیل	تمثیلا
۱۴۷	حریضا	حریصا
۰	ابوبر	ابوبکر
۱۴۸	او	او را
۱۴۹	ترمذی	ترمذی
۰	در	در
۱۵۰	احمق	احمق
۰	هیزم	توغ - هیزم
۱۵۱	بخار - به	نجار - با
۰	بخار	نجار
۰	بخار - بخار	نجار - نجار
۱۵۲	قند	قند
۱۵۶	غزنويان	غزنويان است

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۱۹	اورا	او را شست و
۱۵۹	۱۰	راغ	زاغ
۱۶۰	۲۰	ممکن	ممکن است
۱۶۱	۳	برو	بر تیشه و
۱۶۵	۱۱	زن	زرین
۱۷۳	۵	احمد حسن بن محمد	احمد بن محمد
»	۷	زردشتهای	زردشتهای
۱	۱۰	تدریسی	تدریس
»	۱۳	الحمد	الهم
»	۱۵	القرس	الفرس
۱۷۴	۲	ابی ابفاسم رید	ابی القاسم زید
»	۲۰	عصر دو	عصر و
۱۷۶	۱۷	عنتیت	عثیب
»	۱۹	موی آتشی	سوی آتشی
۱۷۷	۲	رغایت	و عنایت
۱۷۸	۱۲	یام	تام
»	۱۷	مهاجزین	مهاجرین

تاریخ زبان و ادبیات ایران

این کتاب جلد پنجم دوره تاریخ زبان و ادبیات ایران است که تحت عنوانین زیر بچاپ رسیده است .

- ۱ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر اوستایی
- ۲ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر هخامنشی
- ۳ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر ساسانیان
- ۴ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر خلافت

عرب .

تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر اوستایی حاوی اطلاعات مفیدی درباره اوستا و پیامبر بزرگ آریائی سپتمان زرتشت و خلاصه‌ای از دستور زبان اوستایی است . این کتاب بطرز بسیار جالب تحریر یافته و در نوع خود بی نظیر است .

تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر هخامنشی حاوی ترجمه کلمه به کلمه‌ی برخی از سنگ نشته‌های تخت جمشید و خلاصه‌ای از ترجمه لفظ به لفظ آنهاست تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر ساسانیان خلاصه‌ای از تحولات دینی و فکری عصر ساسانیان را نشان میدهد و برخی از کتب ادبی و دینی این عصر را

به خواننده معرفی میکند.

تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر خلافت عرب
حاوی شرح موجزی درباره طرز تحول زبان فارسی پس
از آغاز عصر اسلام در ایران و همچنین حاوی شرح
احوال مختصر شعرای اولیه عصر اسلام در ایران است
سایر قسمت‌های این دوره از تاریخ زبان و ادبیات
ایران که عبارت باشد از :

- ۱ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در خارج از ایران
- ۲ - تاریخ ادبیات ایران در عصر سلاجقه و تیموریه
- ۳ - تاریخ ادبیات ایران در عصر صفویه و افشاریه
- ۴ - تاریخ ادبیات ایران در عصر قاجاریه .
- ۵ - تاریخ ادبیات ایران در عصر پهلوی
بزودی چاپ و انتشار خواهد یافت .

آثار دیگری از همین نویسنده:

- ۱ - نغمه‌ی ایزدی : ترجمه از سانسکریت
- ۲ - قهرمانان ایران باستان
- ۳ - خاتم النبیین (زندگی پیامبر اسلام ص)
- ۴ - اران نامه (درهشت جلد)
- ۵ - تاریخ و زبان ادبیات ایران در عصر هخامنشی
- ۶ - تاریخ و زبان ادبیات ایران در عصر اوستالی
- ۷ - تاریخ و زبان ادبیات ایران در عصر ساسانیان
- ۸ - تاریخ زبان و ادبیات ایران در عصر خلافت عرب
- ۹ - کیش‌های ایران در عصر ساسانیان
- ۱۰ - فرهنگ لغات قرآن
- ۱۱ - تصوف چه بود و چه باید بشود

مرکز پخش انتشارات مانی : سعدی شمالی، کوچه کاخ
پاساز گوهرين، طبقه دوم، شماره ۷۰

شماره ثبت کتابخایه ملی ۱۲۹۲ ۵۲/۹/۴

قیمت ۱۲ تومان

